شرح حال و زندگی
اصحاب کتب سته

❊ امام بخاری ❊ امام مسلم❊ امام ابوداوود ❊

❊ امام ترمذی❊ امام نسائی❊ امام ابن ماجه ❊

تألیف:

محیی الدین صالحی


سنی بوک
www.SunniBook.net

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

بخش اول:

مقدمه (در فقه)

مقدمه

اَلْحَمْدُ للّهِ وَالصَّلاَةُ عَلَى سَيِّدنا محمدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِه إِلِى يِوْمِ الدّيْنِ.

در عهد فرخنده حضرت رسول اکرم محمد مصطفی ρ مردم برای حل مسائل و مطالب یومیهٔ خود به رسول خدا مراجعه می‌کردند و نتایج خواسته‌های خود را از حضور پرسعادت او دریافت می‌داشتند و در همین عصر صحابه به حفظ و احیاناً نوشتن حدیث از پیغمبر خدا اقدام می‌کردند.

صحابهٔ کرام پیروی و اطاعت از فرمان خدا و رسول را مایهٔ سعادت و پیروزی دو جهانی می‌دانستند و با این ایمان و اطاعت و اعتقاد هدف بزرگ و معنوی خود را تقویت می‌نمودند.

* در عصر صحابهٔ کرام و در بدو خلافت حضرت ابوبکر صدیق τ روش حضرت صدیق τ این بود که اول از قرآن و حدیث درک مسائل را می‌نمود و بعد با کبار صحابه در مورد مسائلی که درست از قرآن و حدیث استنباط نمی‌شد مشورت می‌کرد؛ و رأی اجماع صحابه بر مصداق حدیث نبوی: «**لا تَجْتَمِعُ أُمَّتِيْ عَلَى الْخَطَأ**»[1]، در این خصوص حجت بود.

* حضرت عمر فاروق τ نیز این روش را داشت و رأی دسته جمعی صحابه به عنوان قانون الهی و حکم ثابت به مسلمین اعلام می‌شد. بنابراین، مصدر تشریع به 1- قرآن، 2- حدیث، 3- اجماع معین شد.

یکی از تأسیسات بسیار مهم اسلام برای مقابله با اوضاع و احوال جدید، اجتهاد با کوشش در راه استخراج و استنباط احکام فقهیه است، پیغمبر اکرم ρ هنگامی که معاذ بن جبل τ [2] را به یمن فرستاد، پرسید: «به چه چیز حکم می‌کنی؟» گفت: به کتاب خدا، فرمود: «اگر نیابی؟» گفت: به سنت رسول خدا، باز حضرت سؤال نمود: «**فَإِنْ لَمْ تَجِدْ**» جواب داد:

---

(1)- در بعضی روایات: «**لا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الضَّلالِ**».

(2)- متوفی به سال 17 یا 81.

«**أَجْتَهِدُ رَأْيِي**» اجتهاد به رأی می‌کنم، آنگاه پیغمبر ρ فرمود: «**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَّقَ رَسُولَ رَسُولِهِ لِمَا يَرْضَاهُ**»[1].

* جواهر لعل نهرو نخست وزیر فقید هندوستان در کتاب «نگاهی به تاریخ جهان»[2] در عظمت پیغمبر اسلام و اسلام می‌گوید: «محمد در شهر مدینه پیامی برای حکمرانان و پادشاهان جهان فرستاد[3]، از فرستادن همین پیام‌ها می‌توان تصور کرد که محمد چه اعتماد و ایمانی را در مردم کشورش نیز به وجود آورد، به طوری که آن مردمان بیابان‌گرد توانستند بر نیمی از جهان معلوم آن زمان مسلط گردند، ایمان و اعتماد به نفس چیز بزرگی است و این ثمرات عالی را، با پیام برابری و برادری بوجود آورد. محمد ده سال پس از هجرت درگذشت، در حالی که ملتی را ساخته بود که در راه یک هدف بزرگ و عالی پیش می‌رفتند، پس از او ابوبکر یکی از اعضاء خانواده اش، دو سال و سپس عمر ده سال خلافت کرد، ابوبکر و عمر مردان بزرگی بودند که بنیان و عظمت حکومت اسلامی را استوار ساختند، آن‌ها به عنوان خلیفه، مقام ریاست روحانی و سیاسی را به عهده داشتند، یعنی هم پادشاه و رئیس سیاسی و هم پیشوا و رهبر مذهبی شمرده می‌شدند، در نظر آن‌ها دمکراسی اسلام، یک چیز واقعی و زنده بود»[4].

---

(1)- صحیح الترمذی جلد 3 صحفهٔ 116 موافق با این مضمون تأئید کرده است.

(2)- ترجمهٔ محمود تفضلی جلد 1 صفحهٔ 292 – موافق با مندرجات جمع الجوامع ولب الأصول و ضمناً شقوقی که در کتاب‌های اصول زیاد شده از متفرعات مصادر تشریع بالا هستند، مصادر تشریع: کتاب، سنت، اجماع، قیاس. (تاریخ الفقه الإسلامی دکتر یوسف موسی) صفحهٔ 15.

(3)- و آن‌ها را به قبول خدای یگانه و رسولش دعوت کرد.

(4)- نگاهی به تاریخ جهان، تألیف جواهر لعل نهرو – ترجمه محمود تفضلی جلد 1 صفحهٔ 292 و 293 – مطابق با 632 میلادی.

آلفرد گییوم مدیر دانشکدۀ کولهام و استاد سابق ألسنۀ شرقی دانشگاه دورهام در مقدمۀ کتاب «میراث اسلام» یا «آنچه مغرب زمین به ملل اسلامی مدیون است»[1] گوید: کتاب میراث اسلام در جستجوی آن دسته از اصول علمی و صنعتی و فرهنگی و معنوی اروپا است که از دنیای اسلامی اخذ شده و از جهان عربی سرچشمه گرفته، ولی نباید تصور نمود علوم مورد بحث مخصوص مذهب اسلام و ساکنین شبه جزیرۀ عربستان بوده، بلکه آنچه از این سرچشمۀ فیاض نصیب مغرب گشته از مللی بوده است که مذهب اسلام را پذیرفته‌اند، همین مذهب اسلامی و امپراطوری بزرگ اسلامی بوده است که علوم و صنایع ملل گوناگون را با یکدیگر ترکیب نموده و آن را به صورت کامل و زیبائی به جهان علم و صنعت اهدا کرده است.

در این کتاب در فصل اصول جامعۀ اسلامی گوید: شریعت وضع برادری و برابری و اجتماع ایمان‌آورندگان و فرمانروائی خداوند، اصول قوانین را تشکیل می‌دهد اطاعت محض به این قانون هم یک وظیفۀ اجتماعی و هم یک عقیدۀ ایمانی است.

و باز به نقل از «رنان»[2] گوید: اسلام مذهب انسان است، اسلام می‌خواهد فعالیت‌های انسان را به حد اعلا برساند، در اینصورت می‌توانیم با فقهای اسلام هم‌عقیده شویم و بگوئیم اساس واقعی قانون اسلام، آزادی است.

در مورد خلفا می‌نویسد: خلافت به عقیدۀ فقها یک برنامه سیاسی اسلامی است، چهار نفر از جانشینان پیغمبر در عصر طلائی اسلامی خلافت کردند، اطاعت از خلیفه جزو واجبات حتمیه بود: از رئیس خود اطاعت کن اگر وی غلام سیاهی هم باشد.

* ژان ژاک روسو فیلسوف شهیر فرانسوی در کتاب قرارداد اجتماعی می‌گوید: «پیغمبر اسلام تنها کسی بود که دین و سیاست را توأم و متحد ساخت»، حضرت محمد، پیغمبر اسلام

---

(1)- تألیف سیزده نفر از مستسرقین و استادان دانشگاه انگلستان، ترجمۀ مصطفی علم.

(2)- ارنست ژوزف رنان نویسنده و دانشمند فرانسوی.

نظریهٔ بهتری داشت و توانست سیستم سیاسی خود را به خوبی متحد سازد، تا وقتی که حکومت او در دست جانشینان و خلفای او (خلفای راشدین) باقی ماند، دارای یک حکومت خوب و واحد بودند(۱). و مذهب و سیاست به یک معنی اداره می‌شد، در آن زمان نظر به این که جامعهٔ مذهبی و نظامی اسلام مشترکاً دوشادوش هم گسترش یافتند، امرا و فرماندهان جیش علاوه بر مسئولیت‌های نظامی انجام وظایف پیش نمازی و امامت جماعت را نیز به عهدا داشتند و گاهی هم به کار قضاوت و داوری می‌پرداختند.

* فرید وجدی(۲) در دائرة المعارف خود در مورد فقه گوید: فقه در اصطلاح اسلامی علمی است که شامل باشد بر عبادات و معاملات(۳)، پیغمبر اکرم ρ احکام فقه را از قرآن اخذ می‌کرد و آن را شرح می‌داد، مردم آن را یاد می‌گرفتند و حفظ می‌کردند و به آن عمل می‌نمودند، هنگامی که پیغمبر خدا از دنیا رفت ابوبکر τ جانشین او شد و عمل می‌کرد به آنچه که از قرآن می‌دید و از آنچه که از پیغمبر می‌شنید و اگر موضوع را از قرآن و سنت نمی‌یافت، از دیگران که از پیغمبر شنیده باشند سؤال می‌کرد، عمر، عثمان و علی نیز این روش را داشتند.

* شیخ ابواسحاق شیرازی در طبقات الفقهاء تحت عنوان «ذکر فقهاء صحابه» ابتدا به ذکر خلفاء راشدین می‌پردازد. بنابراین، ما هم مختصر در بارهٔ زندگی آنان بحث می‌کنیم.

ابوبکر صدیق τ(٤)

---

(1)- قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو، ترجمهٔ عنایت الله شکیبا صفحهٔ 138.

(2)- دائرة المعارف فرید وجدی مطبعهٔ دائرة المعارف قرن عشرین جلد 7 صفحهٔ 357 و 358.

(3)- و احکام.

(4)- در تاریخ الخلفاء سیوطی صفحهٔ 74 چاپ مطبعه سعادهٔ مصر به تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید آمده که روزی پیغمبر خدا به حسان بن ثابت گفت: آیا در بارهٔ ابی بکر چیزی گفته‌ای، گفت: بلی، فرمود: بگو بشنوم، حسان گفت:

عبدالله بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر قریشی تمیمی که در نسب با پیغمبر اسلام ρ از مره به هم می‌رسند که بین هرکدام از آنان تا مره شش نفر (جد) می‌باشد. او ابن عم و پدر زن رسول خداست، و در غروب سه شنبه بیست و دوم جمادی الآخر سال سیزدهٔ هجری در شصت و سه سالگی زندگی را بدرود گفت. خلافت او دو سال و سه ماه بود.

ابوبکر صدیق τ از اعلم صحابهٔ رسول خدا و از اشراف قریش در جاهلیت و مشاور و اعلم آن‌ها بود، و اولین[1] مردی است که به رسول خدا ایمان آورد، عایشه دختر او زن پیامبر بود.

آنان که از او روایت حدیث کرده‌اند عبارتند از: عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب و ابن عوف و ابن مسعود و حذیفه و ابن عمر و ابن زبیر و ابن عباس و زید بن ثابت و براء بن عازب و ابوهریره و عقبه بن الحارث و عبدالرحمان پسرش و زید بن ارقم و عبدالله بن مغفل و عقبه بن عامر جهنی و عمران بن حصین و ابوبرزهٔ اسلمی و ابوسعید خدری و ابوموسی اشعری و ابوطفیل لیثی و جابر بن عبدالله انصاری و بلال و عائشه دخترش ψ، و از

والثاني اثنين في الغار المنيف وقد
طاف العدو به إذا صعد الجبلا
وكان حب رسولِ اللهِ قد علموا
من البرية لم يعدل به رجلا

سپس رسول خدا خندید تا اینکه نواجذ (دندان‌های بالای) ایشان ظاهر شد و فرمود: صدقت یا حسان کما قلت.

-(1)

إذا تذكرت شجواً من أخي ثقة
فاذكر أخاك أبا بكر بما فعلا
خير البرية أتقاها وأعدلها
إلا النبي وأوفاها بما حملا
والثاني أتا لي المحمود مشهده
وأول الناس منهم صدق الرسلا

تابعین، اسلم مولی عمر و واسط بجلی و غیره بوده‌اند، جمیع احادیثی که از او روایت شده صد و چهل و دو حدیث است. «مائة واثنين وأربعين حديثاً»[1].

عمر بن خطاب τ

عمر بن خطاب ابن نفیل ابن عبدالعزی بن ریاح بن عبدالله ابن قرط بن رزاح ابن عدی بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن نضر عدوی که با پیغمبر ρ در کعب با هم می‌رسند. ایشان در صبح چهارشنبه بیست و ششم ذی الحجه در سال بیست و سه هجری در شصت و سه سالگی زندگی را بدرود گفت، و در سال سیزدهٔ هجری پس از ابوبکر τ به خلافت رسید، و مدت خلافت او ده سال و شش ماه و هیجده روز بود، وی از اجلهٔ فقهاء صحابه می‌باشد.

عمر τ در سال ششم از نبوت اسلام آورد، در حالی که بیست و هفت سال[2] داشت، آن هنگام از اشراف قریش و سفیر اعراب در جاهلیت بود، وی چهلمین[3] مردی است که به پیغمبر خدا ایمان آورد، دختر او حفصه زن پیغمبر و او پدر زن پیغمبر می‌باشد.

آنان که از او روایت حدیث نبوی کرده‌اند عبارتند از: عثمان بن عفان و علی ابن ابی طالب و طلحه بن عبیدالله و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف و ابن مسعود و ابوذر و عمر بن عبد و پسرش عبدالله و ابن عباس و ابن زبیر و انس و ابوهریره و عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری و براء ابن عازب و ابوسعید خدری و غیره از صحابه ψ بوده‌اند که پانصد و سی و نه حدیث «**خمسمائة وتسعة وثلاثون**» از او روایت کرده‌اند[4].

عثمان بن عفان τ

(1)- تاریخ الخلفاء صفحهٔ 86.

(2)- تاریخ الخلفاء، سیوطی صفحهٔ 108.

(3)- شیخ سیوطی در تاریخ الخلفاء صفحهٔ 109 می‌گوید: بعد از چهل مرد و یازده زن ایمان آورد.

(4)- تاریخ الخلفاء سیوطی صفحهٔ 109.

ابوعمرو عثمان بن عفان بن ابی عاص بن امیه بن عبدالشمس بن عبدمناف بن قصی اموی که در نسب با پیغمبر در عبدمناف بهم می‌رسند، وی در روز جمعه[1] دوازدهم ماه ذی الحجه در حالی که روزه بود؛ در سال سی و شش هجری[2] در هشتاد و دو سالگی زندگی را بدرود گفت[3]، و در سال بیست و سه هجری بعد از خلیفهٔ دوم به خلافت رسید، و مدت خلافت او دوازده سال، دوازده روز کم بود، وی از کبار فقهاء صحابه می‌باشد، عثمان τ در سال ششم عام الفيل بدنیا آمد و از سابقین اولین از اسلام است، ابن عم و داماد رسول خدا و رقیه و ام کلثوم دو دختر پیامبر یکی پس از دیگری همسر او بوده‌اند.

آنان که از او روایت حدیث نبوی کرده‌اند، عبارتند از:[4] زید بن خالد جهنی و ابن زبیر و سائب بن زید و انس بن مالک و زید بن ثابت و سلمه بن اکوع و ابوامامه باهلی و ابن عباس و ابن عمر و عبدالله بن مغفل و ابوقتاده و ابوهریره و عدهٔ دیگری از صحابه ψ. از تابعین، ابان بن عثمان و عبیدالله بن عدی و حمران و غیره از او روایت حدیث کرده‌اند، عدهٔ احادیثی که از رسول خدا از او روایت شده، صد و چهل حدیث می‌باشند «مائة وستة وأربعون حديث»[5].

علی ابن ابی‌طالب τ

(1)- تاریخ الخلفاء سیوطی صفحهٔ 109.

(2)- در تاریخ اخبارالدول و آثارالاول تألیف احمد بن یوسف دمشقی، در هامش تاریخ ابن اثیر جزء اول صفحهٔ 213 می‌گوید: «در سی و پنج هجری در هشتاد و دو سالگی زندگی را بدورد گفت».

(3)- در روز شنبه دفن گردید.

(4)- تاریخ الخلفاء سیوطی صفحهٔ 148.

(5)- موافق با تاریخ أخبارالدول وآثارالأول تألیف ابی العباس احمد بن یوسف دمشقی قرمانی بر هامش جزء اول تاریخ ابن اثیر صفحهٔ 207.

ابوالحسن علی ابن ابی طالب[1] (عبدمناف) بن عبدالمطلب بـن هاشـم ابـن عـم نزدیـک و داماد پیغمبر ρ که در صبیحه جمعه هفدهم ماه رمضان[2] سال چهل هجری در شصـت و سـه سالگی زندگی را بدرود گفت. خلافت او چهار سال و نه ماه و شش روز بـود، وی از فقهـاء بزرگ و عالیقدر صحابه و در احکام فقهی رأی صائب داشت.

آنانی که از او روایت حدیث رسول خدا کرده‌اند عبارتند از: سه پسرش حسن و حسین و محمد بن حنفیه، ابن مسعود و ابن عمر و ابن عباس و ابن زبیر و ابوموسی و ابوسعید و زید بن ارقم و جابر بن عبدالله و ابوامامه و ابوهریره و عدهٔ دیگر از صحابه و تابعین ψ. عدهٔ احـادیثی که از رسول خدا از او روایت شـده، پانصـد و هشـتاد و شـش حـدیث مـی‌باشـد. «خمسمائة وستة وثمانون حديثاً»[3].

ابویعلی از حضرت علی τ روایت می‌کند که پیغمبر ρ روز دوشـنبه مبعـوث گردیـد، و او روز سه شنبه اسلام آورد، واضح آن است که ایشان در آن هنگام ده سـال داشـت. در تـاریخ الخفاء سیوطی می‌نویسد: در مردان، ابوبکر τ اولین کسی بود که بـه پیغمبـر ایمـان آورد، و از زنان خدیجهٔ کبری ل زوجهٔ رسول خدا اولین کسی بود کـه اسـلام آورد، از کودکـان علـی τ اولین کسی بود که به دین اسالم نایل گشت، و گویند: از عبدها زید بن حارثه τ اولـین کسـی بود که مسلمان شده است[4].

شیرازی در طبقات الفقهاء بعد از ذکر خلفاء راشدین ایـن عـده از فقهـاء و صـحابه را نیـز ذکر کرده است.

---

(1)- در تاریخ الخلفاء سیوطی سفحهٔ 166 گوید: نام ابی طالب، عبدمناف بود.

(2)- بعضی گفته‌اند: نوزدهٔ رمضان ضرب خورد در بیست و یک رمضان زندگی را وداع گفته است. حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده گوید: در نوزدهم رمضان به جوار حضرت حق پیوست.

(3)- تاریخ الخلفاء صفحهٔ 167.

(4)- موافق با تاریخ البدایه والنهایه حافظ ابن کثیر جزء هفتم صفحهٔ 334.

عبدالله ابن مسعود هزلی متوفی به سال 32 هجری در شصت سالگی و بضعی.

معاذ بن جبل متوفی به سال 17 یا 18 هجری در سی و چهارسالگی.

زید بن ثابت متوفی به سال 45 هجری.

ابودرداء عویمر بن مالك متوفی به سال 57 یا 58 در مدینه.

عبدالله ابن عباس متوفی به سال 68 هجی، در هفتاد و یک سالگی.

عبدالله ابن عمر متوفی به سال 74 یا 73 یا 72.

عبدالله ابن زبیر ابن عوام متوفی به سال 73 در مکه.

عبدالله ابن عمرو عاص متوفی به سال 77 در مصر یا 65 در هفتاد و دو سالگی.

که این عده از بزرگان فقهاء صحابه ψ بوده‌اند.

ابوبکر صدیق τ تنها کسی بود که در حضور خاتم انبیاء ρ فتوا می‌داد، محمـد ابـن سـهل ابن حثمه از پدرش نقل می کند که سه نفر از مهاجرین: [عمر، عثمان و علـیψ] و سـه نفـر از انصار: [ابی بن کعب، معاذ بن جبل و زید بن ثابتψ] در عهد رسول خدا فتوا می‌دادند، شیخ کمال الدین علامه دمیری در کتاب حیاة الحیوان گوید: آنانی که در زمان[1] رسول خدا فتـوا می‌دادند، عبارتند از: «ابوبکر، عمر، عثمان، علی، عبدالرحمن بن عوف، ابی بن کعب، عبدالله بن مسعود، معاذ ابن جبل، عمار بن یاسر، حذیفـه بـن یمـان، زیـد بـن ثابـت، سـلمان فارسـی، ابودرداء و ابوموسی اشعری ψ»[2].

کاتبان رسول خدا:

---

(1)- در مقدمۀ الفقه علی المذاهب الأربعة، مطبعۀ دارالکتب العربیه، قاهره، جلد اول، فتوا دادن این عده در زمان رسول خدا نیز تأیید شده است. (مقدمۀ عبدالرحمان حسن مدیر قسم المساجد بوزارة الأوقاف، قاهره).

(2)- فرید وجدی در دائرة المعارف خود این عده را به عنوان فقهاء مشهور بعد از خلفاء راشدین آورده است. مطبعۀ دائرة المعارف قرن عشرین، جلد هفتم صفحۀ 357 و 358.

(کاتبان وحی)[1] «ابوبکر، عمر، عثمان، علی، عبدالرحمان بن عوف، ابی بن کعب[2]، (اولین کاتب رسول خدا) عبدالله ابن مسعود، معاذ ابن جبل، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، زید بن ثابت انصاری، معاویه بن ابی سفیان، حنظله بن ربیع الاسیدی، و خالد بن سعید بن العاص» بوده‌اند. مداوم بر کتابت برای رسول خدا زید و معاویه ب را نام برده‌اند.

و آنانی که همهٔ قرآن را در عهد پیغمبر حفظ داشته‌اند، عبارتند از: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، ابوزید انصاری، ابا درداء، زید بن ثابت، عثمان بن عفان، تمیم داری، عباده بن صامت و ابوایوب انصاری.

از آنانی که از صحابهٔ کرام ψ اخذ فقه شده: ابوسعید خدری، ابوهریرهٔ دوسی، جابر بن عبدالله انصاری، رافع بن خدیج، سلمه بن الاکوع، ابوواقد لیثی را می‌توان نام برد.

از آن عدهٔ صحابه که فقه از آن‌ها نقل شده در طبقات الفقهاء شیرازی بدین قرار است: عبدالله بن مغفل مزنی، ابوبخید عمران ابن حصین اسلمی خزاعی، ابوحمزه انس بن مالک و عدهٔ کثیری دیگر از صحابه مانند: طلحه[3] ابن عبیدالله، زبیر ابن عوام، سعد ابن ابی وقاص،

---

(1)- «ذکر أسماء من کان یکتب لرسول الله ρ: أبوبکر وعمر وعثمان و علی وأبی بن کعب و(هو أول من کتب له) وزید بن ثابت الأنصاری ومعاویة بن أبی‌سفیان وحنظلة بن ربیع الأسیدی وخالد بن سعید بن العاص». (حیاة الحیوان دمیری صفحهٔ 55).

(2)- «وهو أول من کتب لرسول الله ρ مقدمة فی المدینة» (التفسیر والمفسرون ذهبی جلد 1 صفحهٔ 91).

(3)- طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبدالرحمان و ابوعبیده و خلفاء راشدین ψ از عشرهٔ مبشره‌اند.

ده تن از یاران پیغمبر را عشرهٔ مبشره می‌گویند، چنان که در این دو بیت (موافق با صحیح ترمذی جلد 5 صفحهٔ 647)

ده یار بهشتی اند میدان
ابوبکر و عمر و علی و عثمان
طلحه است و زبیر و ابوعبیده
سعد است و سعید و عبدالرحمان

سعید بن زید بن عمرو ابن نفیل، عبدالرحمان بن عوف، ابوعبیده ابن جراح، حذیفه بن یمـان، امام حسن، امام حسین، معاویه بن ابی سفیان، عمرو بن عاص، خالد بن ولید، مسور بن مخرمه، ضحاک بن قیس، عمار بن یاسر، ابی ذر غفاری، ابی نصر غفاری، سلمان فارسـی، عبـاده بـن صامت، شداد بن اوس، فضاله بـن عبیـدالله انصـاری، ابـی مسـعود بـدری، ابوایـوب انصـاری، ابوقتادهٔ انصاری، ابوطلحهٔ انصاری، ابی اسید بن مالک ربیعهٔ انصاری، نعمان بن بشیر، براء بـن عازب بن ابی اوفی الاسلمی، وائله بن اسقع اللیثی، ابوامامه باهلی، عقبه بن عامر الجهنی، سمره بن جندب الفزاری، عبدالرحمان بن ابزی و غیرهمψ.

از زنان، فاطمه دختر رسول خداρ، حفصه بنت عمر، ام سلمه، ام حبیب، اسـماء بنـت ابـی بکر، ام فضل بنت حارث و ام هانی بنت ابی طالب (رضی الله عنهن) بوده‌انـد. بغیـر از ایـن‌هـا عدهٔ دیگر از زنان و مردان نیز فقیه و از آن‌ها اخذ فقه شده است، و عصر صحابهٔ کرام ما بـین نود تا صد هجری انقراض یافت.

واقدی گوید: آخرین صحابه در کوفه عبدالله بن ابی وفا که در سال هشتاد و شش هجری زندگی را بدرود گفت، و در مدینه سهل بن سعد ساعدی بود که در سال نود و یک هجـری در صدسالگی چشم از زندگی فرو بست، و در بصره انس بن مالک بـود کـه در سـال نـود و یک یا نود و سه به جمع صحابه سلف پیوست، و در شام عبدالله بن یسر بود که در سال هشتاد و چهار به دار آخرت رحلت نمود، و ابوطفیل آخرین صحابه بود که پیغبـر را دیـده و بعـد از تمام صحابه و عصر آن‌ها بعد از سال صد هجری بـه عنـوان خاتمـه اصـحاب نبـی زنـدگی را بدرود گفت، و دیگر همه صحابه کرام به پیغمبرشان پیوستند و جهان را از مجود مسعود خود خالی نمودند، اما آثار و بزرگواری و جـوانمردی آن‌هـا تـا قیامـت تحـت رهبـری قـرآن[1] و احادیث نبوی پایدار و نمایان است. به قول عارف بزرگ مولانای رومی:

(1)- اکنون بیش از یک میلیارد از جمعیت جهان تابع دین مبین اسلام و از قرآن پیروی می‌کنند.

تـــا قیامـــت مـــی‌زنـــد قـــرآن نـــدا
کـــای گروهـــی جهـــل را گشـــته فـــدا
مـــر مـــرا افســـانه مـــی‌پنداشـــتید
تخـــم جهـــل و کـــافری مـــی‌کاشـــتید
پـــس بدیدیـــد ای خسیســـان زمـــن
کـــه شـــما بودیـــد افســـانه نـــه مـــن
مصـــطفی را وعـــده کـــرد الطـــاف حـــق
گـــر بمیـــری تـــو نمیـــرد ایـــن ســـبق
رونقـــت را روز بـــه روز افـــزون کـــنم
نـــام تـــو بـــر زر و نقـــره زنـــم

فقهاء تابعین و اتباع آن‌ها

بعد از عصر صحابه، تابعین به قرآن و حدیث و روش صحابه عمل می‌کردند، و اتباع تابعین نیز با گذشتگان خود از صحابه و تابعین اقتداء می‌کردند و استفاده می‌نمودند.

در عصر صحابه[1] و تابعین در شهرهای اسلامی مدارس و مکاتب عدیده‌ای برای تعلیم فقه وجود داشت که مردم برای تعلیم و جهاد و مرابطه در راه خدا تربیت می‌شدند.

این کتاب مقدس آسمانی که تا قیامت رهبر ثابت لا یتغیر و حافظ مسلمین است، بر مصداق آیهٔ شریفهٔ ﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْ﴾، هرآن مسلمین جهان را تحت پرچم «**لَا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ**» به اتحاد و اتفاق و برادری و برابری دعوت می‌کند، و اگر اختلافی در میان امت پیغمبر و در بین مذاهب اسلامی به جهاتی بروز کند باز اتحاد اولیه که وجه مشترک و اصلی مسلمین جهان است به آنان می‌بخشد و آنان را متحد می‌سازد.

(1)- دکتر محمد یوسف موسی در کتاب تاریخ الفقه الاسلامی هنگامی که از مدارس صدر اسلام و نگهدارندگان آن بحث می‌کند، می‌گوید: نگهدارندگان این مدارس از اجلهٔ علماء صحابه و مَنْ یلی

نگهدارندگان این مدارس معمول آن روزگار از اجلۀ علماء صحابه و اخلاف آن‌ها بودند که این فقهاء بزرگ مرجع فتوا به شمار می‌رفتند.

ابن حزم[1] گوید: فقهاء تابعین و آیندگان بعد از آن‌ها که مورد فتوا بودند، عبارتند از:

در **مکه:** عطاء بن ابی رباح، طاوس بن کیسان فارسی، عمر بن دینار، عکرمه که از اصحاب ابن عباسب بودند، و همین عده از علی بن ابی طالب τ و حضرت ام المؤمین عائشه ل و جابر بن عبدالله انصاریτ اخذ فقه و حدیث روایت کرده‌اند و سپس ابوزبیر مکی و عبدالله بن خالد و عبدالله بن طاووس و غیره بوده‌اند[2]. سپس مسلم بن خالد زنگی و سعد بن سالم قداح و بعد محمد بن ادریس شافعی بوده است.

آن‌ها بوده‌اند و در تحت عنوان بعضی از مدارس گوید: در مدینة الرسول، عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب و عبدالله بن عمر و زید بن ثابت و ابی بن کعب و ابوموسی اشعری و عبدالله بن مسعود از صحابه بوده‌اند و عده‌ای از تابعین که به فقها سبعه مشهورند، از آنان اخذ فقه کرده‌اند، از جمله ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام متوفی سال 94 و قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق متوفی سال 107 و عروه بن زبیر بن عوام اسدی متوفی سال 94 و سلیمان بن یسار متوفی سال 107 یا سال 104 و سعید بن مسیب متوفی سال 94 و خارجه بن زید بن ثابت متوفی سال 100 یا 99 و عبیدالله بن عتبه بن مسعود متوفی سال 98، مفتی مکه عطاء بوده که از عایشه وابوهریره و ابن عباس اخذ فقه کرده است، مکتب کوفه در عراق که عبدالله بن عتبه بن مسود فقیه و زعیم آن بوده و این عده از شاگردان او بوده‌اند، علقمه بن قیس بن عبدالله متوفی سال 62، و مسروق بن الاجدع همدانی متوفی سال 78، و سعید بن جبیر والبی متوفی سال 119، و شعبی ابوعمرو عامر بن شراحیل همدانی متوفی سال 114 و حبیب بن ابی ثابت کاهلی متوفی سال 119. در مصر عبدالله بن عمرو عاص و تلمیذ و خریج او یزید بن ابی حبیب. در شام عبدالرحمان بن غنم متوفی سال 78 که عمر بن خطاب او را برای ارشاد مردم به شام فرستاد و ابوادریس خولانی متوفی به سال 80 و مکحول ابوعبدالله ابن مسلم هزلی متوفی به سال 113 یا 112 بوده‌اند (تاریخ الفقه اسلامی بالاختصار صفحۀ 35 و 36).

(1)- متوفی به سال 456 هجری قمری.

(2)- بعد از فقهاء تابعین در مکه.

در **مدینه:** سعید بن مسیب مخزومی و عروه بن زبیر بن عوام و سپس ابان بـن عثمـان بـن عفان و عبدالله و سالم[1]، پسران عمر بن خطاب و غیره بوده‌اند.

از فقهاء **کوفه:** نجد ابن حزم و عده‌ای از تابعین مانند ابراهیم نخعی و عامر شـعبی و سـعید بـن جبیر و سپس حماد بن ابی سلیمان و سفیان بـن سـعید ثـوری و ابوحنیفـه نعمـان بـن ثابـت و غیـره بوده‌اند، ابن حزم اندلسی به علاوهٔ فقهای شهرهای مذکور از تابعین و من یلی آن‌ها طایفه‌ای دیگر از فقهای شهرهای دیگر مانند، شام، مصر، اندلس و افریقیه ذکر می‌کنـد،ماننـد: عبـدالرحمان بـن جبیر و مکحول و عمر بن عبدالعزیز عبدالملك بن مروان (که قبل از خلافـت او هـم فقیـه بـود) و سعید بن عبدالعزیز و عباس بن یزید که این عده در شام و مصر فقیه بوده‌اند.

از اهل **مصر:** یزید بن حبیب، بکیر بن عبدالله بن الاشجع و عمر بن الحارث.

از **قیروان:** سحنون بن سعید و از **اندلس:** یحیی بن یحیی و عبدالملك بن حبیب و غیره بوده‌اند[2].

ضمناً «یکی از شرایط مرسوم فقهی در آن زمان این بوده که چون فقهاء بعضـی از بعضـی اخذ و روایت می‌کردند، می‌بایست شیوخ هر فقیه از فقهاء و شاگردانی کـه از آن‌هـا روایـت کرده‌اند بشناسند».

ابن حزم بعد از آن که از صحابه و تابعین بحث می‌کند، می‌گوید: بعد از تابعین فقهاء بزرگی روی کار آمدند، مانند: ابی حنیفه و سفیان و ابن ابی لیلا در کوفه، و ابن جریج در مکه، و مالك و ابن ماحبشون در مدینه، و عثمان بستی و سوار در بصره، و اوزاعی در شام و لیث در مصر. بدین طریق هرکدام از تابعین از اهل شهر خود اخذ می‌کردند و اگر چیزی را از اهل شهر خود نمی‌یافتند اجتهاد می‌کردند. ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾.

---

(1)- پسر عبدالله بن عمر بوده است.

(2)- این خلاصهٔ آنچه بود که ابن حزم گفته است با استفاده از کتاب تاریخ الفقه الاسلامی.

ابواسحاق شیرازی[1] در طبقات الفقهاء، فقهاء را به سه طبقه قرار می‌دهد، تا این که به ائمهٔ اربعه معروفه[2] و اصحاب آن‌ها و داود مؤسس مذهب ظاهری و اصحاب او می‌رسد، سپس شیرازی گوید: چون «عبادله» یعنی عبدالله ابن عباس، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر و عبدالله بن عمرو عاص ψ فوت کردند فقه به طبقات دیگری از موالی بلاد منتقل گردید.

فقیه **مکه:** عطاء بن ابی رباح متوفی به سال 114 تا 115.

فقیه **یمن:** طاووس.

فقیه **یمامه:** یحی بن ابی کثیر.

فقیه **بصره:** حسن بن ابی الحسن بصری.

فقیه **کوفه:** ابراهیم نخعی.

فقیه **شام:** مکحول متوفی به سال 118 یا 113 یا 116 که معلم اوزاعی بوده است.

فقیه **خراسان:** عطاء خراسانی.

لکن سعید بن مسیب قرشی τ فقیه غیر مدافع مدینه بود.

از فقهاء تابعین مدینه

سعید بن مسیب مخزومی، عرو بن زبیر بن عوام، قاسم[3] بن محمد بن ابی بکر صدیق، ابوبکر ابن عبدالرحمان بن الحارث بن هشام ابن مغیره مخزومی، عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود هزلی، خارجه بن زید بن ثابت و ابوایوب سلیمان بن یسار، به فقهاء سبعه مشهورند[1].

---

(1)- متوفی به سال 476.

(2)- اصحاب مذاهب.

(3)- دمیری گوید: زمخشری در ربیع الابرار ذکر کرده است که یزدگرد آخرین ملوک ساسانی سه دختر داشت، در زمان عمر بن خطاب τ به اسارت مسلمین درآمدند یکی از آن‌ها به همسری عبدالله بن عمر درآمد، سالم از او متولد گردید، دیگری به همسری محمد بن ابی بکر درآمد، قاسم از او متولد شد، سومی به همسری حسین بن علی درآمد، امام علی زین العابدین از او متولد گردید. این‌ها پسر خاله

بعد از فقهاء شهرهای هفتگانه مذکور، فقه به طبقات دیگری منتقل شد، مانند: ابا محمد حسن بن محمد حنفیه متوفی در زمان عمر بن عبدالعزیز و ابوبکر بن محمد بن مسلم و عمر بن عبدالعزیز (قبل از دوران خلافت او نیز فقیه بود) خلیفه عادل[۲] و غیره بوده‌اند.

سپس فقه به طبقه سومی انتقال یافت. و از این طبقه، مسلم بن خالد بن سعید زنجی که بعد از عبدالملك بن عبدالعزیز بن جریج[۳] مفتی بود و در سال 179 زندگی را بدرود گفت، امام شافعی از او اخذ فقه کرد و به وسیله امام شافعی فقه به طبقه دیگری منتقل شد.

فرید وجدی در دائرة المعارف عربی خود بعد از ذکر فقهاء صحابه فقهاء تابعین را این طور بیان می‌کند:

از فقهاء تابعین در مدینه این عده مشهورند: سعید بن مسیب، سلیمان بن یسار، قاسم بن محمد، سالم بن عبدالله ابن عمر، عبیدالله بن عتبه، ابوسلمه بن عبدالرحمان، عروه بن زبیر، ابان بن عثمان، ابن شهاب، ابوالزناد، ربیعه و مالك بن انس و عبدالعزیز بن ابی سلمه و ابن ابی ذؤیب.

یکدیگر بوده‌اند، در روزنامه ایرانیان شماره 16 – 9 / 11 / 54 آمده: مهربانو و شهربانو دختران یزدگرد پادشاه ساسانی بودند مهربانو به همسری محمد بن ابی بکر درآمد، قاسم از او متولد شد و شهربانو به همسری امام حسین درآمد زین العابدین از او متولد شد.

(کارنامه حبیب الله نوبخت).

(1)- دمیری در حیوة الحیوان در مورد فقهاء سبعه این دو بیت را آورده است:

ألا كل من يقتدي بأئمة
فقسمته ضيري عن الحق خارجه
فخذهم عبيد الله، عروة، قاسم
سعيد، أبو بكر، سليمان، خارجه

(2)- متوفی به سال 101.

(3)- متوفی به سال 105 در مکه.

از فقهاء تابعین در مکه و یمن این عده مشهورند: علقمه، اسود، عبید، شریح، مسروق، شعبی، ابراهیم نخعی، سعید بن جبیر، حارث عکلمی، حکم بن عتیبه، حماد بن ابی سلیمان، ابوحنیفه و اصحاب او، ثوری، حسن بن صالح و ابن مبارک.

از فقهاء تابعین از اهل شام این عده مشهورند: مکحول، سلیمان بن موسی اوزاعی، سعید بن عبدالعزیز و زید بن جابر.

از فقهاء تابعین از اهل مصر این عده مشهورند: یزید بن ابی حبیب، عمر بن حارث، لیث بن سعد، عبدالله بن وهب، ابوالقاسم، واشهب، ابن عبد حکم، اصبغ، مزنی، بیوطی، حرمله و ربیع.

از فقهاء تابعین اهل بغداد این عده مشهورند: ابوثوره، اسحاق بن راهویه، ابوعبیدالله قاسم بن سلام، ابوجعفر طبری که در نتیجه مذاهب «ابوحنیفه» مالك، شافعی و احمد»τ رواج یافت و در مورد اقتداء مسلمین قرار گرفت، فرید وجدی می‌افزاید: «**فَوَقَفَ التَقليدُ بِالأَمصارِ عِنْدَ هؤلاءِ الأربعةِ وَلا يزالونَ هُمْ أئمّةُ المسلمينَ إلى الآن**»[1].

عصر نشأت مذاهب یا عصر اتباع تابعین

در این عصر اسباب و عوامل زیاد، مختلف و متعددی وجود داشت که باعث تدوین مذهب گردید، و این عوامل منتج به نتایجی بدین قرار است.

1- طبیعی بود که اتباع تابعین از آن‌هائی که درك حضورشان می‌کردند استفاده می‌نمودند، و در مسائل مورد اختلاف هرکدام از دو گروه، مذهب شیوخ و اهل شهر خود را انتخاب می‌کردند.

2- بنابراین، مذهب هر امامی در شهر خود بالا گرفت و اهل هر شهری تابع مذهب امام شهر خود بودند، ولی نه به صورت تقلید بلکه به وسیله علاقه همشهری بودن قناعت

(1)- دائرة المعارف محمد بن فرید وجدی مطبعۀ دائرة المعارف قرن عشرین جلد هفتم صفحۀ 357 و 358.

می‌کردند و این امامان شهر مانند: سفیان ثوری، ابن ابی لیلی در کوفه و ابن جریج در مکه و مالك بن ماجشون در مدینه و امام اوزاعی در شام و لیث بن سعد در مصر. و اگر مسئله‌ای از تابعین شهر خود نمی‌یافتند، اجتهاد می‌کردند، و طبیعتاً اجتهاد به رأی ایجاد اختلاف می‌کند.

3- در عصر تبع اتباع، فقهاء چند طبقه شدند که در زمان و مشی‌خط فرق داشتند، و چون آراء و مذاهب زیاد شد، دیگر جای آن بود که دانشمندانی مانند طبری و بیهقی به بعضی از تألیفات انفرادی بپردازند، زیرا مانند امروز مذاهب معروفه نبود که مردم یک شهر یا اقلیم و یا غیره را تحت کنترل قرار دهد.

4- در عصر تبع و پیروان این و آن، مذاهب مختلفه‌ای به وجود آمد مانند مذاهب ائمه اربعه و مذاهبی دیگر، بعضی از این مذاهب برای همیشه جاوید ماندند و بعضی دیگر نابود و محو گردیدند، و همان مذاهبی که از بین رفتند مانند مذهب اوزاعی در شام[1] و مذهب سفیان ثوری در کوفه[2] و مذهب لیث بن سعد[3] در مصر که کمتر از سایر مذاهب نبودند.

در قیام دولت عباسی اهتمام و توجه به فقه و رجال آن بیشتر شد، و همینطور اهتمام به سنت که جمع و تدوین گردید و در قرن دوم و سوم مذاهب چهارگانه تسنن با شکوه و عظمت سراسر ممالك اسلامی را فرا گرفت.

در اینجا به مناسبت مقاله، در بارۀ مؤسسین مذاهب چهارگانه اهل سنت و جماعت که فقیه و محدث و مجتهد جامع الشرایط بوده‌اند، و دارای مسانیدی هم می‌باشند، مختصری بحث می‌کنیم[4].

---

(1)- متوفی سال 157.

(2)- متوفی به سال 161.

(3)- متوفی سال 175.

(4)- حافظ ابومحاسن محمد بن علی حسینی دمشقی شافعی در «التذکرة» که در تکیه کریلی در آستانه است در رجال مسانید عشره گوید: رجال ائمه اربعه مقتدی بهم را ذکر کرده ایم، چون که عمده کار آن‌ها در استدلال بر مذاهب‌شان بطور غالب برآن است که در مسانید خود به اسنادشان روایت کرده‌اند،

امام اعظم (ابوحنیفه) /

ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه. در ریحانة الادب[1] گوید: «نسبت او به یزدجرد بن شهریار آخرین ملوک ساسانی می‌رسد»، در سال 80 هجری در کوفه متولد شد و در سال 150 در بغداد درگذشت.

وی رحمه الله بسیار عالم و عامل و وارع و اهل زهد و پرهیز کثیر الخشوع و دائم التضرع بسوی خدا بود، از حماد ابن ابی سلیمان و از ابراهیم نخعی و علقمه بن قیس شاگرد عبدالله بن مسعود علم فقه و حدیث را اخذ و تلقی نمود، امام شافعی و امام مالک به کمالات او معترف بوده‌اند.

عده‌ای از اصحاب و شاگردان او بنام «اصحاب ابوحنیفه» مانند قاضی ابویوسف[2] و محمد بن حسن شیبانی و زفر، مذهب او را دریافته و تدوین نمودند، عبدالله بن مبارک و وکیع، نیز

سپس موطأ امام مالک و مسند شافعی و مسند ابی حنیفه و مسند احمد ψ را بیان می‌نماید و می‌گوید: قید غالب که فوقاً ذکر شد می‌رساند که دلائل دیگری را غیر از آنچه در مسانید آن‌ها ذکر شده در مذهب خود داشته‌اند. «نقل از ترتیب مسند امام شافعی به اهتمام سید علی زواوی از علمای الازهر مصر».

توضیحاً ستهٔ اصحاب مذاهب عبارتند از: ابوحنیفه، شافعی، مالک، احمد، سفیان ثوری و داوود ظاهری که مذهب سفیان ثوری و داوود ظاهری چندان دوامی نکرده و در مذاهب چهارگانه منحل شدند، امام ابوالفضل یحیی حصفکی خطیب شافعی ائمهٔ سته را در این دو بیت جمع کرده است.

وإن شئت أركان الشريعة فاسمع
لتعرفهم وأحفظ إذا كنت سامعا
محمد، نعمان، مالك أحمد
وسفيان واذكر بعد داود تابعا

(1)- جلد 7 صفحهٔ 76.

(2)- دکتر محمد یوسف موسی در کتاب الفقه الاسلامی صفحهٔ 134 گوید: ابویوسف اصحاب ابوحنیفه اولین کسی بود که کتابی را در مذهب تدوین کرد.

از او روایت کرده‌اند. و او چهار تن[1] از اصحاب پیامبر ρ را مانند: انس بن مالک، عبدالله بن اوفی در کوفه، سهل بن سعد ساعدی در مدینه و ابوطفیل عامر بن وائله را در مکه درک نمود، لکن به آن‌ها نرسید، و اخذ از آن‌ها نکرد. ایشان از علماء درجه اول اسلام و مؤسس مذهب حنفیه است.

فضیل بن عیاض، وکیع بن جراح، ابراهیم ادهم، داوود طائی، بشر حافی و ابویوسف قاضی، محمد بن حسن شیبانی، زفر بن هزیل و بعضی دیگر از اکابر مجتهدین تلامذهٔ وی بوده‌اند و از او روایت کرده‌اند[2].

اکثریت مسلمانان افغانستان، پاکستان، بنگلادش، ترکیه، هندوستان و آسیای مرکزی تابع مذهب او می‌باشند و او در میان مسلمین عنوان «امام اعظم» را دارد[3].

امام مالک /

ابوعبدالله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عمرو بن حرث بن غیمان بن جثیل بن سعد بن ذی اصبح اصبحی. او نیز از ائمهٔ حدیث و امام دارالهجره نبویه بوده است، اصل او از امراء قحطانی یمنی است، وی مؤسس مذهب مالکی می‌باشد، و از نافع و مقبری و زهری و ابن دینار روایت کرده است.

و ابن مبارک و قطان و ابن مهدی از او روایت کرده‌اند، امام شافعی در بارهٔ او گفته است: «**إِذَا ذُكِرَ الْعُلَمَاءُ فَمَالِكٌ النَّجْمُ**» و باز گوید: اگر مالک و ابن عیینه نمی‌بودند علم در حجاز می‌رفت.

وی رحمه الله در سال 93 در مدینه متولد شد و بعضی گفته‌اند، در سال 90 و ابن خلکان گوید: در سال 95 متولد شده و در سال 179 هجری زندگی را بدرود گفت. کتاب الموطأ

(1)- موافق با تاریخ ریحانة الادب جلد 7 صفحهٔ 76.

(2)- ریحانهٔ الادب.

(3)- ایرانشهر.

از تألیفات مهم او است و آن اصل کتب صحیحه است، ابوبکر ابن عربی گوید: الموطأ اصل اول است و کتاب بخاری اصل دوم است، در این باب ابن اثیر به جای کتاب ابن ماجه آن را ششم ستهٔ صحیحه می‌داند، و محمد عبدالباقی زرقانی متوفی سال 1122 شرحی را برآن کتاب نوشته است.

در حال حاضر پیروان مالک بن انس مردم شمال افریقا «لیبی، تونس، الجزایر و مغرب اقصی» هستند[1].

امام شافعی /

ابوعبدالله محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبدیزید بن هاشم بن عبدالمطلب بن عبدمناف جد چهارم پیغمبر، مادر او فاطمه بنت عبدالله بن الحسن بن الحسین بن علی بن ابی طالب است، وی در شهر غزه در سال 150، سال وفات ابوحنیفه تولد یافت، استاد ابراهیم خاقانی گوید:

اول شب بوحنیفه درگذشت
شافعی آخر شب از مادر بزاد[2]

---

(1)- ایرانشهر.

(2)- بعضی دیگر از اشعار مربوطه حکیم خاقانی چنین است:

چون زمان عهد سنایی درنوشت
آسمان چون من سخن گستر بزاد
چون به غزین ساحری شد زیر خاک
خاک شروان ساحری دیگر بزاد
چون به پایان شد ریاحین گل رسید
چون سرآمد صبح صادق خور بزاد
گر زمانه آیت شب محو کرد

شافعی در سال 199 به مصر رفت و در روز جمعه آخرین روز ماه رجب سال 204 در مصر فوت کرد و در مقبرۀ قرافة الصغری در عصر آنروز دفن گردید.

ملا ابوبکر مصنف کُردی در کتاب طبقات الشافعی گوید: «وی رحمه الله در دهی از شام مشهور به غزه به دنیا آمد، در دو سالگی او را به مکه بردند و در آنجا نشأت یافت و قرآن را حفظ نمود در حالی که هفت سال داشت، سپس پدرش جهت فراگرفتن فقه او را به مسلم بن خالد مفتی مکه سپرد، و او به او اجازه فتوا داد در حالی که پانزده سال داشت، سپس به نزد امام مالك در مدینه رفت و ملازم او بود تا مالك زندگی را بدورد گفت، و در سال 195 به بغداد رفت و دو سال در آنجا ماند، بعد برحسب لزوم به مکه رفت، و در سال 198 به بغداد بازگشت، دو ماه در آنجا بود و در آنجا به نشر و تصنیف پرداخت و تا دم واپسین در مصر بود».

امام شافعی در علم حدیث و فقه و اصول و لغت و نحو و علوم اسلامی سرآمد دهر بود، ثقت و امانت و عدالت و زهد ورع و عفتِ نفس و حسن سیرت و علو قدرت و منزلت و سخاوت او زبانزد خاص و عام بود، او مؤسس و واضع علم اصول می‌باشد، اولین کتاب را در علم اصول به نام «الرساله» نوشت. و در نزد امام مالك کتاب «الموطأ» او را حفظ نمود، اهل حفظ و اتقان بود و در پانزده سالگی به درجه اجتهاد رسید، وی رحمه الله مؤسس مذهب شافعیه و کتاب «الام» او در علم فقه مشهور است.

آیت روز از مهین اختر بزاد

تهنیت باید که در باغ سخن

گر شکوفه فوت شد نوبر بزاد

در ریحانة الادب مسطور است: ابن ندیم تألیفات شافعی را متجاوز از صد کتاب نوشته و در معجم الأدباء با صد و چهل و اندی به شمار آورده است[1].

اکثریت مردم عراق و شام و مصر و قسمتی از افریقا مذهب او را متابعت می‌نمایند، و اکثر اهل تسنن‌های ایران بالخصوص مردم کردستان به مذهب او می‌باشند[2].

---

(1)- در ریحانة الأدب به نقل از معجم الأدب آمده: و گوید شنیدم که مردی این شعر را نوشته و به شافعی داد:

سل المفتي المكي من آل هاشم
إذا اشتد وجه بأمر كيف يضع

شافی در جواب آن، ذیل همین شعر نوشت:

يداري هواه ثم يكتم سره
ويصبر في كل الأمور ويخضع

آن مرد در زیر جواب شافعی نوشت:

كيف يداري والهوى قاتل الفتى
وفي كل يوم غصة يتجرع

پس شافعی در زیر آن رقم کرد:

فإن هو لم يصبر على ما أصابه
فليس له شيء سوى الموت أنفع

نظیر تقریبی این مناظره در حاشیهٔ مختصر معانی علامه ملا سعد تفتازانی و خرپوتی شرح قصیدهٔ برديه آمده که این سؤال و جواب مابین اصمعی (متوفی به سال 216 در بصره) و جوانی از قبیله بنی عذره نیز به وقوع پیوسته است، در آنجا بعد از آخرین شعر شافعی جوان عاشق عذری که دوائی را برای درد بی‌درمان عشق حقیقی و جانسوز خود نیافته این بیت یأس‌آور را نوشته است:

سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ثُمَّ مِتْنَا فَأَبْلِغُوا
سَلامي إلى مَنْ كَانَ لِلْوَصْلِ يَمْنَعُ

(2)- ایرانشهر.

امام احمد /

امام ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال شیبانی مروزی ثُم بغدادی به سال 164 در بغداد متولد شد و در سال 231 زندگی را بدرود گفت[1]. وی رحمه الله از اصحاب حدیث نیز می‌باشد، از امام شافعی و ابن مهدی روایت کرده و شیخین «مسلم و بخاری» از او روایت کرده‌اند، امام احمد در حدیث و فقه امام بود، حافظهٔ قوی و درایت کامل داشت، اهل ورع و عبادت بود، کتاب المسند او در حدیث مشهور است، این کتاب مشتمل بر هشت مسند است اول آن در مسند العشره می‌باشد، و عبدالله پسرش با روایت از پدرش زیاداتی به آن ضمیمه کرده است، مشهور است که آن کتاب جامع چهل هزار حدیث با مکرر می‌باشد.

او از ائمهٔ کبار و اهل حفظ و اتقان و ورع بود و به شهرهای شام و یمن و حجاز در طلب علم حدیث مسافرت کرد و او مؤسس مذهب حنبلیه است، مردم[2] حجاز (عربستان) و قسمتی از آفریقا، شام و فلسطین پیرو مذهب او هستند.

علم حدیث

---

(1)- بعضی از شعرا تاریخ تولد و وفات و مدت عمر ائمهٔ اربعه را به حساب حروف ابجد به زبان عربی بر ترتیب نظم اینگونه به رشته شعر درآورده‌اند:

تاریخُ نُعمان: یکن(80) سیف(150) سطا(70)

ومالک فی جوف(89) قطع(179) سیطا(90)

والشافعیُ فی صین(151) در(104) ند(54)

واحمد بسبق(164) امر(241) جعد(77)

فاحْسِبْ علی تَرْتِیْبِ نَظْمِ الشِّعْرِ

میلادُهُمْ فَموتهم کالعمر

(2)- ایرانشهر.

چنان که قبلاً گفته شد در زمان پیغمبر اکرم ρ صحابۀ حدیث را از رسول خدا نظر به مثل مشهور «**خُذُوا الْعِلْمَ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالْ**» حفظ می‌کردند و گاهی می‌نوشتند و حدیث نبوی بعد از قرآن مورد اهمیت و در ضبط و صحت آن اهتمام می‌کردند.

در زمان خلفاء راشدین بطور احتیاط احادیث را تحدید مـی‌کردنـد، و از کثـرت روایـت جلـوگیری مـی‌نمودنـد، مگـر بـه وسـیلۀ بینـه و نقـل ثقـه. در زمـان پیغمبـر خـدا کـه منافقـان می‌خواستند سوء استفاده کنند احادیثی را جعل می‌نمودند، تا این کـه پیغمبـر ρ فرمـود: «**مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ**»[1] در تذکرۀ الحفاظ ذهبی آمده اسـت: از مراسـیل ابن ملیکه نقل است که ابوبکر صدیق τ بعد از وفات پیغمبر مردم را جمع کرد و گفـت: شـما از رسول خدا ρ احادیثی را روایت می‌کنید که خودتان درآن اختلاف دارید، و مردم هم بعد از شما در این زمینه اختلاف بیشتر پیدا می‌کنند. بنابراین، بدون دقت از رسول خدا ρ حدیث را روایت نکنید و تحدیث ننمایید، کسی که از شما سؤال کرد بگوئید کـه در بـین مـا و بـین شما کتاب الله «قرآن» وجود دارد هرچه را آن حـلال کـرده، حـلال اسـت و هرچـه را حـرام کرده، حرام.

عمر بن خطاب τ در زمان خلافت نیز جنبۀ احتیاط را مرعی می‌داشت و احادیث را در حدود قطع به صحت محدود می‌ساخت.

حضرت علی τ فرمود: «**قَالَ النَّبِيُّ ρ: لاَ تَكْذِبُوا عَلَيَّ، فَإِنَّهُ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ فَلْيَلِجِ النَّارَ**»[2].

سفیان از اعمش از ابراهیم تمیمی از پدرش از علی بن ابی طالب نقل می‌کند که گفت: از رسول خدا ρ ننوشتیم، مگر قرآن و آنچه در این صحیفه است. به همین جهت خلفاء از اختلاط حدیث و خوف جعل و کثرت روایت که تبعاً ایجاد اختلاف می‌کند جلوگیری

---

(1)- رواه الترمذی جلد پنجم صفحۀ 35 و باز در صحیح ترمذی آمده که پیغمبر ρ فرمود: «**لاَ تَكْذِبُوا عَلَيَّ، فَإِنَّهُ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ فَلْيَلِجِ النَّارَ**».

(2)- رواه البخاری.

می‌کردند و هر حدیثی را که قبول می‌کردند مشروط به نقل ثقه و یا بینه بر اثبات و صحت آن بود.

در قرن دوم دانشمندان اسلامی بیشتر به این امر توجه کردند و در قرن سوم عصر طلائی تدوین حدیث در عهد خلفای عباسی که مشهور به عصر طلائی تمدن اسلامی نیز می‌باشد، چون از طرف مخالفین اسلام و یا اهمال مردم و یا اغراض شخصی اخبار و اقوالی که به نام حدیث جعل می‌شد و در افواه مردم می‌افتاد و بیشتر با قرآن و حدیث نبوی و سیرت او تطبیق نمی‌کرد – اکابر مشایخ و علماء حدیث به جرح و تعدیل و تصحیح و تطبیق احادیث نبوی پرداختند و احادیث را جمع و تدوین کردند، بطوری که از دخالت و جعل اخبار بیگانه، احادیث نبوی محفوظ و مصون بماند، بزرگترین کتاب‌ها در حدیث نزد اهل سنت و جماعت که به «صحاح سته» مشهورند عبارتند از:

1- صحیح بخاری (الجامع الصحیح).

2- صحیح مسلم.

3- صحیح ابی داوود (السنن).

4- صحیح ترمذی (الجامع الصحیح).

5- صحیح نسائی (المجتبی یا السنن).

6- صحیح ابن ماجه (السنن).

که بعد به ذکر مؤلفین آن‌ها مورد بحث ما است می‌پردازیم.

تعریف علم حدیث

علم حدیث[1] از لحاظ قدر و عظمت و نفع عمومی از جمله بزرگترین علوم اسلامی است، موضوع این علم سنت و روش و آثار و اقوال و افعال پیغمبر بزرگوار اسلام است که

(1)- علم حدیث: علم به قوانینی است که به واسطهٔ آن احوال سند و متن حدیث شناخته می‌شود. خبر اگر طرق روایت آن بلا حصر تعدد داشته باشد آن را خبر «متواتر» گویند و گفته‌اند: روایت متواتر حداقل

جامع صفات کمال و موجب نیل به سعادت و منافع دینی و دنیوی می‌باشد و حدیث علمی است که به یاری آن اقوال و افعال و احوال پیغمبر خدا شناخته می‌شود، کسی که به این علم اشتغال داشته باشد داعی است به سوی حق و چراغی است روشنی بخش و پرتو افکن که به سوی رشد و سعادت هدایت می کند، گفتهٔ پیغمبر وحی خدا و از جانب خداست همانطوری که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾.

پیغمبر خدا ρ فرموده: «**مَنْ حَفْظَ عَلى أُمَّتِي أَرْبَعِيْنَ حَدِيْثاً مِنْ أَمْرِ دينِها بَعَثَهُ اللّٰهُ يَوْمَ القيامَةِ فقيهاً عالِماً**»[1] کسی که چهل حدیث را از امر دین خود بر امت من نقل کند و نگهداری نماید، در مکتوبی به این که لفظ را هم حفظ نکرده باشد» خدا او را در روز رستاخیز در شمار فقیه عالم زنده می کند «و درجه افتخارآمیز فقهی و علمی را به او ارزانی می‌بخشد».

باید پنج نفر باشد یا ده نفر یا دوازده نفر یا بیست نفر یا 72 نفر یا 313 نفر به اختلاف روایات. غیر خبر متواتر را «آحاد» گویند، اگر تعداد روات در آحاد بیشتر از دو نفر باشد، چنانکه از سه به بالا باشد آن را خبر مشهور یا خبر مستفیض گویند، اگر دو نفر آن را روایت کرده باشند آن خبر «عزیز» است، و اگر یک نفر آن را روایت کرده باشد آن خبر «غریب» است، و خبر آحاد قبول است. خلاصه اگر خبر مظنون الصدق باشد و به حد تواتر نرسیده باشد آن را خبر واحد خوانند، ضمناً اگر خبر مشهور را عدل تام الضبط متصل السند غیر معلل غیر شاذ نقل کرده باشد آن را خبر «صحیح» گویند و اگر درجهٔ ضبط خفیفتر باشد آن را خبر «حسن» گویند، اگر با ارجحی با آن مخالف شد آن را خبر «شاذ» اگر معارض نداشت آن را خبر «محکم» گویند.

در نزد امام شافعی حدیث چهار قسم است: 1- متواتر. 2- مشهور (مستفیض). 3- عزیز. 4- غریب.

در نزد امام ابوحنیفه خبر سه قسم است: 1- متواتر. 2- آحاد. 3- مشهور.

و نیز اگر خبری تمام افراد آن بلا انقطاع معلوم باشد تا به پیغمبر برسد آن را «حدیث مرفوع» گویند و اگر سلسله تا به ابن عمر مثلاً منتهی شهود آن را «حدیث موقوف» گویند و اگر سلسلهٔ راویان به غیر صحابی یعنی تابعی یا غیر تابعی برسد آن را «حدیث مرسل» گویند و اگر از سلسلهٔ روایت یک نفر غیر صحابی معلوم نباشد آن را «حدیث منطقع گویند و اگر دو نفر معلوم نباشد آن را «معضل» خوانند.

(1)- **وقال** ρ «**مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ**» رواه الترمذی جلد 5.

بنابراین، بسیاری از علماء و دانشمندان اهل بحث و فحص جهان اسلام مانند شیخین مسلم، بخاری، ابی داوود، نسائی، ترمذی، ابن ماجه و سایر اصحاب حدیث در این علم سال‌ها سعی و کوشش نموده و احادیث نبوی را با دقت تمام جمع‌آوری کرده و کتاب‌های مهم و مفیدی را در این باره نوشته‌اند.

اکنون بنده نیز خود را خوشبخت و شادمان می‌دانم که استادان محترم جناب آقای حاج سید محمد شیخ الاسلام کردستان، آقای دکتر یحیی نوری و مخصوصاً آقای دکتر خدایار محبت مرا تشویق و راهنمائی فرمودند که پایان نامۀ تحصیلی دورۀ لیسانس خود را در ترجمه و شرح حال اصحاب کتب سته بنگارم. از طرفی استاد محترم جناب آقای دکتر محمد محمدی رئیس دانشمند دانشکدۀ الهیات و معارف اسلامی تهران، در هنگام دیدن این کتاب مرا تشویق کردند و افزودند چون ما در فارسی کتابی در بارۀ «اصحاب کتب سته» نداریم شایسته است این کتاب را به چاپ برسانیم گرچه قلم ناتوان من از ترجمۀ احوال این شش نفر بزرگ عالم حدیث قاصر و ذره در مقابل پرتو انوار درخشان آفتاب جهان آرای آنان اصلاً قدرت خودنمائی را ندارد و قلم من و دیگران هرچند در بارۀ فضائل و مناقب و محاسن آنان سخن راند، هیچ وقت وفا به بیان لیاقت و شایستگی مقامات علمی آن‌ها نمی‌کند، با این وجود من هم با کمال خرسندی در این باره به دامن دانش دانشمندان و محققین و مورخین سلف و خلف متوسل شده و از اندوخته‌ها و خرمن فضل و دانش آن‌ها خوشه‌های خوشبویی چیده ام که به گلزار علم و هنر دانشمندان تقدیم می‌کنم و مسلماً حق تقدم و فضل سبقت برای ایشان است، من همانا رهین منت و ریزه خوار خوان فضائل و مساعی آن‌ها می‌باشم.

(کردی از نگارنده)

خوزگا ور جه تو جه رای غمخواری

مگریام جه عشق به شیوۀ یاری

چـــون تـــو ورجـــه مـــن وی را ویـــردی
ئـــەول گـــول جـــه بـــاغ شـــانازی بـــردی[1]

توضیحاً بعد از اخذ درجهٔ لیسانس که این کتاب به عنوان پایان نامهٔ تحصیلی مورد تأیید قرار گرفت، چون استادان و اهل فن چاپ آن را مفید و ضروری دانستند، نگارنده با توضیحات بیشتر با مقدمه و خاتمه در تاریخ فقه و حدیث کتاب حاضر را در بارهٔ «اصحاب کتب سته» آمادهٔ چاپ نمودم، امیدوارم در این مورد خدمتی را به جهان اسلام و ایران و ایرانی کرده باشم.

ضمناً این کتاب شامل است بر چهار بخش:

بخش اول[2]:

مقدمه در تاریخ فقه و حدیث و ترجمهٔ احوال خلفای راشدین و ائمهٔ اربعه –امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی، امام احمد –.

---

(1)-

ای کاش پیش از تو از راه غمخواری
گریه می‌کردم از عشق به شیوه یاری
چون تو پیش از من این راه را پیمودی
اول گل باغ افتخار را بردی
ولَوْ قبلَ مُبكاها بِكَيْتُ صَبابَةً
بِسُعْدي شَفَيْتُ النَّفْسَ قبل التندُمِ
لكن بكَتْ قبلي لي البُكا
بُكاها فقلتُ اَلْفَضْلُ للمتقدّمِ

(2)- بخش اول مقدمه بود که گذشت.

بخش دوم:

اصحاب کتب سته – امام بخاری، امام مسلم، امام ابی داوود، امام ترمذی، امام نسائی، امام ابن ماجه–.

بخش سوم:

خاتمه در ترجمهٔ احوال بعضی از محدثین بزرگ اسلامی.

بخش چهارم:

ملحقات پارهٔ مطالب که نقل آن مفید می‌رسد.

بخش دوم:

اصحاب صحاح سته

فصل اول:
امام بخاری /

نام و نسب:[1]

محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه[2] جعفی بخاری یکی از رجـال برجسـتهٔ بزرگ اخبار و احادیث بوده است، به حـدی کـه او را در ایـن قسـمت امیرالمـؤمنین خطـاب کرده‌اند.

امام نووی و خطیب حافظ ابی بکر احمد بن علی بن ثابـت بغـدادی گفتـه‌انـد کـه بردزبـه مجوسی بوده و بر مذهب مجوس هم از دنیا رفته اسـت[3]، ولـی مغیـره پسـر او بدسـت یمـان بخاری جعفی والی بخارا ایمان آورده است.

اسماعیل[4] پدر امام بخاری اهل علم و حدیث و دارای زهد و صلاح و تقوا بـوده و حتـی در مرض فوت گفته که در مال او حرام و شبه حرامی دیده نمی‌شـود و همـین پرهیـز و تقـوا

---

(1)- نوع تحقیق در بارهٔ اصحاب کتب سته را استاد بزرگوارم جناب آقای دکتر خدایار محبی در «24» ماده برای اینجانب طرح فرموده‌اند، بدینقرار: 1- نام و نسب. 2- کنیه. 3- لقب. 4- تاریخ تولد. 5- محل تولد. 6- تاریخ وفات. 7- محل وفات. 8- محل سکونت. 9- شغل. 10- نام پدر. 11- شغل پدر. 12- نام فرزند. 13- شغل فرزند. 14- درآمد. 15- رابطه با حکومت. 16- محل تحصیل. 17- استادان او. 18- نام مدارس. 19- نام مساجد. 20- مسافرت. 21- اجازه از که گرفته. 22- کجا درس می‌داده. 23- شاگردان او. 24- آثار علمی او، که با رعایت این ترتیب به شرح و بسط آن پرداخته ام.

(2)- ابن خلکان گوید: در نام جد او اختلاف است، بعضی گفته‌اند: یزدبه و به فتح یا تحتانی و سکون زا و کسر دال و بعدها با موحده و قیل: و غیره، جلد سوم صفحهٔ 331 چاپ مصر. بردزبه به معنی زارع است، امکان دارد در اصل کلمهٔ بذربه بوده باشد.

(3)- ابن خلکان گوید: «کان هذا الجد مجوسیاً مات علی دینه» جلد سوم صفحهٔ 331.

(4)- مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریة چاپ مصر صفحهٔ 3.

دلیل زهد و صلاح او بوده است که به فرزند ارجمندش سرایت نموده، همان فرزندی که جهان غرق در شهرت او شده است.

ولادت و نشأت و زادگاه بخاری

بخاری در روز سیزدهم[(1)] شوال سال 194 (أربع وتسعین ومائة) هجری بعد از نماز جمعه در شهر بخارا به دنیا آمد[(2)]، و در کودکی پدرش را از دست داد و در کنار و حمایت مادرش پرورش یافت، و در سال 216 همراه مادر و برادرش احمد به حج رفت. او در مکه اقامت گزید و برادرش به بخاری باز گشت و در آنجا فوت کرد.

غنجار[(3)] در تاریخ بخاری گوید: بخاری در کودکی هردو چشم خود را از دست داد و مادرش از بس که برای بهبودی او دعا کرده بوده، و بر فرزندش جزع و فریاد می‌کرد، شبی حضرت ابراهیم خلیل الله را در خواب دید و به او گفت: بر اثر کثرت دعای شما برای فرزندت خداوند بینائی را به او بازگرداند. بخاری از پدرش پس از خود فرزندی ذکوری نداشته و در بخارا متولد و در همانجا به سال 256 فوت کرده است، در هنگامی که یازده سال داشت تجسس حدیث را میکرد، در البدایه والنهایه می‌نویسد:[(4)] در کودکی پدرش را از دست داد، در شانزده سالگی کتب مشهوره را خواند، گفته شده در کودکی هفتاد هزار حدیث را حفظ کرده است، و به حدیث عشق و علاقه می‌ورزیده و در دوازده سالگی به حج رفت و به درک حضور و سماع درس علماء حدیث در مکه و مدینه نایل آمد.

---

(1)- ابن خلکان گوید: «کانت ولادته یوم الجمعة بعد الصلاة لثلاث عشرة لیلة خلت من شوال سنة أربعین وتسعین ومائة (**194**)» جلد سوم صفحهٔ 330 چاپ مصر.

(2)- مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ 3.

(3)- مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ 3.

(4)- البدایه والنهایه فی التاریخ (عربی) تألیف حافظ مورخ عماد الدین دمشقی جزء 11 صفحهٔ 25 مطبعهٔ السعادة بجوار محافظهٔ مصر.

و بعد به مصر رفت و در بلاد آسیا مدت شانزده سال[1] به سیر و سیاحت و جولان پرداخت و در بارهٔ علوم متداوله مخصوصاً حدیث تحقیق و تتبع نمود و او به کتاب خود که به الجامع الصحیح مشهور شده و آن را از ششصد هزار حدیث جمع و استخراج کرد و به ترتیب علم فقه مرتب ساخت. ابن حجر عسقلانی، محمود العینی، ابوزید فارسی و غیره شرح‌هائی بر کتاب او «صحیح بخاری» نگاشته‌اند. خود او گوید: کتاب خود را از مقدار ششصد هزار حدیث استخراج کرده ام و هیچ حدیثی را نیاورده ام، مگر این که در بارهٔ آن چنانکه اطمینان حاصل کنم، دو رکعت نماز را قبلاً به جای آورده ام و سپس آن را نقل کرده ام، و او کتاب خود را در حدود شانزده سال[2] تألیف کرده و تتبعات زیادی را به عمل آورده است، و نود هزار نفر این احادیث را از او شنیده‌اند و عدهٔ احادیث آن بدون مکرر چهار هزار حدیث، و موقوف و معلق دو هزار و هفتصد و شصت حدیث (2760) می‌باشد[3].

غیاث الدین بن همام الدین حسینی در تاریخ حبیب السیر[4] می‌نویسد: در سال ست و خمسین ومائتین (256) در شب عید فطر ابوعبدالله محمد بن اسماعیل الخباری وفات یافت،

---

(1)- در تذکرهٔ الحفاظ ذهبی آمده: «وَرَحَلَ مَعَ أُمِّهِ وأُخْتِهِ سَنَةَ **210**» بعد از آن که مرویات شهر خود را از محمد بن سلام و محمد بن یوسف بیکندی سماع کرد در بلخ از مکی بن ابراهیم، در بغداد از عفان، در مکه از ابن مقری، در شام از ابی مقره و فریابی، در بصره از ابی عاصم و انصاری، در کوفه از عبدالله بن موسی، در عسقلان از آدم، در حمص از ابی یمان، و دمشق از ابی مهر سماع حدیث کرده است.

(2)- ابن خلکان گوید: «وعنه أنه قال: صنفت كتابي الصحيح لست عشرة سنة خرجته من ستمائة ألف حديث» وفیات الأعیان، ابن خلکان جلد سوم صفحهٔ 330 به اهتمام محمد محی الدین عبدالحمید چاپ مصر.

(3)- «عدد أحاديثه بدون المكرر أربعة آلاف حديث كما قاله النووي وقال الحافظ: عدد ما فيه بدون المكرر والموقوف والمعلق ستون وسبعمائة وألفان (**2760**)» شرح تاج الأصول تألیف الشیخ منصور علی ناصف از علماء الازهر جلد اول صفحهٔ 13.

(4)- تاریخ حبیب السیر جزء سوم از مجلد دوم صفحهٔ 279 در مورد سال: ست و خمسین مائتین (256).

«وهو محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن يزدبه بن المغيرة بن الأحنف الجعفي» در تصحیح المصابیح مسطور است که ولادت بخاری در روز سیزدهم شوال سنه اربع و تسعین و مائه شد. محمد بن اسماعیل در ده‌سالگی به طلب علم اشتغال نموده در اندک زمانی به مزید دانش از اکثر علما امتیاز یافت و جهت سماع حدیث به خراسان، عراقین، مصر، شام و حجاز شتافت. از وی منقول است که گفت: صد هزار حدیث صحیح و دویست هزار حدیث غیر صحیح یاد گرفتم و صحیح خود را در شانزده سال تصنیف کردم و ننوشتم حدیثی، مگر آن که پیش از آن غسل کردم و دو رکعت نماز گزاردم، از غرایب آن که بخاری همچنان بدست راست کتابت می‌کرده و به دست چپ نیز خط می‌نوشت، چنانچه مذکور شد: محمد بن اسماعیل در شب عید فطر سنه مذکوره فوت گشت و در روز عید فطر که شنبه بود در خرتنگ که قریه‌ای است در دو فرسخی سمرقند مدفون شد. و او را بیست و دو حدیث ثلاثی است، و اعداد احادیث صحیح او هفت هزار و دویست و پنج است.

طلب علم و رحلات و مسافرت‌های او

فربری[1] گوید: از محمد بن ابی حاتم وراق بخاری شنیدم که گفت: از بخاری شنیدم که اظهار کرد: حفظ حدیث به من الهام شد، در حالی که من از نویسندگان بودم، از او پرسیدم: آن هنگام چند سال داشتید؟ گفت: ده سال یا کمتر، و سپس از جمله نویسندگان خارج شدم، و متوجه تجسس در بارۀ این علم گشتم، تا به حدی مرجع داخل و خارج شدم و همه در بارۀ خواسته‌های خود و حل مشکلات به من مراجعه می‌کردند. باز می‌گوید: روزی که سفیان از ابی زبیر روایت می‌کرد و سند را به ابراهیم متصل می‌ساخت به او گفتم: ابازبیر از ابراهیم نقل نکرده مرا راند، بعد به او گفتم: به اصل مراجعه کن اگر دارید، رفت و نگاه کرد، در هنگام بازگشت گفت: ای پسر، آن چگونه است؟ گفتم: او زبیر بن عدی است که از ابراهیم نقل

(1)- مقدمه صحیح البخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحۀ 4.

کرده است، قلم را برداشت و کتاب خود را اصلاح کرد، در حالی کـه بخـاری در آن وقـت یازده سال داشته است، بخاری چون قدم به سال شانزده نهاد کتاب ابن مبارک را حفـظ کـرد و کلام اصحاب رأی را شناخت و در سال سته عشره و مائتین (216) به منظور حج به حجـاز رفت و طلب علم را نیز در آنجا منظور داشت، در هنگامی که سن او به هیجده رسـید کتـاب القضایا الصحابه والتابعین را تألیف کرد[1].

و سپس کتاب تاریخ خود را در مدینه در پیشگاه مرقد پیغمبر اکـرم ρ تـألیف نمـود، وی می‌گوید: من آن کتاب را در شب‌های مهتاب بـا اسـتفاده از روشـنی مـاه مـی‌نوشـتم و کمتـر اسمی در تاریخ بود که قصه‌ای از آن نزد من نباشد، ولی نخواستم کتابم مطول و مـلال‌انگیـز باشد.

او رحمه الله به شام و مصر جزیره دو دفعه سفر کـرد، و چهـار دفعـه بـه بصـره رفـت و در حجاز شش سال اقامت گزید، و چنان که خود او گوید: حساب داخل‌شدن کوفه و بغداد بـر او معلوم نیست که چند بار به آنجاها رفته لابد زیاد به کوفه و بغداد مسافرت کرده است[2].

کنیۀ او:

ابوعبدالله.

لقب او:

حافظ، محدث، امیرالمؤمنین فی الحدیث، شیخین، (لقب مسلم و بخاری در حدیث) شیخ الاسلام و جبل الحفظ.

---

(1)- مقدمه صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحۀ 4 جلد اول.

(2)- ایضاً مقدمۀ صحیح بخاری جلد اول صفحۀ 4، در همین صحفه آمده است: ابوبکر بن ابوعیاش الأعین گفته: از محمد بن اسماعیل می‌نوشتیم، در حالی که امرد بود به در خانۀ محمد بن یوسف فریابی و چون فریابی در سال 212 فوت کرده است، پس سن بخاری در آن وقت ده سال بوده است.

تاریخ تولد:

سیزده شوال سال صد و نود و چهار (194) بعد از نماز جمعه.

محل تولد:

شهر بخارا.

تاریخ وفات:

سال دویست و پنجاه و شش (256) هجری شب عید فطر در قریۀ خرتنگ[1] که در این قریه خویشاوندانی داشت[2].

در تاریخ ولادت و مدت زندگی و وفات او شاعر گفته است:

كَـــان البُخـــاريُ حافظـــاً ومحـــدثاً
جَمَـــعَ الصـــحيح مكمـــل التحريـــر
مـــيلاده صـــدق ومـــدة عمـــره
فيهـــا حميـــد وانقضـــى فـــي نـــور[3]

که صدق «194»، حمید «62» و نور «256» است.

محل وفات:

---

(1)- ابن خلکان گوید: «توفي ليلة السبت بعد صلاة العشاء وكانت ليلة عيد الفطر ودفن يوم الفطر سنة ست وخمسين ومائتين (256) بخرتنگ» رحمه الله.

(2)- مقدمه صحیح بخاری ادارة الطباعة المنيريه چاپ مصر صفحۀ 4.

(3)- حافظ عمادالدین ابوالفداء در تاریخ البدایه والنهایه گوید: شب شنبه عید فطر هنگام نماز عشاء در خرتنگ دو فرسخی سمرقند در سال 256 فوت کرد، و بنا به وصیت او، او را در سه کفن ليس فيها قميص وعمامه پوشانیدند، جلد 11 صفحۀ 27 (البته 13 روز کم).

قریۀ خرتنگ[۱] که در آنجا نیز دفن گردیده است، خرتنگ در دو فرسخی سمرقند واقع شده است، و از این که بعضی می‌گویند در بخارا فوت کرده شاید بدین معنی باشد که آن عصر خرتنگ نیز جزء بخارا بوده است.

در ریحانة الأدب نوشته: در ده فرهنگ نامی در در ده فرسخی سمرقند فوت کرده، اما در سایر تذکره‌ها خرتنگ در دو فرسخی سمرقند ضبط است، البته نوشتۀ ریحانة الادب ضعیف و سندیت ندارد.

محل سکونت:

بخارا و مدت شانزده سال نیز در بلاد آسیا در پی کسب علم بود.

شغل شخصی:

کسب و نشر علم و بالاخره تجارت و کسب آزاد بود، شخصاً کار می‌کرد و رباطی را که بنا نهاده بود، برای آن مانند دیگران خشت می‌کشید و سایر اوقات به عبادت می‌پرداخت[۲].

نام پدر:

اسماعیل (ابی الحسن)، پدر امام بخاری از علماء و زهاد بود که عده از او روایت کرده‌اند[۳].

شغل پدر:

تجارت و کسابت و نیز اهل علم بود.

---

(1)- مقدمه صحیح بخاری ادارۀ الطباعۀ المنیریه چاپ مصر صفحۀ 46 و 47.

(2)- ایضاً مقدمۀ صحیح بخاری صفحۀ 13 و غیره ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحۀ 46 و 47.

(3)- در مقدمۀ صحیح بخاری صفحۀ 3 آمده: عراقی‌ها از او روایت کرده‌اند و او از مالك و حماد بن زید روایت کرده و صحبت ابن مبارک را درک کرده است.

نام فرزند:

فرزند ذکوری پس از خود نداشته است.

شغل فرزند:

فرزند نداشته است.

درآمد:

از ترکۀ پدر مال زیادی به او رسیده بود. بنابراین، در رفاه به سر می‌برد و خیر و احسان را مبذول می‌داشت، درآمد او از کسب و تجارت و قراض تشکیل می‌گردید.

رابطه با حکومت وقت:

محترم و گوشه‌گیر بی‌طرف، در امور سیاست دخالت نمی‌کرد، و وقت خود را صرف خدمت به خلق و ارشاد و تعلیم می‌نمود، هنگامی که امیر بخارا خالد بن احمد ذهلی او را احضار کرد که به فرزندش درس تاریخ و الجامع الصحیح بدهد، امام درخواست او را رد کرد و پاسخ داد من فراغت آن را ندارم که وقت خود را به قومی اختصاص دهم و قومی دیگر را محروم نمایم، در نتیجه خالد کینۀ او را در دل گرفت و امر کرد که از بخارا بیرون رود، شیخ به قریۀ خرتنگ از دهات سمرقند (دوفرسخی سمرقند) رفت و در حدود دو فرسخ از بخارا دور شد[1] و به خانۀ یکی از بستگانش در آنجا رفت، شبی در دعای خود می‌گفت: «اللهم ضاقت عليَّ الأرض بما رحبت فاقبضني» «خداوندا! زمین با وسعتی که دارد بر من تنگ شد، پس مرا به سوی خود بازگردان».

هنوز یک ماه نرفته بود، دعای او مستجاب شد در قریۀ خرتنگ فوت کرد و در همانجا دفن گردید و سرانجام خالد نیز که خلیفۀ ابن طاهر بود در کمال ذلت در حبس موفق بن متوکل برادر معتمد خلیفه فوت نمود، قسطلانی گوید: خالد بن محمد ذهلی در آن موقع

(1)- این جمله را یقیناً از کتابی نقل کرده ام، اما منقول عنه را فراموش کرده ام.

نائب خلفای عباسی بود، در دائرة المعارف اسلامی گوید: «ولما رجع إلى البخارا نصبت له القباب على فرسخ من البلد»[1] و عامهٔ مردم شهر از او استقبال نمودند و بر او درهم و دینار نثار کردند و مدتی در آنجا باقی ماند، و برای آنان حدیث روایت می‌کرد تا این که امیر شهر خالد بن محمد ذهلی نائب خلفای عباسی با او تلطف می‌کرد و از او درخواست کرد که صحیح را بیاورد و در قصر او برای آنان حدیث روایت کند، بخاری این امر را قبول نکرد و به فرستادهٔ امیر گفت: به او بگو: من علم را پست و ذلیل نمی‌کنم، و آن را بر ابواب سلاطین حمل نمی‌نمایم، اگر او احتیاجی به آن دارد در مسجد من و یا در خانهٔ من حاضر شود تا استفاده کند[2]، پس اگر این برای شما تعجب‌آور نیست، شما سلطان هستی، مرا از مجلس منع کن تا این که در روز قیامت پیش خداوند عذری داشته باشم که من علم را کتمان نکرده‌ام. به همین جهت در بین امام و امیر شهر اختلاف و وحشت به عمل آمد، تا امر به اخراج امام گردید و سرانجام امیر بخارا نیز به عزل و حبس و مرگ کشید[3].

محمد بن یعقوب احزم گوید: از یاران خود شنیدم که می‌گفتند: هنگامی که بخاری به نیشابور آمد چهارهزار نفر اسب سوار از او استقبال کردند، به غیر از آنان که سوار استر و یا الاغ و یا پیاده بودند.

محل تحصیل:

---

(1)- کذا مقدمهٔ صحیح بخاری، ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ 45 به نقل از احمد بن منصور شیرازی.

(2)- مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه بصاحبها ومدیرها محمد المنیر الدمشقی چاپ مصر صفحهٔ 46.

(3)- مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ 46.

بخارا در اوایل کودکی، شام، مصر، جزیره، بصره، کوفه، بغداد، واسط، مرو، ری، هرات، خراسان، نیشابور، بلخ، قیساریه، عسقلان، حمص و غیره که به جهت تحصیل تصحیح احادیث نبوی به این شهرها مسافرت کرده است.

استادان و شیوخ و درجات آن‌ها:

حاکم ابوعبدالله[1] در تاریخ نیشابور گوید: کسانی که بخاری در حلقهٔ درس آن‌ها حاضر بوده و سماع و روایت از ایشان کرده و کسب فیض و بهره را از آن‌ها نموده است، عبارتند از:

در **مکه:** ابوالولید احمد بن محمد الأزرقی، عبدالله ابن یزید المقری، اسماعیل بن سالم الصائغ، ابوبکر عبدالله بن زبیر الحمیدی و اقران آن‌ها.

در **مدینه:** ابراهیم بن منذر حزامی، مطرف بن عبدالله، ابراهیم بن حمزه، ابوثابت محمد بن عبیدالله، عبدالعزیز بن عبدالله اویسی، یحیی بن قزعه و اقران آن‌ها.

در **شام:** محمد یوسف فریابی، ابونصر اسحاق بن ابراهیم، آدم بن ابی ایاس، ابوالیمان حکم بن نافع، حیوة خالد بن خلی قاضی حمص، خطاب بن عثمان، ابوالمغیرة عبدالقدوس، سلیمان بن عبدالرحمان بن شریح و غیر این‌ها.

در **بخارا:** محمد بن سلام بیکندی، عبدالله بن محمد المسندی، هارون ابن اشعث، عبده بن الحکم، محمد بن یحیی بن صائغ، حبان بن موسی و اقران آن‌ها.

در **مرو:** علی بن الحسن بن شقیق، عبدان، عثمان، محمد بن مقاتل و اقران آن‌ها.

در **بلخ:** مکی بن ابراهیم، یحیی بن بشیر، محمد بن ابان، حسن بن شجاع، یحیی ابن موسی، قتیبه و معاصرین آن‌ها.

در **ری:** ابراهیم بن موسی و غیر او.

---

(1)- مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ 46.

در **بغداد:** محمد بن عیسی الطباع، محمد بن سائق، سریج بن نعمان، احمد بن حنبل، ابومسلم عبدالرحمان ابن ابی یونس مستملی، اسماعیل بن خلیل و اقران آن‌ها.

در **واسط:** حسان بن حسان، حسان بن عبدالله، سعید بن عبدالله بن سلیمان و اقران آن‌ها.

در **بصره:** ابوعاصم نبیل، صفوان بن عیسی، بدل بن المحبر، حرمی بن عماره، عفان بن مسلم، محمد بن عرعره، سلیمان بن حرب، ابوداود الطیالسی، عارم، محمد بن سنان، ابوحذیفه نهدی و غیر آن‌ها.

در **کوفه:** عبیدالله بن موسی، ابونعیم، احمد بن یعقوب، اسماعیل بن ابان، حسن بن ربیع، خالد بن مخلد، سعید بن حفص، طلق بن غنام، عمر بن حفص، فرو بن ابی المغراء، قبیصه بن عقبه، ابوغسان و اقران آن‌ها.

در **جزیره:** احمد بن عبدالملک حرانی، احمد بن یزید حرانی، عمرو بن خلف، اسماعیل بن عبدالله رقی و اقران آن‌ها.

در **مصر:** عثمان بن صالح، سعید بن ابی مریم، عبدالله بن صالح، احمد بن صالح، احمد بن شبیب، اصبغ بن ابی الفرج، سعید بن عیسی، سعید بن کثیر بن عفیر، یحیی بن عبدالله بن بکیر و اقران آن‌ها.

در **هرات:** احمد بن ابی الولید حنفی.

در **نیشابور:** یحیی بن یحیی تمیمی، بشر بن حکم، اسحاق بن ابراهیم حنظلی، محمد بن رافع، احمد بن حفص، محمد بن یحیی ذهلی و اقران آن‌ها.

امام قسطلانی در شرح بخاری نوشته است: استادان او:

در **قیساریه:** محمد بن یوسف فریابی.

در **عسقلان:** آدم بن ابی ایاس.

در **حمص:** ابومغیره ابی یمان علی بن عیاش، احمد بن خالد وهبی، یحیی و خاطی بوده‌اند.

امام بخاری / در طلب علم به شهرهای مذکور رفته و اقامت گزیـده و از مشـایخ مزبـور و غیر آن‌ها کسب فیض نموده تلمذ جسته است، او گفته از بیشتر از هزار شیخ و اسـتاد از علمـا نوشته دارم و تمام احادیث را با ذکر سند یاد کردم.

حاکم ابوعبدالله گوید: امام بخاری / در طلب علم و تحصیل به این شهرها رفتـه و در هـر شهری از آن شهرها اقامت اختیار کرده است، از مشایخ آن بلاد کسب فیض و بهره نمـوده و تلمذ جسته است[۱].

طبقات مشایخ او و مراتب آن‌ها

محمد بن ابی حاتم[۲] از بخاری نقل می‌کند که گفته از هزار و هشتاد نفر از اساتید نوشـته دارم و نقل کرده ام و آن‌ها همه اصـحاب حـدیث بـوده‌انـد، بـاز گویـد: حـدیث را از کسـی ننوشته ام، مگر این که گفته باشد که ایمان قول و عمل است؛ و این هم منحصر در پنج طبقـه است:

طبقۀ اول:

کسانی هستند که برای او از تابعین روایت کرده‌اند، مانند: محمد بن عبدالله انصاری که از حمید روایت کرده، مکی بن ابراهیم از یزید بن ابی عبید، عبدالله بـن موسـی از اسـماعیل بـن ابی خالد، هشام بن عروه از معروف از علی بن ابی طفیل از علی بن ابـی طالـب وماننـد: ابـی نعیم از اعمش، خلاد بن یحیی از عیسی بن طهمان و چون علی بن عیاش و عصام بن خالد از جریر بن عثمان تابعی از بسر بن عبدالله صحابی. و شیوخ این‌ها همه از تابعین بوده‌اند.

طبقۀ دوم:

(1)- مقدمۀ صحیح بخاری، ادارة الطباعة المنیریه، چاپ مصر، صفحۀ 6.

(2)- مقدمۀ صحیح بخاری، ادارة الطباعة المنیریه، چاپ مصر صفحۀ 6.

کسانی بوده‌اند هم عصر تابعین، لکن از ثقات تابعین نشنیده‌اند، مانند: آدم ابن ابی ایاس، ابی مسهر عبدالاعلی بن مسهر، سعید بن ابی مریم، ایوب بن سلیمان بن هلال و امثال آن‌ها.

طبقۀ سوم:

کسانی هستند که حد وسط بین مشایخ او می‌باشند و تابعین را درک نکرده‌اند، بلکه از کبار تبع اتباع نقل کرده‌اند، مانند: سلیمان بن حرب، قتیبه بن سعید، نعیم بن حماد، علی بن مدینی، یحیی بن معین، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، ابوبکر و عثمان بنا ابی شیبه و امثال این‌ها. ضمناً از لحاظ اخذ امام مسلم از این طبقه با بخاری شرکت جسته است.

طبقۀ چهارم:

رفقاء او بوده‌اند، در طلب و کسانی که قبل از او کمی از احادیث را شنیده‌اند، مانند: ابی حاتم رازی، محمد بن عبدالرحیم صاعقه، عبد بن حمید، احمد بن نظر و نظایر این‌ها. از این طبقه به همین منظور اخذ کرده که در نزد مشایخ خود این احادیث را نیافته یا فوت وقت کرده و به آن نرسیده است.

طبقۀ پنجم:

عده‌ای هستند هم‌سن و هم‌استاد و طلبۀ او که برای فایده از آن‌ها سماع کرده است، مانند: عبدالله بن حماد آملی، عبدالله بن ابی عاص خوارزمی، حسین بن محمد قبانی، ابی عیسی ترمذی و غیر این‌ها که کمی را از ایشان نقل کرده است.

بخاری می گوید[1]: «محدث کامل نیست، مگر این که از مافوق و هم‌ردیف خود و یا پایین‌تر از خود نقل و استفاده کند». و این کار را کرده و از آن‌ها نوشته دارد و از بالاتر از خود و هم‌درجۀ خود و پایین‌تر از خود بهره‌یاب شده است.

نام مدارس:

---

(1)- مقدمۀ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه، چاپ مصر صفحۀ 7.

مدارس معینی که مانند مدارس امروزه دارای تشریفات معین و مضبوطی باشد، نیافتم، ولی در کنار بعضی از مساجد قدیمه حجره‌های کوچك و صفه و رواق و رباطی ساخته شده که جای تدریس و تدرس بوده، نظیر این مساجد و حجره‌ها در بعضی مناطق کردستان دیده می‌شود، مخصوصاً بنای بعضی مساجد را با همین حجره‌ها به عبدالله بن عمرب نسبت می‌دهند که هنوز باقی و چندان تغییری نکرده است[۱].

آنچه مسلّم است مسجد در مجامع اسلامی علاوه بر این که جای عبادت برای مسلمین بوده، محل تدریس و تدرس هم بوده است، بعضی از مدرسین در مسجد و بعضی در منزل تدریس کرده‌اند. به هرحال، امام بخاری در مدارس معمولۀ آن روزگار چه حجره باشد و چه منزل و چه مسجد، در بخارا و در شهرهائی که به آنجا در پی اکتساب علم مسافرت کرده است به کسب علم از یك طرف و به تدریس از طرف دیگر اشتغال داشته است، و مدارس آن روزگار به هرنوع که باشد در شهرهای مذکور مورد تدرس و تدریس امام بخاری بوده‌اند.

در کتاب شروط ائمه سته تألیف ابوالفضل محمد بن طاهر مقدسی نوشته شده: امام بخاری تراجم و تألیف ابواب الجامع الصحیح را در حرم شریف شروع کرد و مدت شانزده سال برای تألیف و تدوین آن در بصره و غیره به تحقیق پرداخت تا این که آن را در بخارا به پایان رسانید[۲].

نام مساجد[۳]:

مکه و مدینه مسجد النبیρ. خود او گوید: «من کتاب تاریخ خود را در پیشگاه مرقد پیغمبر اکرم ρ در سن هیجده سالگی تألیف کردم». و در مساجد بخارا و شهرهایی که به

---

(1)- توضیح بیشتر در قسمت ملحقات همین کتاب.

(2)- راجع به تفصیل بیشتر در بارۀ مدارس اسلامی به قسمت ملحقات این کتاب مراجعه شود.

(3)- در بارۀ تفصیل بیشتر راجع به مساجد اسلامی به قسمت ملحقات این کتاب مراجعه شود.

آنجا مسافرت کرده است به کسب و نشر علم اشتغال داشته. در مورد مسجد بخارا نوشته‌اند قتیبه بن مسلم چند مسجد در شهر بخارا بنا کرده و مسجد جامع را به سال 94 بنا نمود.

مسافرت:

در سنۀ 216 هجری به همراهی برادر و مادرش به حج رفته است. به مدینه، شام، مرو، واسط، کوفه، جزیره، ری، بغداد، مصر، هرات، نیشابور و غیره چنان که گذشت مسافرت کرده است.

از که اجازه گرفته:

امام بخاری استادان زیادی داشته است، و طوری که تحقیق کرده ام معلوم نیست که کدامیک از استادان او به او اجازه داده‌اند، من هرچند جستجو کردم این قسمت را نیافتم، به احتمال قوی اجازه نامه‌ای که بعدها مرسوم شده در آن عصر نبوده است، ولی صورت‌های اجازه به این عنوان‌ها بوده: مانند قرائت شیخ بر شاگرد و بالعکس و وجوهی که بعداً ذکر می‌شود و هر علم و کتابی چنان که از بعضی عبارات فهمیده می‌شود محتاج به اجازۀ مخصوص شفاهی یا کتبی بوده است.

امام حجة الاسلام محمد غزالی در کتاب «المستصفی» در باب چهارم در مستند راوی غیر صحابی و صورت اجازه و کیفیت روایت پنج صورت را برای اجازه تشریح می‌کند:

1- قرائت شیخ (استاد) بر راوی (شاگرد).

2- قرائت راوی بر شیخ.

3- اجازه‌دادن استاد، شاگرد را در روایت.

4- مناوله.

5- روئیت: یعنی روئیت راوی از شیخ در کتاب شیخ و این دارای پنج مرتبه است:

اول: بالاترین مراتب قرائت شیخ در معرض اخبار است بر سبیل تعلیم، چنانکه شیخ آن را قرائت نماید تا از او روایت نماید و بلکه آن را بر سبیل املاء بنویسد به طوری که راوی بگوید: شیخ برای ما گفت یا به ما خبر داد و فلان گفت و من آن را شنیدم یا نوشتم.

دوم: این که راوی حدیث را بر شیخ قرائت نماید و شیخ ساکت بماند، به منظور آن که سکوت او به منزلهٔ این است که بگوید: آن صحیح است، پس در این صورت به طور تسلط روایت جایز است.

سوم: اجازه‌دادن استاد، شاگرد را و روایت «لفظاً یا کتاباً» که شیخ بگوید به تو اجازه دادم که از کتاب فلانی نقل کنید و یا هرچه از مسموعات من به نشر شما صحیح آمد روایت نمایید که در این صورت احتیاط در تعیین مسموع لازم است، چنان که راوی مسلط باشد بر این که بگوید شیخ برای ما نقل کرد و یا این اجازه را به ما خبر داده است.

چهارم: مناوله و صورت آن این است که شیخ بگوید: این کتاب را بگیر و از طرف من مجاز هستی، آن را روایت و نقل کن من این را از فلانی شنیده ام.

پنجم: اعتماد بر خط چنانکه راوی مکتوبی را ببیند به خط شیخ و بر آن اعتماد کند که شیخ در کتاب خود گفته باشد من این را از فلانی شنیده ام، البته اثبات روایت چنین حدیثی مختلف فیه است.

توضیحاً قاضی عضد در شرح مختصر منتهی ابن حاجب قسم دیگری را بر این پنج وجه اضافه کرده است، چنانکه گوید: قرائت غیر بر شیخ به حضور راوی، در کتاب جمع الجوامع به توضیح بنانی چهارده صورت برای اجازه نقل شده که بیشتر متفرعات شقوق فوق هستند.

کجا درس می‌داده است:

در مساجد و منازل و مدارس و مکاتب معمولۀ آن روزگار، در بخارا و نیشابور تدریس کرده و به شهرهائی که جهت اکتساب علم مسافرت نموده است، سمت تدریس را هم داشته و گاهی در منزل تدریس نموده است.

شاگردان نخبه و آخذین از او:

شاگردان و آخذین و استفاده کنندگان از او بیشتر از آن می‌باشند که ذکر شوند[1] منجمله: ابوالحسن مسلم بن حجاج، ابوعیسی ترمذی، ابوعبدالرحمن نسائی، ابوحاتم، ابوزرعه رازیان، ابواسحاق ابراهیم، ابوبکر بن خزیمه از او استفاده و اخذ کرده‌اند.

فربری می‌گوید: سماع صحیح بخاری را بیشتر از نود هزار نفر نقل کرده‌اند، بغیر از من کسی از آن‌ها باقی نمانده، در مجلس سماع او بیشتر از بیست هزار نفر حاضر می‌شدند و اخذ و سماع می‌کردند و بسیاری از مشایخ او نیز از او روایت کرده‌اند، مانند: عبدالله بن محمد مسندی، عبدالله بن منیر، اسحاق بن محمد سرماری، محمد بن خلف بن قتیبه و غیر این‌ها.

از اقران او، ابوزرعه و ابوحاتم رازیان و ابراهیم حربی و ابوبکر بن عاصم، موسی بن هارون حمال، محمد بن عبدالله بن مطین و اسحاق بن احمد بن زیرک فارسی و محمد بن قتیبه بخاری و ابوبکر بن اعین از او روایت کرده‌اند.

بسیاری[2] از بزرگان حُفّاظ نیز از او اخذ نموده‌اند، مانند: صالح بن محمد بن ملقب به جزره، مسلم بن الحجاج، صاحب صحیح، ابوالفضل احمد بن سلمه، ابوبکر بن اسحاق ابن خزیمه، محمد بن نصر مروزی، امام نسائی، ابوعیسی ترمذی، محمد بن عبدالله بن جنید، جعفر بن محمد نیشابوری، ابوبکر بن داوود، ابوالقاسم بغوی، عمر بن محمد بحیری، ابوبکر بن ابی دنیا، ابوبکر بزار، حسین بن محمد قبانی، یعقوب بن یوسف بن اخرم، عبدالله بن محمد

---

(1)- «كان يحضر من مجلسه أكثر من عشرين ألفاً يأخذون عنه» مقدمۀ صحیح بخاری، ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر، صفحۀ 7.

(2)- مقدمۀ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه صفحۀ 7 و 8.

بن ناجیه، سهل بن شاذویه بخاری، عبید الله بـن واصـل، القاسـم ابـن زکریـا مطـرز، ابـوقریش محمد بن جمعه، محمد بن محمد بن سلیمان باغندی، ابـراهیم بـن موسـی جـویری، علـی بـن عباس تابعی، ابوحامد اعمش، ابوبکر احمد بن محمد بـن صـدقه بغـدادی، اسـحاق بـن داوود صواف، حاشد بن اسماعیل بخاری، محمد بن موسی النهرتبری، ابومحمد بـن صـاعد، محمـد بن هارون حضرمی و حسین بن اسماعیل محاملی بغدادی که آخرین کس بوده در بغداد از او نقل کرده است[1]، و بسیاری از بزرگان دیگر نیز از او اخذ کـرده‌انـد کـه ذکـر همـه موجـب اطلال است.

آثار علمی و مؤلفات بخاری و اسباب تألیف صحیح بخاری:

1- صحیح بخاری[2] که مشهورترین کتـاب‌هـای او اسـت و خـود مؤلـف آن را «**الْجَامِعُ الْمُسْنَدُ الصَّحِيحُ الْمُخْتَصَرُ مِنْ أُمُورِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَسُنَنِهِ وَأَيَّامِهِ**» نام داده است، در سبب تألیف آن می‌گوید: در محضر اسحاق بن راهویه بودیم، بعضی از یاران به ما گفتند: کاش کتاب مختصری را در سنن رسول الله ρ جمع می‌کردید و می‌نوشتید، ایـن آرزو در دل من جای گزین شد که الجامع الصحیح را تألیف کردم.

در محـل تـألیف آن اخـتلاف کـرده‌انـد، بعضـی بخـارا، گروهـی مکـه و گروهـی بصـره دانسته‌اند، البته این احتمالات همه صحیح است، زیـرا ممکـن اسـت در همـۀ ایـن شـهرها بـه تألیف آن اشتغال داشته باشد، چون کتاب صحیح را در مدت شانزده سال تألیف کرده اسـت و احتمال همه را دارد، در کتاب شروط السته حافظ مقدسی مقدمۀ اسـتاد شـیخ محمـد زاهـد

(1)- مقدمۀ صحیح بخاری، ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحۀ 8.

(2)- علی اصغر حکمت در تاریخ ادیان نوشته: جامع صحیح بخاری از محمد بن اسماعیل بخاری، او اولین کسی است که احادیث صحاح نبوی را جمع آورده و به صورت کتابی مدون نمود، کتاب صحیح بخاری را بسیار معتبر می‌دانند و در عالم اسلام موثق است این کتاب به غالب ألسنه اروپائی ترجمه و طبع شده است.

الکوثری آمده: در مدت شانزده سال آن را در بصره و غیر بصره تصنیف کرد و آن را در بخارا پایان داد، و شروع آن در حرم شریف بود.

2- کتاب الأدب المفرد.

3- کتاب التاریخ الکبیر عن تراجَمِ رِجالِ السند.

4- کتاب رفعُ الیدین فی الصلوة.

5- کتاب قراءة خلف امام.

6- کتاب بِرُ الوالدین.

7- کتاب التاریخ الأوسط.

8- کتاب التاریخ الصغیر.

9- کتاب خلق أفعال العباد.

10- کتاب الضعفاء.

11- کتاب الجامع الکبیر.

12- کتاب المسند الکبیر.

13- کتاب التفسیر الکبیر.

14- کتاب الأشربة.

15- کتاب الوحدان – وهو من لیس له أحادیث أحد من الصحابه.

16- کتاب الهبة.

17- کتاب المبسوط.

18- کتاب علل.

19- کتاب الکنی.

20- کتاب الفوائد.

21- کتاب ثلاثیات البخاری[1].

22- کتاب أسامی الصحابة. و غیر این‌ها.

قوۀ حافظۀ بخاری و تیزفکری او[2]

امام بخاری دارای حافظۀ قوی خدادادی بوده که در قوۀ حفظ و تیز طبعی و سعی و اهتمام مورد اعجاب دیگران بوده، از او پرسیدند: آیا برای حفظ دوائی وجود دارد، گفت: هیچ چیز سودمندتر از سعی و کوشش و کثرت مطالعه و مداومت نظر و اهتمام نیست.

وراق بخاری می‌گوید:[3] بخاری در حالی که بچۀ کوچکی بود، همراه ما به محضر مشایخ بصره می‌آمد، چند روزی بر این ترتیب گذشت و چیزی هم نمی‌نوشت، بعد از شانزده روز ما او را منع کردیم، او گفت: شما مرا زیاد لومه می‌کنید، ببینم شما چه چیز را نوشته اید، نگاه کردیم در حدود پانزده هزار حدیث را نوشته بودیم، سپس تمام آن احادیث را از حفظ برای ما خواند و گفت: تصور کردید که من به هدر در جمع شما شرکت می‌کنم و وقت و روزگار را ضایع می‌کنم، بعد فهمیدیم که در قسمت حفظ کسی بر او تقدم ندارد.

می‌گویند: گاهی وقت که کتابی را به دقت مطالعه می‌کرد، به یک دفعه مطالعه آن را حفظ می‌نمود و صد هزار حدیث صحیح و دوصد هزار غیر صحیح را در حفظ داشته است. ابوالازهر می‌گوید: در سمرقند چهارصد محدث بود، جمع شدند و می‌خواستند بر سبیل مغالطه قوۀ حافظۀ محمد بن اسماعیل را بسنجند، اسناد شام را در اسناد عراق و اسناد عراق را در اسناد شام و اسناد حرم را در اسناد یمن داخل و تخلیط می‌کردند با این وجود نمی‌توانستند او را در تشخیص اسناد سرگردان کنند و یا بر او عیب و خورده‌ای بگیرند، و

---

(1)- والمراد به هو ما اتصل إلی رسول الله ρ بثلاثة رواة. مقدمۀ بخاری چاپ مصطفی حلبی و اولاده بمصر بمقدمه و حاشیه محمد بن عبدالهادی السندی صفحۀ 13.

(2)- مقدمۀ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحۀ 9.

(3)- مقدمۀ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحۀ 9.

درست اسناد را ولو این که به یک کلمه باشد از اسناد دیگر تمییز می‌داد. استاد علی پاشا صالح در کتاب اصول فن خطابه او را به عنوان نمونه از شمار بزرگان درجه اول قوۀ حافظه ذکر می‌کند که قوۀ حافظۀ او شگفت‌انگیز و اعجاب آور بوده است.

شمائل او

وی در منتهی درجۀ حیا و شجاعت و سخا و زهد و ورع در دار دنیا و رغبت در دار بقا بود، او می‌گفت: امیدوارم که به خدا لاقی شوم، در حالی که با من حساب نکند که کسی را غیبت کرده باشم[1] و او قلیل الأکل و کثیر الإحسان و مفرط در کرم بود، قامتی معتدل نه کوتاه و نه بلند داشت، گندم‌گون و لاغر اندام بود.

عبدالواحد بن آدم طواویسی گوید[2]: پیغمبر خدا را در خواب دیدم و جماعتی از اصحاب او با او بودند و او در جائی توقف کرده بود، بر او سلام کردم سلام مرا جواب داد، گفتم: یا رسول الله! به چه جهت توقف فرموده اید؟ فرمود: منتظر محمد بن اسماعیل هستم، بعد از چند روز خبر مرگ محمد بن اسماعیل به من رسید، نگاه کردیم که او فوت کرده بود در ساعتی که دیده بودم پیغمبر ρ انتظار او را می‌کشید.

سعی بخاری و کوشش او در علم و عبادت

(1)- از وقتی که دانسته‌ام غیبت حرام است، کسی را غیبت نکرده‌ام. مقدمۀ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحۀ 14.

(2)- شذرات الذهب.

محمد بن ابی یحیی وراق[۱] می‌گوید: زمانی که همسفر ابوعبدالله بخاری بودم در منزلی که من در حال خواب بودم می‌دیدم که او در یک شب پانزده تا بیست بار قیام می‌کرد، آتش و گُل آتش را بدست می‌گرفت و بدان وسیله چراغ را روشن می‌نمود، و احادیث را استخراج می‌کرد و به آن علم حاصل می‌نمود، سپس سر را بر بالین می‌نهاد و مجدداً این عمل را تکرار می‌کرد، من به او گفتم: جناب استاد، شما متحمل مشقات زیادی می‌شوید، چرا مرا بیدار نمی‌کنید، تا چراغ را برای تو روشن کنم، گفت: تو جوان هستی نمی‌خواهم خواب تو را برهم زنم، ولی برای او لذت علم و سعی از لذت خواب بیشتر بود.

محمد بن یوسف گوید: شبی در منزل ابی عبدالله بخاری بودم حساب کردم هیجده بار برخاست و چراغ را روشن کرد که چیزهای مورد یادآوری خود را یادداشت کند[۲].

مقسم بن سعید گوید: محمد بن اسماعیل بخاری هروقت اول شب ماه مبارک رمضان می‌آمد اصحاب و یاران خود را جمع می‌کرد و با آن‌ها نماز جماعت می‌خواند و در هر رکعتی بیست آیه را می‌خواند به حدی که تا آخر ماه چند بار قرآن را ختم می‌کرد، وی رحمه الله در سحرگاه، نصف تا ثلث از قرآن را قرائت می‌کرد، در هر سه شب سحرگاه قرآن را ختم می‌نمود و در هرروز یک ختمه را انجام می‌داد و ختم او در هنگام افطار هر شب بود.

محمد بن ابی حاتم گوید: او در هنگام سحر سیزده رکعت را نماز می‌خواند که یک رکعت آن وتر بود[۳]. ابوبکر بن منیر نقل می‌کند روزی بخاری در حال نماز بود زنبور او را هفده بار نیش زد نمازش را قطع نکرد.

سیرت و زهد و فضایل و کرم او

(1)- مقدمۀ صحیح بخاری، ادارة الطباعة المنیریه، چاپ مصر صفحۀ 11.

(2)- مقدمۀ صحیح بخاری، ادارة الطباعة المنیریه، چاپ مصر صفحۀ 11.

(3)- مقدمۀ صحیح بخاری، ادارة الطباعة المنیریه، چاپ مصر صفحۀ 12.

امام بخاری هر وقت صحبت از دنیا می‌کرد، ابتدا حمد و ثنای خداوند را به جای می‌آورد، و سپس صحبت را شروع می‌نمود، وی از مال زیادی که به ارث به او رسیده بود خیر و احسان را مبذول می‌داشت و در راه مضاربه و رفاه حال مردم مال خود را می‌بخشید و به مصرف می‌رسانید[1]. یکی از غربا که مال[2] زیادی را از او قطع کرده و برده و به آمل رفته بود، برای استرداد آن به او گفتند، گفت: من دین خود را به دنیا نمی‌فروشم، تا عاقبت با غریم خود مصالحه کرد.

امام بخاری کثیرالاحسان و قلیل الاکل و در اکرام مفرط و در بذل و بخشش و مهمانداری روزگار را به سر می‌برد و گاهی اوقات لباس‌های خود را هم می‌بخشید.

وراق گوید: ما در فربر بودیم، ابوعبدالله بخاری رحمه الله رباطی را می‌ساخت و شخصاً برآن خشت می‌کشید، من به او گفتم: دیگر خشت‌کشیدن برای شما کافی است، او گفت: این برای من نافع است، و بیشتر از صد نفر او را در این بنای خیر یاری می‌کردند، او برای آنان گاوی را ذبح کرده بود و مردم را برای طعام دعوت می‌کرد. او از غیبت و بهتان بری و متنفر و در پرهیز و زهد و عبادت نمونه و یگانه عصر خود بود، وی لاغراندام «**لَيْسَ بِالطَّوِيلِ ولا القصير**» و قامتی متوسط و معتدل داشت، او / می‌گوید: از زمانی که دانسته‌ام غیبت حرام است تاکنون کسی را غیبت نکرده‌ام.

آشنائی او به فن تیراندازی

امام بخاری با داشتن علم زیاد و کرم واسع و ورع عظیم در امور حرب و تحسین آلات جهاد اهل فن بود، شجاع و با شهامت و در سواری وتیراندازی مهارت داشت، به حدی تیر او

---

(1)- در مقدم صحیح از او نقل شده که گفته است: «كنت أستغل في كل شهر خمسمائة درهمٍ فأنفقتها في الطلب وما عند الله خير وأبقى».

(2)- وكان المال خمسة وعشرين ألفاً: آن مال بیست و پنج هزار درهم یا دینار بود.

به هدر نمی‌رفت، و هیچ وقت نبود که در اصابت به هدف خطا کند و کمتر تیر او به خطا رفت.

اشعار و طرایف او

فصاحت امام بخاری در نظم کمتر از فصاحت او در نثر نبود[۱]. اما به گفتهٔ امام شافعی /:

وَلَوْ لا الشِّعْر بالعلماء يزري
لَكُنْتُ اليَومَ اَشْعَرَ مِن لَبيد

نظم او کمتر در دست می‌باشد، یا شعر را کم گفته و از شعراء مقلین بوده است، و یا شعر را زیاد گفته و به مرور زمان از بین رفته است، و ممکن است در آن زمان شعر را برای یک محدث مانند او نقص دانسته‌اند. اینک چند بیت از او:

اِغْتَنِمْ مِنَ الْفَراغ فَضلَ ركوع
فَعَسى أَنْ يَكونَ مَوْتُكَ بغتةً
كَم صحيحٍ رأيتَ مِن غيرِ سقمٍ
ذَهَبَتْ نفسه الصحيحة فلتة
خالق الناس بخلق واحد
لا تكن كلباً على الناسِ تهر
إن تبق تفجح بالأحبة كلهم
وفناء نفسك لا أبالك أفجع

اشعار او دلالت دارد بر این که وقت خود را ضایع نگردانیده، بلکه اشتغال به عبادت برای او لازم بوده و وقت خود را صرف عبادت اولی فالاولی کرده است. علاوه بر این، امام بخاری از خوشنویسان عصر خود نیز بوده است[۲].

---

(1)- مقدمهٔ صحیح بخاری، ادارة الطباعة المنيريه، چاپ مصر صفحهٔ 15.

(2)- عبدالمحمد خان ایرانی مؤدب السلطنه در کتاب خط و خطاطان صفحهٔ 74 می‌گوید: ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه، شیخ الاسلام و امام المحدثین مؤلف صحیح بخاری اصلاً ایرانی و در سنهٔ 194 در بخارا متولد گشت، و بردزبه به معنی دهقان و زارع بوده و جدش بردزبه

ثناء مردم و مشایخ و اقران بر او

امام احمد بن حنبل / گفته[1]: خراسان مانند محمد بن اسماعیل بخاری را به جامعه تحویل نداده است. و باز گوید: خراسان مانند ابی زرعه، محمد بن اسماعیل بخاری، عبدالله بن عبدالرحمان دارمی و حسین بن شجاع بلخی را به دنیا نیاورده است.

محمد بن بشار گفته است: حافظ دنیا چهار نفرند: ابوزرعه در ری، مسلم بن حجاج در نیشابور، عبدالله بن عبدالرحمان دارمی در سمرقند، و محمد بن اسماعیل بخاری در بخارا و باز محمد بن بشار هنگامی که بخاری قدم به بصره نهاد به سوی او قیام کرد و دست او را گرفت و دست در گردن او نمود و گفت: مرحبا برای کسی که سالهاست من به او افتخار می‌کنم.

امام مسلم گفته: شهادت می‌دهم که در دنیا تو مانند نداری. امام ابی محمد عبدالله بن عبدالرحمان دارمی گفته: علمای حرمین و حجاز و شام و عراق را دیده‌ام جامع‌تری از ابی

زردشتی (مجوسی) بود و تا آن وقت به دین اسلام داخل نشده بود، پسرش مغیره به دست ابوعبدالله محمد بن جعفر بن یمان مسندی جعفی مسلمان گشت، و مغیره از اجلهٔ اغنیا و توانگران آن عصر بود، چون مسلمان شد فرزندش ابراهیم نیز اسلام را قبول کرد و بدینوسیله مال و اموال‌شان محفوظ ماند و از ابراهیم اسماعیل پیدا گشت، و از اسماعیل عبدالله محمد، چون به حد خودشناسی رسید به اکتساب علوم و فضایل پرداخت و در هر فنی متبحر شد، خاصة در علم حدیث، او را حافظهٔ قوی بود، چنانچه سیصد هزار حدیث صحیح و غیر صحیح در حفظ داشت (نگارنده در ذیل حافظان قرآن و فن حفظ‌کردن به ذکر او مبادرت نمودم). کتاب الجامع الصحیح بخاری بزرگترین سند روایات و احادیث است، و او اولین عالمی است در اسلام که به تألیفات کثیره پرداخته و در حسن خط آن هم از دست راست و از دست چپ گوی اشتهار در میان انداخته و در قرن دوم رایت مفاخرت در فن نگاشتن خط کوفی برافراخته، جمال الدین یاقوت مستعصمی بالجمله محمد بن اسماعیل از زمرهٔ خوشنویسان قرن دوم نگاشته، و در سنهٔ 256 در قریهٔ خرتنگ فوت کرد و از او خلفی نماند. «تم کلامه بالاختصار».

(1)- مقدمهٔ صحیح بخاری، ادارة الطباعة المنیریه، چاپ مصر، صفحهٔ 16.

عبدالله بخاری را نیافتم، حاکم در تاریخ نیشابور به نقل از احمد بن حمدویه گوید: مسلم بن حجاج به سوی بخارا آمد بین دو چشم او را بوسید و گفت: بگذار پاهایت را ببوسم ای استادِ استادها، ای سید محدثین و ای طبیب حدیث در علل آن، ابوسهل محمود بن نضر گوید: به بصره و شام و حجاز رفتم، هرگاه اسمی از محمد بن اسماعیل به میان می‌آمد، برای او احترام قایل می‌شدند و او را از خود برتر می‌دانستند، قتیبه بن سعید گوید: با فقهاء و زهاد و عباد مجالسه نموده‌ام از زمانی که عقل گرفته‌ام تاکنون جامع‌تری از محمد بن اسماعیل ندیده‌ام، او در زمان خودش مانند عمر بن الخطاب τ در بین صحابه ψ بود. ابوحاتم رازی گوید: در خراسان حافظ‌تری از محمد بن اسماعیل خروج نکرده و عالم‌تری از او به عراق قدم نگذاشته است، عجلی گوید: ابوزرعه و ابوحاتم را دیدم از او استماع می‌کردند، محمد بن ابی حاتم به نقل از حاشد بن اسماعیل گوید: هنگامی که بخاری به بصره رفت محمد بن بشار گفت: سید الفقهاء قدم به بصره گذاشت. ابوسهل محمود بن نضر گوید: از بیشتر از سی عالم از علماء مصر شنیدم که می‌گفتند: ما در دنیا احتیاج به رأی و نظر محمد بن اسماعیل داریم.

ابوعیسی ترمذی صاحب سنن گفته: در عراق و خراسان در معنی علل و تاریخ و معرفت اسناد عالم‌تر از محمد بن اسماعیل نمی‌بینم، ابوحاتم بن منصور گفته: محمد بن اسماعیل برای علم و دانش آیاتی از آیات خداوند در بصر و نفوذ او موجود می‌باشد، ابراهیم بن محمد بن سلام موافق به گفتۀ ابن اعرابی گفته[1]: رؤساء فن از اهل حدیث مانند سعید بن ابی مریم، حجاج بن منهال، اسماعیل بن اویس، الحمیدی، نعیم بن حماد، محمد بن یحیی بن ابی عمر العدنی، الخلال الحسینی بن علی الحلوانی، محمد بن میمون الخیاط، ابراهیم بن المنذر، ابی

---

(1)- مقدمۀ صحیح بخاری، ادارة الطباعة المنیریه، چاپ مصر صفحۀ 17.

کریب محمد بن العلاء، ابی سعید عبدالله بن سعید الأشج، ابراهیم بن موسی الفـراء و امثـالهم، در هنگام قضاوت در نظر و معرفت، محمد بن اسماعیل را از خود برتر می‌دانستند[1].

عدۀ بسیاری از رجال و علمای برجستۀ دیگر مانند اسحاق بـن احمـد، سـلیمان بـن حـرب یکی از استادان او، ابی سهل محمود بن نضر، حاشد بن اسماعیل، محمد بن یوسف همـدانی، ابوبکر مدینی، ابوعمر کرمانی، محمد بن حاتم وراق، ابوحاتم رازی، احمـد بـن سـیار و غیـر آن‌ها به فضیلت و بزرگواری او معترف و ناطق به علو مقام و مدارج علمی و دینـی و زهـد و تقوا و فضل و فهم و عقل و شعور او بوده‌اند.

محمد بن عبدالرحمان دغولی گفته: اهـل بغـداد نامـه‌ای بـه محمـد بـن اسـماعیل بخـاری نوشتند و در آن نامه خطاب به او این بیت را تحریر کرده بودند:

المسـلمون بخيـر مـا بقيـت لهـم
ولـيس بعـدك خيـر حـين تفتقـد

فضایل جامع الصحیح و ثنا بر او و مقارنۀ آن با صحیح مسلم

ابوالهیثم کشینی روایت می‌کند که فربری گفـت: از محمـد بـن اسـماعیل بخـاری شـنیدم اظهار می‌کرد که حدیثی را در کتـاب صـحیح نیـاورده‌ام مگـر ایـن کـه غسـل کـرده‌ام و دو رکعت نماز را قبل از آن به جای آورده‌ام، چنانکه در صحت آن یقین حاصل کرده‌ام. بخاری می‌گوید: الجامع الصحیح را از روی ششصـد هـزار حـدیث بـه مـدت شـانزده سـال نوشـته و تصنیف کرده‌ام، و آن را حجت و وسیله در بین خود و خداونـد قـرار دادم. ابـوجعفر عقیلـی گوید: وقتی که بخاری کتاب صحیح را تصنیف کرد[2] آن را بر علی بـن مـدینی، احمـد بـن

(1)- حافظ ابی العباس فضل ابن العباس معروف بفضلك رازی گوید: با محمد بن اسماعیل ملاقات نکرده بودم، تا این که در بین حلوان زهاب و بغداد از من استقبال کرد، یک مرحله با او بودم، به تمام معنی کوشش کردم که حدیثی را بیاورم او نداند، ولی برایم امکان نداشت، مقدمۀ صحیح بخاری صفحۀ 21.

(2)- مقدمۀ صحیح بخاری، ادارة الطباعة المنیریه، چاپ مصر صفحۀ 24.

حنبل، یحیی بن معین و غیره عرضه کرد، همه را صحیح دانسته و مورد تحسین قرار دادند بغیر از چهار حدیث، با مجود آن چهار حدیث هم قول، قول بخاری و روایت او مورد صحت است.

امام حافظ دارقطنی گوید: اگر بخاری نمی‌بود، مسلم راحت نبود، راجع به این دو امام بزرگ اظهار نظرهای زیادی کرده‌اند، ولی آنچه مسلم است هر میوه یک طعمی دارد و هرکدام به جای خویش نیکو است، و لكُلٍّ وجهَةٌ و مردم منازعه و مشاجرۀ فراوانی در این باره کرده‌اند، چنانکه در این دو بیت:

تشاجر قوم في البخاري ومسلم
لدي وقالوا: أي ذين يقدم
فقلت: لقد فاق البخاري صحة
كما فاق في كل صناعة مسلم

امام نووی گوید: امت بر صحت دو کتاب صحیح: مسلم و بخاری اجماع کرده‌اند، و عمل به احادیث آن دو کتاب را واجب دانسته‌اند.

فواید اعاده و تکریر احادیث در صحیح بخاری

امام بخاری در کتاب خودش قصد اختصار نداشته، بلکه مراد او استنباط از احادیث و استدلال بر ابوابی بوده که اراده کرده است (در اصول و فروع و زهد و آداب و امثال اینها) و منظور او توضیحات بیشتر بوده و بسا ممکن است که به یک حدیث بر چند مطلب استدلال کرده باشد.

تکرار و یا اعادۀ حدیثی در چند باب امکان دارد نظر به روایت آن باشد از چند صحابی یا چند تابعی که این هم موجب تقویت حدیث و صحت آن می‌باشد، بدیهی است حدیثی را که چند نفر روایت کنند، اهمیتش بیشتر است و ممکن است در یک حدیث اختلافات لفظ یا روایت زیاد و کم به وجود آید و تکرار نظر به همه وجوه باشد.

عدۀ احادیث بخاری

امام نووی گفته[1]: هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث از احادیث مسنده در صحیح بخاری با احادیث مکرره مذکور است، و بدون تکریر چهار هزار حدیث می‌باشد.

حموی عدد احادیث را بدینگونه فهرست‌وار تعیین کرده است.

بدء الوحی	5	نکاح و طلاق	234
وضو	109	عقیقه	11
تیمم	15	اشربه	65
قبله	13	مرض	42
مواقیت نماز	75	روزه	66
امامت	40	اعتکاف	20
قرائت	30	شفعه	3
اجتناب از خوردن سیر	15	کفاله	8
نماز خوف	6	استقراض و ادا دیون	25
استسقاء	35	لقطه	15
قصر	36	رهن	8
نوافل	18	هبه	69
سهو	14	شروط	24
صدقۀ فطر	10	بقیة الجهاد	42
احصاء	40	بدء الخلق	202
ایمان	50	تفسیر	540

(1)- مقدمۀ صحیح بخاری، ادارة الطباعة المنیریه، چاپ مصر صفحۀ 24.

غسل جنابت	43	نفقات	22
فرض نماز	2	صید و ذباح و غیره	90
مساجد	76	طب	79
اذان	28	لباس ایضا	100
اقامت صفوف	18	لیلة القدر	10
رکوع و سجود و تشهد	52	بیوع	191
نماز زنان و کودکان	15	اجاره	24
نماز عیدین	40	وکاله	17
کسوف	25	اشخاص	13
استخاره	8	مظالم و غضب	41
نماز در مسجد مکه	9	فسق	34
جنائز	154	شهادت	54
حج	240	وصایا و وقف	41
جزاء الصید	40	فرض الخمس	58
علم	75	انبیاء و مغازی	428
حیض	37	فضایل القرآن	81
نماز در ثیاب	39	اطعمه	70
ستر مصلی	30	ذباح و اضاحی ایضاً	30
فضل نماز جماعت و اقامت آن	40	لباس	120
افتتاح نماز	28	ادب	256
انقضاء نماز	17	استئذان	77
جمعه	65	رقاق	100

وتر	15	قدر	28
سجود و قرآن	14	فرایض	45
تحریض بر قیام شب	41	دیات	54
عمل در نماز	26	ترک الحیل	23
زکات	113	احکام	82
عمره	42	اعتصام	96
احرام و توابع آن	32	دعوات	74
فضل المدینه	24	حوض	16
قیام رمضان	6	ایمان و نذور	31
سلم	19	حدود	30
حواله	30	استتابۀ مرتدین	20
مزارعه و میرث	29	تعبیر	60
ملازمه	2	تمنی	22
شرکت	32	از دعوات	30
مکاتبه	6	جنت و نار	57
صلح	22	کفارت قسم	15
جهاد و سیر	255	محاربون	52
جزیه	63	اکراه	13
جزء آخر بعد المغازی	108	فتن	80
اجازۀ خبر واحد	19	توحید و عظمت رب سبحانه وتعالی و غیر این‌ها تا آخر کتاب	190

ابوعبدالله بن عبدالملك اندلسی در تعداد احادیث بخاری این دو بیت را در فوائد خود بدینگونه انشاء کرده است. به نقل از ابی الحسین رعینی از ابی عبدالله بن عبدالحق:

جمــــع الأحاديـــث الصـــحيح الـــذي روى ال
بخـــــاري خمـــــس ثـــــم للعــــــدد
وســـــبعة آلاف تضـــاف ومـــا مضـــى
إلـــى مـــائتين عـــد ذاك أولـــو الجـــد

شیخ تقی الدین ابن صلاح کُردی گوید: عدد احادیث صحیح بخاری با مکرر هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث است، و باز گفته است: گفته شده باسقاط مکرر چهار هزار حدیث است. شیخ محی الدین نووی در مختصر خود تابع او شده، ولی در شرح آن مقید به منده کرده است نه معلقه و غیر آن.

شروط بخاری

از بخاری روایت می‌کنند که[1] شرط مهم اخراج احادیث برای او این بوده است که حدیث متفق را از شخص موثوق‌به چنانکه یکی از صحابۀ مشهور نقل کرده باشد اخراج می‌کرد، بدون این که اختلافی در بین ثقات موجود باشد[2]، با قید این که اسناد آن بایستی متصل و غیر مقطوع باشد، و اگر برای صحابی مورد بحث دو راوی موجود بوده آن را بهتر دانسته و اگر جز یك راوی تنها نداشته و طریق آن برای او مورد صحت بوده و به آن یقین حاصل کرده باشد اکتفا نموده است، و باز از شرایط نقل حدیث برای او ذکر کرده‌اند که

(1)- مقدمۀ صحیح بخاری، ادارة الطباعة المنیریه، چاپ مصر صفۀ 28.

(2)- مقدمۀ صحیح بخاری، ادارة الطباعة المنیریه، چاپ مصر صفۀ 28.

باید اسناد آن متصل و راوی آن مسلمان صادق غیر مدلس و غیر مختلط باشد و متصف به صفات عدالت، ضابط، مستحفظ، سلیم الذهن، قلیل الوهم و سلیم الاعتقاد باشد.

حاکم گوید[1]: شرط مسلم و بخاری در اخراج حدیث این بوده که برای روایت از صحابی دو راوی و زیادتر و برای تابعی مشهور دو راوی ثقه بوده باشد، البته بر این شرط حاکم ایراد وارد شده، زیرا آن‌ها احادیثی را از جماعتی از صحابه نقل کرده‌اند، با وجودی که یک راوی دارند، البته تعریف حاکم با این که ممکن است در بعضی موارد صدق نکند، اما به طور کلی منظور نظر آن‌ها بوده، و نیز حدیثی را که یک راوی روایت کرده باشد، هنگامی که اخراج کرده‌اند به صحت طرق آن کاملاً اطمینان پیدا کرده باشند.

ابوبکر حازمی در کتاب خود گوید: شروط ائمۀ خمسه، همین شرط و تعریفی بوده که ابوعبدالله حاکم ذکر کرده است، در حاشیۀ شیخ محمد بن عمر بقری بر شرح رحبیه مذکور است که شرط بخاری [معاصره و لقاء] بوده با این معنی امام بخاری از کسی روایت نمی‌کرده، مگر این که با او معاصر باشد و او را درک نماید و ملاقات نماید، و از حضور او استفاده کند، شرط مسلم تنها [معاصره] بوده و او فقط از هم عصر روایت می‌کرد و دیگر اجتماع او با مروی عنه هم عصرش و لقاء و رسیدن به حضور او شرط نبوده و تنها باهم عصربودن اکتفاء کرده است و ملاقات کردن را شرط نکرده است.

در شرح تاج الأصول[2] آمده: مسلم و بخاری خود را ملزم نموده بودند که حدیثی را روایت نکنند، مگر به نقل ثقه از ثقه از اول تا آخر آن متصل السند و از علل و شذوذ سالم

---

(1)- مقدمۀ صحیح بخاری، ادارة الطباعة المنیریه، چاپ مصر صفۀ 28.

(2)- در شرح تاج الأصول جلد اول صفحۀ 14 چاپ مصر (غاية المأمون) آمده: «فإن البخاري ومسلماً التزما أن لا يرويا حديثاً إلاَّ إذا كان متصل السند بنقل الثقة عن الثقة من أوله إلى منتهاه سالماً من الشذوذ والعلة، وهذا حد الصحيح عند العلماء بلا خلاف إلا أن مسلماً اكتفى في الراوي والمروي عنه أن يكونا في عصر واحد وإن لم يجتمعا، بخلاف البخاري فإنه اشتراط اجتماعهما زيادة احتياط».

باشد که این در نزد علماء فن بدون خلاف تعریف صحیح برای روایت حدیث است، لکن مسلم به این اکتفاء کرده است که راوی و مروی عنه در یک عصر باشد، با این که اجتماع و به هم‌رسیدن آن‌ها فراهم نشده باشد، ولی بخاری به جهت زیادی احتیاط اجتماع راوی و مروی عنه را نیز شرط دانسته است.

در حاشیهٔ بنانی بر جمع الجوامع[1] در مبحث محمل آمده که شرط بخاری معاصره و لقاء است، و شرط مسلم معاصرهٔ تنها می‌باشد. بنابراین، شرط بخاری اخص است و شرط او واجد شرط مسلم نیز هست، اما شرط مسلم واجد شرط بخاری نیست، شرط هردو عبارت است از اتفاق آن‌ها در مشایخ یعنی هردو از یک شیخ روایت کرده باشند که چنین خلاصه می‌گردد:

1- شرط بخاری: معاصره و لقاء.

2- شرط مسلم: معاصرهٔ تنها.

3- شرط هردو: که متفقاً از یک شیخ روایت کرده باشند.

حافظ ابن حجر عسقلانی گوید: آنان که بخاری از آن‌ها اخراج حدیث کرده و مسلم از آن‌ها اخراج حدیث نکرده، چهار صد و سی و چند نفر هستند، و آنان که به ضعف از آن‌ها بحث شده هشتاد نفر می‌باشند، و آنان که تنها مسلم از آنان روایت کرده و بخاری از آن‌ها روایت نکرده ششصد و بیست نفر هستند، و از این عده کسانی که به ضعف در بارهٔ آن‌ها گفتگو شده صد و شصت نفر است، سپس می‌گوید آنان که بخاری منفرداً از آن‌ها روایت کرده و از ضعف آن‌ها سخن به میان آمده بیشترشان از شیوخ بخاری است که با آن‌ها مجالسه کرده و احوال آن‌ها را می‌شناخته است، و بر احادیث آن‌ها اطلاع داشته و جید آن‌ها را از موهم تمییز داده است، و اگر امکان داشته باشد که بر آن‌ها قدحی صورت گیرد، قطعاً آن قدح مردود است، مگر این که به قادح واضح و موجهی، زیرا اسباب جرح مختلف است و مدار آن بر پنج صورت به قرار زیر می‌باشد:

(1)- جلد دوم صفحهٔ 62 تألیف شیخ جلال الدین محلی.

بدعت، مخالفت، غلط، جهالۀ حال، دعوی انقطاع در سند، چنانکه راوی ادعا کند آن مدلس و یا مرسل است.

البته طبق شرایط و احتیاطی که بخاری از شرط عدالت و غیره برای اخراج احادیث مبذول داشته، جرح با اسباب جرح از امام منتفی و مندفع می‌باشد.

ابن صلاح گفته: هرچه که مسلم و بخاری حکم به صحت آن کرده در کتاب خودشان آن مقطوع به صحت است، زیرا امت پیغمبر آنان را به صحت تلقی کرده‌اند، امام الحرمین گفته: اگر انسانی به طلاق سوگند یاد کند که هرچه در مسلم و بخاری هست صحیح است، طلاق او واقع نمی‌گردد، چون که مسلمین بر صحت این دو کتاب اجماع کرده‌اند و آنچه که راجع به بعضی ازاحادیث آن‌ها گفته شد که به درجۀ صحت نرسیده‌اند. بنابر اختلاف نظر ناقدین است و بهترین دلیل در شأن آن دو کتاب، اتفاق علماست بر آن که بعد از کتاب خدا آن‌ها صحیح‌ترین کتاب‌ها هستند.

سبب تقطیع احادیث و اختصار آن‌ها و اعاده و ذکر متن آن

امام بخاری همچنان که محدث بوده فقیه نیز بوده است[1]. بنابراین، گاهی احادیث را به مناسبت باب ذکر کرده و گاهی یک حدیث که شامل چند حکم بوده کلاً راجع به یک حکم و یا جزء مناسب را تقطیع و تکرار کرده و گاهی اصل متن را بدون ذکر اسناد که مشهور بوده نقل کرده است، و منظورش از تقطیع و تکرار استنباط و استدلال بر ابواب دیگر از اصول و فروع و زهد و آداب و امثال این‌ها بوده و ممکن است اختلاف نسخ از همین تقطیع و تکرار سر زده باشد، با این که رؤیت امام از لحاظ نفع مورد پسند بوده است.

حافظ ابن حجر می‌گوید: حافظ ابوالفضل محمد بن طاهر مقدسی گفته: بدان که بخاری رحمه الله یک حدیث را در کتاب خود در چند جا ذکر کرده و در هر بابی با اسناد دیگری به آن استدلال کرده و به حسن استنباط و غریزۀ فقهی معنائی که مقتضی باب باشد از آن

(1)- مقدمۀ صحیح بخاری، إدارۀ الطباعۀ المنیریه، چاپ مصر، صفحۀ 30.

استخراج نموده و کم اتفاق افتاده که یک حدیث را در دو جا به یک اسناد ذکر کرده باشد، بلکه آن را از طریق دیگری آورده و در نقل هرکدام یک فایـده و معنـی دیگـری را در نظـر داشته است.

چرا بخاری احادیث معلقه را ذکر کرده است؟

مراد به احادیث معلقه و تعلیق این است[1] که از اول اسناد آن یک نفـر یـا زیـادتر حـذف شده باشد، علت ایراد حدیث معلق ضیق مخرج حدیث بوده است و از قاعدۀ بخاری بوده که تکرار را نمی‌کرده، مگر این که یک فایده در آن منظور باشد و اگر مخرج گنجایش نداشـته و حدیث شامل بر احکام بوده، حدیث را بر سبیل اقتصار و احتراز از تطویل ذکر کرده، دیگر از ذکر تمام حدیث و متن و اسناد آن استغنا حاصل کرده است.

امام دارقطنی بر بعضی از احادیث بخـاری انتقـاد کـرده اسـت –ایـن احادیـث صـد و ده حدیث می‌باشد – و در سی و دو حدیث از آن شیخین (مسـلم و بخـاری) اشـتراک دارنـد و هفتاد و هشت حدیث از آن مخصوص به اخراج بخاری می‌باشد. می‌گوییم: شکی نیست کـه بخاری و مسلم در این قسمت تقدم داشته‌اند، بر سایرین اهل عصر و آشنائی کامل به صـحیح و معلل داشته‌اند، و کسی هم اختلاف ندارد و منکر نیست از این که علی بن مدینی عالم‌ترین اقرانش به علل حدیث بوده و بخاری بیشتر این احادیث را از او اخذ کرده است.

البته احادیثی که مورد انتقاد قرار می‌گیرند، شش قسم اند:

1- این که روات اختلاف زیاده و نقصان را در رجال اسناد داشته باشند[2].

2- روات اختلاف پیدا کنند به تغییر بعضی از رجال اسناد.

3- بعضی از روات منفرد به زیاده باشند بر کسی که اهل ضبطتر از آن‌ها باشد.

4- کسی که متفرد به روایت ضعیف باشد و بخاری در این قسم به جز دو حدیث ندارد.

---

(1)- مقدمۀ صحیح بخاری، إدارۀ الطباعۀ المنیریه، چاپ مصر، صفحۀ 33.

(2)- مقدمۀ صحیح بخاری، إدارۀ الطباعۀ المنیریه، چاپ مصر، صفحۀ 34.

5- حکم بر رجال آن برحسب وهم.

6- آنچه که متن در آن اختلاف داشته، تغییری که در آن حاصل شده باشد.

البته بخاری برای هرکدام از این انتقادات علی‌حده جواب داده است و از ذکر هر قسمی یک نظری داشته، او در این قسم با شرف سبقت اعلم بوده و مسلّماً اختلاف در بین هر گروهی برحسب غریزهٔ بشری به عمل می‌آید والا مقام بخاری بالاتر از آن است که مورد انتقاد قرار گیرد، و از این که کسانی بر بعضی از شیوخ او و رجال مأخوذ منه شیخین ایراد وارد کرده‌اند و آنان را مورد عیب قرار داده‌اند، چنانکه قبلاً گفتیم شیخین هر حدیثی را که اخذ کرده‌اند تا در صحت آن اطمینان حاصل نکرده باشند آن حدیث را نیاورده‌اند، و جرح دیگران موجب نقص شیخین نیست و ممکن است چنین جرحی بر بعضی از مشایخ شیخین نظر به اختلاف عقاید یا نظرهای شخصی باشد.

فقه و مذهب و اجتهاد مطلق و اختیارات او

درجهٔ فقهی او[1]:

شیخ دارای تتبعات زیاد و قوهٔ استنباط احکام فقهی از احادیث و آیات بوده و با دلایل قوی و معرفت کامل مسائل مهمه را استخراج کرده و مسائل فقهی را با آیات و احادیث تطبیق نموده است.

مذهب او:

پیروان مذاهب اربعه از مذهب او تنازع کرده‌اند، امام سبکی او را از رجال و پیرو مذهب امام شافعی دانسته و در طبقات الشافعیه با ترجمهٔ حال او، وی را از زمرهٔ رجال شافعی آورده است[2].

---

(1)- مقدمهٔ صحیح بخاری، إدارة الطباعة المنيرية، چاپ مصر، صفحهٔ 39.

(2)- مقدمهٔ صحیح بخاری، إدارة الطباعة المنيرية، چاپ مصر، صفحهٔ 40.

لکن آنچه مورد نظر و تحقیق است: امام بخاری خود او مجتهد مطلق و غیر مقلد بوده و او شخصاً قوهٔ استنباط و استخراج احکام را داشته و دارای رأی بوده است، و یک مذهب مستقلی داشته، با این وجود در صورتی که رأی او موافق به رأی یکی از ائمه بوده باشد بر حسب ورع و شرف سابقین آن را منسوب به قائل اول دانسته با این که رأی خودش با آن هم تطبیق کرده است. به هرحال، مذاهب ائمهٔ اربعه نیز مورد قبول او بوده.

اختیارات او:

بعضی از اقوال که در بین ائمهٔ مذاهب اربعه موزع بوده و در آن مسائل اختلافات جزئی نداشته‌اند، امام بخاری که مجتهد مطلق بوده در آن مسائل اظهار نظر کرده و یک مذهب معین را التزام نکرده است، بلکه هر مسئله‌ای که به اجتهاد او نزدیک بوده اخذ و اختیار کرده است، با این که هر مسئله از امام باشد مسائل اختیاری او خارج از اختیارات مذاهب اربعه نبوده است و قطعاً لااقل با یکی از آن‌ها تطبیق کرده است.

اینک بعضی از مسائل مورد اختیار او طبق آنچه در مقدمهٔ صحیح بخاری آمده است[1].

1- غسل در التقاء ختانین بدون انزال منی واجب نیست.

2- جواز غسل منی و فرکهٔ آن یعنی ازالهٔ آن بدون شستن.

3- آب به وقوع رجس نجس نمی‌شود، مگر این که رنگ یا طعم یا بوی آن تغییر کرده باشد.

4- جواز استعمال شانه که از استخوان میته باشد مانند استخوان فیل و ادهان و تجارت آن.

5- طهارت روغن و نحو آن هر زمان موش در آن افتاده باشد، به دورانداختن آن و ازالهٔ محل و اطراف آن مایعاً و جامداً.

6- کسی که در حالت نماز باشد، اگر بر او نجاستی بیفتد، نمازش باطل نمی‌شود.

---

(1)- مقدمهٔ صحیح بخاری، إدارهٔ الطباعة المنیریة، چاپ مصر، صفحهٔ 40.

7- کسی که خونی را در لباس خود بعد از نماز دیده، اعادهٔ نماز بر او واجب نیست.

8- قرائت قرآن در حمام مانع ندارد.

9- قرائت آیهٔ دیگر در نماز مانع ندارد.

10- جُنب مانع نیست که قرآن را قرائت کند.

11- در صورتی که زنی با شهود حق از اهل خود ادعا کرد که در یک ماه سه دفعه به عذر افتاده است عدهٔ او تمام است.

12- تیمم مخصوص رو و هردو کف است.

13- جواز جمع در بین دو فرض یا زیادتر به یک تیمم مادامی که تقض وضو نباشد.

14- جنب اگر خوف مریضی داشت از استعمال آب سرد تیم می‌کند و نماز می‌خواند.

15- جواز پوشیدن لباسی که با نجس رنگ شده باشد.

16- زانو عورت نیست.

17- اشخاص نمازی در کشتی در حالت نماز، کشتی به هر طرف که دور زد او هم تابع است.

18- جواز سجود مرد بر لباس و بر فراش خود.

19- جواز نماز در نعال.

20- سقوط جمعه از کسی که نماز عید را خوانده در روز جمعه و این مذهب امام احمد است.

21- جواز نماز در بیعه و کلیسا (معبد نصارا و یهود) مگر این که تماثیلی در آن باشد.

22- جواز زدن زن خیمه و خبأ را در مسجد و در آن بخوابد.

23- جواز خواب مردان در مسجد.

24- جواز روایت شعر در مسجد.

25- جواز دخول مشرک در مسجد.

26- جواز لعب حرب در مسجد.

27- جواز به پشت افتادن مرد در مسجد و پا دارزکردن.

28- جواز جمع مریض بین ظهر و عصر و بین مغرب و عشاء.

29- جواز کلام در حالت اقامهٔ نماز بر حسب احتیاج.

30- جواز امامت مبتدع.

31- جواز اقتداء به این که در بین امام و مأموم یک رودخانه یا راه و دیواری حائل باشد.

32- جواز خروج زنان برای مسجد در شب و غلس یعنی تاریکی آخر شب.

33- مشروعیت اذن زوج برای زنش جهت رفتن به مسجد و کراهیت منع آن.

34- مشروعیت جمعه در دهات و شهرها.

35- رخصت ترک جمعه در روز باران.

36- جواز تأخیر نماز از وقت آن جهت مصلحت قتال یا حفظ از دشمن.

37- مشروعیت حضور زنان برای استماع خطبه با این که جلبابی را استعاره کرده باشد.

38- جواز قنوت قبل از رکوع و بعد از رکوع.

39- جواز طعام‌دادن زن از خانهٔ شوهر بدون اجازهٔ او، و بدون فساد و زیاده‌روی.

40- مشروعیت موعظهٔ امام، زنان را در روز عید که برای نماز حاضر شده باشد.

41- جواز اداء زکات از طرف زن به شوهر و به ایتام او.

42- جواز اعطاء زکات به کسی که ارادهٔ حج را دارد.

43- منع خریدن صدقه دهنده صدقهٔ خودش را.

44- جواز دادن صدقه به فقراء در هرجا که باشند.

45- جواز فسخ حج جهت عمره، برای کسی که هدی را نداشته باشد.

46- وجوب عمره.

47- امر بیع بر حسب متعارف است.

48- عدم وجوب احتجاب زن در حضور مملوک.

49- جواز غیبت اهل فساد و شک.

50- جواز تعلیم اهل کتاب، قرآن را، که موافق به مذهب ابوحنیفه است.

51- جواز خدمت زنان برای مردان‌شان با این که عروس هم باشند.

52- اختیار مذهب ابن عباس بر این که طلاق بر وطر، یعنی بر نیت و قصد است به سوی آن و مطلقاً واقع نمی‌شود.

53- اختیار مذهب مجاهد و عطا در آیهٔ عدهٔ حول که محکم است، و منسوخ نیست.

54- جواز عیادت زنان مردان را، همچنان اهل بادیه و دهات فطرتاً بر این هستند.

55- حضرت خضر الآن زنده نیست.

56- جواز کُنیهٔ مشترک ابتداء و صداکردن او با آن کُنیه.

57- دختران ربیبه[1] و ربیب مثل ربیبه حرامند، همچنان که حلائل فرزند پسران مانند حلائل پسران هستند.

58- جواز شهادت کور و زن اهل نقاب و چادر مادامی که صدای او شناخته شود.

59- تحریم ربیبه با این که در حجر هم نباشند.

60- اجازهٔ عمل عمال به نامهٔ حاکم بدون اشهاد.

61- اجازهٔ شهادت بر زن در پس پرده اگر شناخته شود.

62- اجازهٔ ترجمه یک نفر برای حاکم با این که ترجمان کافر هم باشد.

63- حکم حاکم فی الواقع نه حرامی را حلال می‌کند نه حلالی را حرام.

اختلاف شیخ ذهلی (شیخ نیشابور) با امام بخاری

حاتم بن احمد بن محمود گوید[2]: مسلم بن حجاج گفت: هنگامی که محمد بن اسماعیل به نیشابور آمد، چنان استقبالی از او کردند که برای هیچ عالمی و والی اهل نیشابور را ندیده

---

(1)- ربیبه: دختر زن از شوهر دیگر. حلائل جمع حلیله.

(2)- مقدمهٔ صحیح بخاری، إدارة الطباعة المنیریه، چاپ مصر، صفحهٔ 42 و 43.

ام که چنین استقبال و تشریفاتی قائل شوند، حتی دو الی سه مرحله به استقبال او شتافتند، محمد بن یحیی ذهلی گفته: کسی که می‌خواهد فردا محمد بن اسماعیل را استقبال کند من هم او را استقبال خواهم نمود، محمد بن یحیی و عموم علماء نیشابور از او استقبال کردند، و با تشریفات تمام وارد شد و به منزل بخاری‌های ساکن آنجا رفت.

مجلس علمی و دینی او گرم و پرجمعیت و از هر حیث قابل تقدیر و تمجید مورد تفسیر و استفاده بود، تا این که روز دوم یا سوم یک نفر از «لفظ قرآن» از او پرسید: گفت: افعال ما مخلوق است، و الفاظ ما از افعال ماست، چون مردم این جواب را از شیخ شنیدند، اختلاف در بین آن‌ها به وقوع پیوست، عده‌ای گفتند: بخاری گفته: «**لَفظي بِالقُرآنِ مَخْلُوْقٌ**» و عده‌ای دیگر گفتند: چنین نگفته، و زمزمهٔ اختلاف در بین مردم افتاد، حتی یک نفر از او پرسید: یا اباعبدالله! در بارهٔ این که قرآن به لفظ مخلوق است که چه می‌گوئی؟ شیخ تا سه بار جواب او را نداد، پس از خواهش و الحاحِ او گفت: قرآن کلام خدا غیر مخلوق است، و افعال عباد مخلوق، و امتحان بدعت می‌باشد. به هرحال، علو مقالات علمی شیخ و اجتماع مردم بر او، در دل رقباء شیخ رخنه ایجاد کرد، حتی محسود بعضی از مشایخ نیشابور واقع گردید، و شیخ او محمد بن یحیی ذهلی که شیخ المشایخ نیشابور بود از او بدبین گردید، و او را متهم به خلاف کرد، و مخصوصاً زمزمهٔ افعال عباد مخلوق است بیشتر بر این بدبینی افزود به درجه‌ای که شیخ ذهلی گفت: قرآن کلام خداست و غیر مخلوق است، کسی که زعم برده و گفته: «**لَفظي بِالقُرآنِ مَخْلُوْقٌ**» مبتدع است و مورد مجالسه و مکالمه نیست، کسی که پیش محمد بن اسماعیل برود محل تهمت است، کسی وارد مجلس او نمی‌شود، مگر این که بر مذهب او باشد. چنانکه بغیر از مسلم بن حجاج همه با شیخ بخاری قطع علاقه و رابطه کردند و با او مراوده نداشتند.

غنجار[1] در تاریخ بخارا گوید: خلف ابن محمد برای ما گفت: شنیدم که اباعمر احمد بن نصر نیشابوری می‌گفت: ما روزی در نزد ابی اسحاق قرشی بودیم و محمد بـن نصـر مـروزی هم با ما بود و ذکری از محمد بن اسماعیل بخاری به میان آمد، سپس محمد بن نصـر گفـت: من از محمد بن اسماعیل شنیدم که می‌گفت: کسی کـه گمـان بـرده اسـت کـه مـن گفتـه‌ام: «**لَفظي بِالقُرآنِ مَخْلُوْقٌ**» او کذاب است و من این را نگفتـه‌ام. ابـوعمرو گویـد: پـیش بخـاری رفتم در بارۀ بعضی از احادیث با او مذاکره کردم تا این که طیبت خاطر پیدا کرد و خوشحال شد، سپس گفتم: ای اباعبدالله، از شما حکایت می‌کنند که گفته اید: «**لَفظي بِالقُرآنِ مَخْلُوْقٌ**». او گفت: ای اباعمرو، بدان و بر لوح دل بسپار کسـی کـه زعـم و گمـان بـرده اسـت کـه مـن گفته‌ام: «**لَفظي بِالقُرآنِ مَخْلُوْقٌ**». من این را نگفته‌ام، بیدار باش من گفته‌ام افعال عبـاد مخلـوق است.

البته طبق آنچه که امام احمد و غیره از ائمه گفته‌اند: فرورفتن و کنجکاوی زیاد در مـورد مسائل کلامی به حدی که مایۀ انحراف بعضی از عقاید و تزلزل خاطر گـردد منهـی عنـه و از آن نهی شده، و کلام در کلام لدی الاحتیاج واجـب مـی‌باشـد، و سـکوت در هنگـام نبـودن احتیاج سنت است، آنچه که مسلّم است همـین اسـت و دیگـر خرافـات مـورخین و اتهامـات دروغی گمراهان و کاهی به کوهی کردن موردی ندارد.

احمد بن سلمه نیشابوری گوید: وقتی که به بخاری گفتم: این مرد (شیخ ذهلی) در خراسان خصوصاً در این شهر مرد مقبولی است و در این امر لجاجت می‌کند، حتی کسی از ما قدرت تکلم با او ندارد، بخاری ریش خود را گرفت و گفت: من امر خود را به خدا واگذار می‌کنم ﴿إِنَّ ٱللَّهَ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ ٤٤﴾ گفت: خدایا! تو می‌دانی من قصد مقامی را در نیشابور نداشتم، «**أَشَراً وَلا بَطَراً**» نه به قصد خوش‌گذرانی و نه شادی و طالب ریاست هم نبودم، ولی با این جهت نفس من مانع از رجوع به وطن است، تا این که مخالفین بر من غلبه

(1)- مقدمۀ صحیح بخاری صفحۀ 44.

کنند، و این مرد فقط از نظر حسد قصد مرا کرد نسبت به بهره‌ای که خداوند به من داده است[1]. سپس گفت: ای احمد، من بامداد خواهم رفت تا دیگر از حدیث و گفتار او در بارهٔ من رهائی یابید.

حاکم گوید: هنگامی که این واقعه برای امام بخاری روی داد از اباولید حسان بن محمد فقیه شنیدم که محمد بن نعیم می‌گفت: این موضوع را از او پرسیده، او گفت: ایمان قول است و با عمل زیاد می‌شود و ناقص می‌گردد، کلام خداوند غیر مخلوق است، و بزرگترین صحابهٔ رسول اکرم ρ ابوبکر است، سپس عمر سپس عثمان سپس علی ψ است، من بر این زنده شده‌ام و بر این می‌میرم و بر این زنده می‌شوم، ان شاء الله تعالی[2].

فتنه‌ای بین بخاری و امیر بخارا خالد بن احمد ذهلی و نفرت در بین آن‌ها

هنگامی که امام بخاری با تشریفات شایانی به بخارا نزول اجلال کرد، مردم مَقْدم او را گرامی داشتند، بر او دراهم و دنانیر زیاد نثار کردند، سپس طالع دگرگون شد و اوضاع بر او متغیر گردید، چنان که برای رجال عظام همیشه این موارد پیش می‌آید، شیخ در مورد حسد قرار گرفت و از او سخن‌ها را به ناحق نقل کردند، چنان که در بین او و امیر بخارا خالد بن احمد ذهلی وحشت و نفرت ایجاد شد، تا این که امیر امر به اخراج او از بخارا کرد. می‌گویند: امیر درخواست‌هائی از او کرده است و او قبول نکرده، من جمله او را به منزل خود احضار کرده تاریخ و جامع را بیاورد و به فرزندانش درس بدهد، او این درخواست را رد کرده و جواب داده است: من وقت و وسعت آن را ندارم که وقت خود را تنها به قومی

---

(1)- مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ 44. اصل عبارت گفتار امام بخاری چنین است: «اللهم إنك تعلم أني لم أرد المقام بنيشابور أشراً ولا بطراً، ولا طلباً للرئاسة، وإنما أبت عليَّ نفسي في الرجوع إلى وطني لغلبة المخالفين، وقد قصدني هذا الرجل حسداً لما آتاني الله».

(2)- مقدمهٔ صحیح بخاری، ادارة الطباعة المنیریه، چاپ مصر صفحهٔ 45.

اختصاص دهم و قومی دیگر را محروم نمایم، سپس خالد از حریث بن ورقا و غیر او استعانه خواست و از مذهب او صحبت کردند، تا این که او را از شهر نفی نمودند، او که محروم از شهر رفت، امر خود را با خدا تفویض کرد.

هنوز یک ماه نرفته بود که امر طاهریه بر عزل خالد صادر شد و عاقبت کار او به ذلت و حبس و بیچارگی کشید.

می‌گویند: خالد بن احمد بن خالد ذهلی چون به حج رفت به بغداد وارد آمد موفق به متوکل برادر المعتمد خلیفهٔ عباسی خالد را حبس کرد و در حبس او در بغداد درگذشت، و ابوورقاء نیز دچار گرفتاری خانوادگی گردید.

وفات بخاری

هنگامی که خالد بن احمد والی بخارا که خلیفهٔ ابن طاهر بود، امر به اخراج بخاری از بخارا کرد، شیخ به قریهٔ خرتنگ از دهات سمرقند (دو فرسخی سمرقند) رفت[1] و در حدود دو فرسخ از بخارا دور شد، و در آنجا به خانهٔ بستگانش رفت، شبی در دعای خود می‌گفت: «اللهم ضاقت عليَّ الأرض بما رحبت فاقبضني إليك» زمین با وسعتی که دارد بر من تنگ شده خداوندا مرا به سوی خودت قبض کن، هنوز یک ماه نرفته بود دعای او مستجاب شد.

محمد بن حاتم وراق گوید[2]: از غالب بن جبرئیل که امام بخاری در خرتنگ به منزل او رفته بود، شنیدم، گفت: در این جا چند روز اقامت را اختیار کرد، سپس مریض شد، تا این که فرستاده‌ای از سمرقند رسید، از او درخواست کرده بودند که به سمرقند تشریف‌فرما شود، دعوت آن‌ها را پذیرفت آمادهٔ حرکت و رکوب گردید، خف را پوشید و عمامه بر سر نهاد، وقتی که بیست قدم یا بیشتر رفت، من بازوی او را گرفتم و مردی دیگر مرکوب را می‌کشید تا سوار شود، او خدا رحمتش کند گفت: مرا رها کنید ضعیف شده‌ام «**فَقَالَ: أَرْسِلوني فَقَدْ**

(1)- این مطلب را یقیناً از کتابی نقل کرده ام اما منقول عنه را فراموش کرده‌ام.

(2)- مقدمهٔ صحیح بخاری، ادارة الطباعة المنيريه، چاپ مصر، صفحهٔ 47.

ضَعَفْتُ فَأَرْسلناهُ» ما او را وا گذاشتیم دعائی را خواند، سپس با حالت اضطجاع و درازکشیدن امر خدائی را به جای آورد، خدا او را رحمت کند.

ابوحسان کرمانی گوید: بخاری در خانه‌ای بود، وقتی که ما صبح او را یافتیم فوت کرده بود، بعد برحسب وصیت او، او را در سه کفن بدون قمیص و عمامه پوشاندیم نماز بر او خواندیم، هنگامی که او را در قریهٔ «خرتنگ» دفن کردیم بوی بسیار خوش و معطری از خاک قبر او استشمام می‌شد، و ایامی طول کشید و مردم همه روز به سر قبر او می‌آمدند و از خاک معطر قبر او می‌بردند تا این که قبرش ظاهر گردید و ما قدرت حراست قبرا را نداشتیم، عاقبت چوبهای مشبکی را برآن نصب کردیم تا دیگر دسترس به آن نداشته باشند.

بیکندی گوید: اگر قدرت می‌داشتم که به وسیلهٔ عُمْر بخاری را زیاد کنم این کار را می کردم، فوت من فوت مرد واحدی بود، اما فوت محمد بن اسماعیل ذهاب علم است، علو مقام و کرامت او پس از او بر بعضی از مخالفینش ظاهر گردید و بر آرامگاه او وارد شدند اظهار توبه و انابت کردند.

غالب بن جبرئیل هم پس از او جز مدت کمی زندگی نکرد او هم در جوار قبر بخاری دفن گردید.

مهیب بن سلیم گوید[1]: وفات بخاری در شب شنبه شب عید فطر در سال دویست و پنجاه و شش اتفاق افتاد، مدت عمر او شصت و دو سال سیزده روز کم بود.

رَحِمَهُ اللّهَ وَإِيَّانا وَجَمِيْعَ المؤمنين.

(1)- مقدمهٔ صحیح بخاری، إدارة الطباعة المنيريه، چاپ مصر، صفحهٔ 47.

فصل دوم:
امام مسلم /

نام و نسب:

مسلم بن حجاج بن مسلم بن ورد بن کرشان نیشابوری قشیری[1] از طایفهٔ بنی قشیر که قبیلهٔ معروفی از عرب است، خود او مشهور است به مسلم نیشابوری که شهرت را از زادگاه خود کسب کرده است، و او یکی از رجال برجستهٔ حدیث است.

«در تاریخ حبیب السیر فارسی آمده[2]: در سنهٔ احدی و ستین و مائتین، مسلم بن الحجاج القشیری النیشابوری به جهان جاودانی فرمود. هو ابوالحسن مسلم بن الحجاج بن ورد بن کوشاد القشیری. در تصحیح المصابیح مسطور است که ولادت مسلم در سنهٔ اربعٍ ومائتین روی نمود، و بعضی در سنهٔ ستٍّ و مائتین گفته‌اند، و او در خراسان از یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه استماع حدیث کرد، و در ری از محمد بن مهران الحمال، و در عراق از

---

(1)- مسلم بن حجاج قشیری النسب و نیشابوری النسبت. و القشیری، نسبت به او به قشیری قشیر بن کعب است که قبیلهٔ بزرگی بود، خاتمه سنن مسلم به قلم محمد فؤاد عبدالباقی، ابوالحسن مسلم بن حجاج قشیری النسب، والنیشابوری «النسبت فصل صحیح مسلم رحمه الله فی نهایة من الشهرة وهو متواتر عنه من حیث الجملة فالعلم القطعی حاصل بأنه تصنیف أبی الحسن مسلم بن حجاج، أما من حیث الررواية المتصلة بالإسناد المتصل به مسلم فقد انحصرت طریقه عنه فی هذه البلدان والأزمان فی روایة أبی الحسن إبراهیم بن محمد بن سفیان عن مسلم ویروی عن أبی سفیان جماعة منهم الجلودی وعن الجلودی جماعة منهم الفارسی وعنه جماعة منهم الفراوی وعنه خلائق منهم منصور وعنه خلائق منهم شیخنا أبوإسحاق». خاتمهٔ جزء خامس صحیح مسلم به تصحیح محمد فؤاد عبدالباقی دار إحیاء التراث العربی، صفحهٔ 594.

(2)- تاریخ حبیب السیر، تألیف غیاث الدین بن همام الدین الحسینی، جزء سوم از مجلد دوم از انتشارات کتابخانهٔ خیام تهران صفحهٔ 28.

احمد بن حنبل، و در حجاز از سعید بن منصور، و در مصر از عمرو بن ثوار. «وأعلى ما وقع له إسنادان: بينه وبين النبي ρ أربعة رجال، وذلك في نيفٍ وثمانين حديثاً، توفّي عشية يوم الأحد ودفن يوم الاثنين في خمس وعشرين في شهر رجب في السنة المذكوره بظاهر نيسابور». در تاریخ امام یافعی مذکور است که مسلم صحیح خود را از سیصد هزار حدیث مسموعه تصنیف نموده و میان علماء اهل سنت در باب تفصیل صحیح بخاری و صحیح مسلم اختلاف است، و مشهور آن است که کتاب البخاری أفقه و کتاب مسلم أحسن السیاق للروایات. «والله اعلم».

کنیه:

ابوالحسن یا ابوالحسین.

لقب:

شیخ، شیخین، (لقب بخاری و مسلم در حدیث که هرگاه کلمۀ شیخین در حدیث اطلاق شود منظور از آن مسلم و بخاری است) مسلم نیشابوری، محیی السنه، امام و حافظ.

تاریخ تولد:

206 در بعضی جا 204[1] نوشته‌اند.

محل تولد:

نیشابور.

تاریخ وفات:

سال 261 هجری قمری روز دوشنبه پنج روز از رجب باقیمانده بود[1] در حالی که 55 سال داشته است. در شذرات الذهب گوید: در هنگام فوت 60 سال داشت.در تاریخ البدایه

(1)- البدایه والنهایه جزء 11 صفحۀ 34 و 35.

والنهایه[2] تألیف حافظ عماد الدین ابی الفداء آمده: وفاتش در عشیه روز یکشنبه واقع شد و در روز دوشنبه پنج روز رجب مانده به سال 261 در نیشابور دفن گردید و او در سالی که امام شافعی از دنیا رفت به دنیا آمد، و آن سال 204 هجری بود. بنابراین، عمر او 55 سال می‌باشد.

محل وفات:

نیشابور در نصرآباد که محلی در نیشابور است دفن گردید، در تاریخ نیشابور[3] مدفن او مقبرهٔ «سر میدان زیاد» ضبط شده است، و در اواخر ملحقات این کتاب ذکر شده: امام مسلم بن الحجاج قشیری، تربت او در حوالی ترباباد در شرقی کهن در نیشابور قدیم است و قبر او زیارتگاه بود.

در همین تاریخ نیشابور چنین ضبط شده است: امام مسلم بن حجاج بن مسلم ابوالحسین قشیری نیشابوری مقدم و حجت در تمییز بین صحیح و سقیم بود «وكان مسكنه أعلى الزمجار ومنجزه خان محمش ومعاشه من ضياعه باستواء وتوفي رحمه الله عشية يوم الأحد ودفن يوم الاثنين لخمس بقين من رجب سنة إحدى وستين ومائتين ومقبرته في رأس ميدان زياد».

محلهٔ میدان زیاد به غایت بزرگ بوده و محلهٔ نصرآباد که واقع در اعلای شهر بود، محله‌ای بزرگ و عریض و محلهٔ علماء و تجار و اشراف به شمار می‌رفت.

---

(1)- وفیات الأعیان ابن خلکان به اهتمام محمد محیی الدین عبدالحمید مفتش علوم دینیه جامع الازهر چاپ مصر جلد 4 صفحهٔ 281.

(2)- جزء 11 صفحهٔ 34.

(3)- تألیف حاکم به تلخیص احمد بن محمد خلیفه نیشابوری که به کوشش دکتر بهمن کریمی استاد دانشکدهٔ افسری تهران.

در شذرات الذهب گوید: «وكـانَ صـاحِبَ تجـارةٍ بِخـان محمش بنيشـابور ولَـهُ أمْلاكٌ وثروةٌ وقدْ حجَّ سنة عشرين ومائتين فَلَقي القعنبيَّ وطَبَقَتَهُ»[1].

محل سکونت:

نیشابور مسکن او اعلی زمجار.

شغل شخصی:

کسب و نشر علم و کسب آزاد و تجارت، زندگی او از ضیاعت و باغ و زمینی کـه داشـته به طور متوسط تأمین شده، سایر اوقات به عبادت اشتغال داشته است.

نام پدر:

حجاج، بن مسلم قشیری بن ورد بن کرشان.

شغل پدر:

ظاهراً همان ضیاعت و زراعت و کسب آزاد بوده است.

نام فرزند:

هرچند جستجو کردم فرزندی برای او نیافتم.

شغل فرزند:

درآمد:

درآمد او متوسط بوده که به وسیلۀ تجارت و عقار تأمین شده است.

(1)- در خان محمش نیشابور صاحب تجارت بود و املاک و ثروتی داشت و در سال دویست و بیست به حج رفت و با قعنبی و طبقۀ او ملاقات کرد.

در معجم المطبوعات العربیه[1] نوشته: بعد از مسافرت‌های زیاد و رحلات عدیده در نیشابور اقامت گزید «وكان له أملاك وثروة فبقي يتأجر فيها حتى توفي» و برای او املاك و ثروتی بود که با آن تجارت می‌کرد، تا هنگامی که چشم را از زندگی پوشید.

رابطه با حکومت:

او هم مانند بخاری بی‌طرف و گوشه‌گیر بوده یعنی وقت خود را بیشتر صرف کسب و نشر علم نموده، حتی وقتی که شیخ ذهلی از امام بخاری بدبین شد و بالأخره امیر بخارا هم از او بدبین گردید منع می‌کردند کسی با بخاری تماس داشته باشد، با این وجود امام مسلم به خدمت او می‌شتافت و از لومهٔ لائم خوف نمی‌کرد.

فرید وجدی در دائرة المعارف خود گوید: به محمد بن یحیی خبر رسید که مسلم بر مذهب بخاری است قدیماً و حدیثاً، روزی که مسلم در مجلس محمد ابن یحیی بود، محمد در خاتمه مجلس گفت: بیدار باشید کسی که به لفظ بگوید: «**اَلْقُرْآنُ مَخْلُوقٌ بِاللّفْظِ**» حلال نیست در مجلس ما حاضر شود. مسلم ردای خود را بر عمامه انداخت و بر رؤس مردم به پا خاست و از مجلس او بیرون رفت و هرچه را از او نوشته بود جمع کرد و آن را به پشت حمالی نهاد و فرستاد به در خانهٔ محمد بن یحیی، به این جهت وحشت امام مسلم نسبت به او زیاد شد از او و زیارت او تخلف کرد.

در شذرات الذهب گوید[2]: محمد بن یحیی ذهلی نیشابوری از اعیان حفاظ بود که بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از او روایت کرده‌اند، و او ثقه بود، و باز می‌گوید: بخاری در مقدار سی موضوع از او روایت کرده، در موضوع صوم و طب و جنائز و عتق و غیره، ولی تصریح به اسم او نکرده و نگفته است حدثنا محمد بن یحیی ذهلی بلکه گفته است: حدثنا محمد و دیگر بقیه را اضافه نمی‌کند.

---

(1)- تألیف الیاس سرکیس چاپ مصر.

(2)- تألیف ابی الفلاح عبدالحی بن العماد الحنبلی.

محل تحصیل:

نیشابور و شهرهائی که به آن مسافرت کرده مانند: خراسان، ری، عراق، حجاز، جزیره العرب، شام و غیره.

شیوخ و استادان او:

بعضی از شیوخ و اساتید او و کسانی که شیخ سماعت درس آن‌ها را کرده و در حلقه درس ایشان کسب فیض نموده عبارتند از: قتیبه بن سعید، احمد بن حنبل، محمد بن اسماعیل بخاری، اسماعیل بن ابی اویس، یحیی بن یحیی نیشابوری، ابابکر و عثمان دو پسر ابی شیبه، عبدالله بن اسماء، شیبان بن فروخ، حرمله بن یحیی صاحب شافعی، محمد بن المثنی، محمد بن یسار، محمد بن مهران، محمد بن یحیی ابن ابی عمر، محمد بن سلمه مرادی، محمد بن عمرو، ربیحا، محمد بن رمح و گروهی دیگر از ائمّه و غیر این‌ها.

ذهبی در تذکرة الحفاظ گوید: اولین سماع او در سال 218 بود و بیشتر از یحیی بن یحیی و قعنبی و تمیمی و احمد بن یونس یربوعی و اسماعیل ابن ابی اویس و سعید بن منصور و عون بن سلام و احمد بن حنبل و خلق کثیری روایت کرد.

در خراسان، از یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و غیره سماع حدیث نمود، در ری از محمد بن مهران و ابا غسان و دیگران روایت حدیث کرد، در عراق از حنبل و عبدالله بن مسلمه و دیگران روایت نمود، در حجاز از سعید بن منصور و ابا مصعب و دیگران سماع حدیث کرد، در مصر از عمرو بن سواد و حرمله بن یحیی و غیره به سماع حدیث پرداخت.

نام مدارس:

در مدارس و مکاتب معموله شهرهای نیشاپور و خراسان و شهرهایی که به آنجا مسافرت کرده درس خوانده است.

در موضوع نام مدارس چنانکه در بحث امام بخاری اشاره شد در آن روزگار مدارس معین و با نامی مانند امروز نبوده و بیشتر اهل علم در محیط مسجد و یا خود مسجد و مدارس و مکاتبی که معمول بوده است درس می‌خوانده‌اند.

به هرحال، تعلیم و تربیت در صدر اسلام و تدوین و تألیف و نوشته مرسوم بوده و در محوطه مسجد و گاهی در خانه مردم به تعلیم و تعلم پرداخته‌اند.

نام مسجد:

مساجد نیشاپور و خراسان و شهرهایی که محل تحصیل او بوده و مسجد جمعهٔ نیشابور.

مسافرت:

به خراسان و ری و عراق و بغداد و حجاز و جزیرة العرب و مصر و شام مسافرت کرده و بسیار به بغداد رفته است و اهل بغداد از او روایت کرده‌اند و آخرین سفر او به بغداد در سال 259 بوده است.

اجازه از که گرفته:

استادان او زیاد بوده‌اند و چنانکه در بحث بخاری توضیح دادیم اجازهٔ آن روزگار مانند اجازه نامهٔ فعلی نبوده و طرق اجازه متعدد بوده و شاید هرکتاب دارای اجازهٔ مخصوص و هر استادی در مورد کتاب اختصاصی و یا رشتهٔ اختصاصی لفظاً یا کتباً اجازه داده باشد.

کجا درس می‌داده است:

در نیشابور و خراسان و جاهائی که به آنجا مسافرت کرده، در مسجد و یا مکتب و یا مدرسهٔ معموله. گرچه از یک سو کسب علم کرده نسبت به طبقات دیگری تدریس نموده است.

طلب علم و رحلات و مسافرت‌های او به اقطار زمین

توضیحاً: مسلم رحمه الله یکی از رجال برجستهٔ ائمهٔ حدیث و او از کبار مبرزین و اهل حفظ و اتقان و تحقیق بوده و در پی تحقیقات در بارهٔ این علم به سوی شهرها و اقطار جهان مسافرت‌ها کرده اهل حذق و عرفان بدون خلاف در این شأن به تقدم او اعتراف کرده‌اند.

یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و غیر این‌ها گویند: به خراسان مسافرت کرده است، محمد بن مهران و اباغسان و غیره می‌گویند: به ری آمده است، ابن حنبل و عبدالله بن سلمه و غیر این‌ها گویند: به عراق سفر نموده است، سعید بن منصور و ابامصعب و دیگران گوید: به حجاز رفته است، عمر بن سوادان و حرمله و دیگران اظهار می‌کنند که به مصر رفته است، و همچنان به جزیرة العرب و شام نیز مسافرت کرده است، و برای جمع احادیث و صحت و سقم آن‌ها متحمل رنجهای سفر شده و در سفر و حضر به سعی و کوشش پرداخته است.

شاگردان نخبهٔ او و کسانی که از او روایت کرده‌اند:

کسانی که از سماع حدیث و روایت کرده‌اند، عبارتند از: ابوعیسی ترمذی، یحیی بن ساعد، محمد بن مخلد، ابراهیم بن محمد بن سفیان «فقیه الزهد»[1]، محمد بن اسحاق بن خزیمه، محمد بن عبدالوهاب الفراء، علی بن الحسین، مکی ابن عبدان، ابوحامد احمد بن محمد الشرقی و برادر او عبدالله، حاتم بن احمد کندی، حسین بن محمد بن زیاد قبانی، ابراهیم بن ابی طالب، صالح بن محمد، ابوبکر محمد بن نصر جارودی، احمد بن سلمه، ابوعوانه یعقوب بن اسحاق اسفراینی، ابوعمر احمد بن مبارک مستملی، ابوحامد احمد بن

---

(1)- و هو روایه صحیح مسلم – خاتمهٔ صحیح مسلم.

حمدون اعمش، ابوالعباس محمد بن اسحاق ابن سراج، زکریـاء بـن داوود حفـاف، نصـر بـن احمد حافظ (که به نصرک مشهور بوده است)، سراج، ابن ساعد، عبدالرحمان بن ابی حـاتم، محمد بن مخلد عطـار و عـدۀ زیـاد دیگـری از او روایـت کـرده و در حلقـۀ درس او حاضـر بوده‌اند، بسیاری از ائمۀ حدیث و حافظین و کسانی که در ردیف و درجـۀ او بـوده‌انـد ماننـد ابوحاتم رازی، مؤمن بن هارون، احمد بن سلمه و امام ترمذی از او روایت کرده‌اند.

کسی که نظر او را در صحیح مسلم مورد بررسی و تحقیق قرار دهـد و اطـلاع پیـدا کنـد، برآنچه که او تنظیم کرده از اسناد و ترتیب و حسن سـیاق و طریقـۀ بـدیع و نفـایس تحقیـق و جواهر تدقیق و انواع ورع و احتیاط و لیاقت در روایات و اختصار طرق و ضـبط متفرعـات و انتشار آن‌ها و زیادی اطلاع و وسعت روایات و غیـر ایـن‌هـا از محاسـن و عجائـب و لطـائف ظاهرات و خفیات آن می‌داند که او امامی است که بعد از او کسـی هـم‌پایـۀ او در ایـن نـوع نمی‌شود و مثیل او کمتر و در روزگار او هم کمتر کسی به پایۀ او رسیده است.

آثار علمی و تصنیفات او

در حدود 23 یا بیشتر امام مسلم رحمه الله مخصوصاً در علم حدیث تألیفات زیـادی دارد از جمله تألیفات او:

1- صحیح مسلم که در نوع خود بی‌نظیر و مشهور خاص و عام است که در مدت پـانزده سال آن را نوشته، و آن را از سیصد هزار حدیث مسموعه[1] اخذ کرده است.

2- کتاب المسند الکبیر علی أسماء الرجال.

3- کتاب الجامع الکبیر علی الأبواب.

4- کتاب العلل.

5- کتاب أوهام المحدثین.

---

(1)- ابن خلکان گوید: ابوالحسین مسلم بن حجاج القشیری النیشابوری أحد الأئمة الحفاظ وأعلام المحدثین. باز گوید: مسلم گفته: صنفت هذا المسند الصحیح من ثلاثمائة ألف حدیث مسموعة.

6- کتاب التمییز.

7- کتاب من لیس له إلا راو واحد.

8- کتاب طبقات التابعین.

9- کتاب المخضرمین.

10- کتاب الأفراد.

11- کتاب الوحدان.

12- کتاب الأقران.

13- کتاب سؤالات أحمد بن حنبل.

14- کتاب الانتفاع باهم السباع.

15- کتاب عمرو بن شعیب.

16- کتاب مشایخ مالك[1].

17- کتاب مشایخ سبعه.

18- کتاب مشایخ ثوری.

19- کتاب أولاد الصحابه.

20- کتاب تفصیل السنن.

21- کتاب ذکر أوهام المحدثین.

22- کتاب أفراد الشامیین.

23- کتاب المعمر، و غیر این‌ها.

اجماع علماء بر امامت او

علماء اسلامی بر امامت امام مسلم اجماع کرده‌اند، علّو مرتبه و تقدم و پهلو داری او در صنعت علم حدیث مورد اجماع است.

---

(1)- خیر الدین زرکلی در الأعلام گوید: تسمیة شیوخ مالك وسفیان وشعبة.

بزرگترین دلائل بر جلالت و امامت و ورع و تفنن او در علوم حدیث کتاب صحیح مسلم[1] است که سیصد هزار حدیث مسموعه آن را جمع و تصنیف کرده و آن دوم کتاب از صحاح سته است، گفته‌اند: صحیح مسلم در میان کتاب‌های قبلی و بعدی از حسن ترتیب و تلخیص طرق حدیث بدون زیاد و کم و احتراز از تحویل در اسناد لدی الاتفاق کم‌نظیر است و یا مانند ندارد. او در این کتاب از اختلاف در متن اسناد با این که به یک حرف هم باشد برآنچه که در الفاظ روایت است تنبیه و اشاره کرده و به روایت مصرحه به سماع مدلسین نیز تنبیه نموده است، با این وجود صحیح بخاری را اصح و مفیدتر تشخیص داده‌اند، جمهور علماء این نظریه را تأیید کرده و این را صحیح مختار دانسته‌اند، ولی کتاب مسلم در دقایق اسانید اجود و زیباتر است، و برای کسی که بخواهد در علم حدیث بهره‌مند گردد و راغب به کسب فیض و فوائد از اخبار نبوی باشد باید توجه به صحیح مسلم داشته باشد و آن را مورد مواجه و اعتنا قرار دهد تفطن در دقایق حدیثی آن و غور در مباحث صحیح مسلم و ترتیب و تجوید آن شاهد محاسن و عجایب صنایع آن است.

صاحب تاج الاصول در شرح و حاشیه در مقدمه تاج الأصول[2] جلد اول می‌گوید: ابوالحسن مسلم بن حجاج بن مسلم قشیری نیشابوری در سال اربع ومائتین (204) هجری به دنیا آمد و در سال احدی وستین ومائتین (261) فوت نمود.

او می‌گوید: وی رحمه الله گفته: این کتاب را تصنیف و اخذ کردم از سیصد هزار حدیث مسموعه و اگر اهل حدیث اجتماع کنند و در باره حدیث نگارش نمایند، و مدت دو سال به بحث و فحص بپردازند، هنوز مستغنی از صحیح مسلم نمی‌گردند و باز مدار آن‌ها بر همین مسند است.

---

(1)- خیرالدین زرکلی در الأعلام گوید: أشهر كتبه (صحيح مسلم) جمع فيه اثني عشر ألف حديث، كتبها في خمسة عشر سنة.

(2)- مقدمۀ تاج الأصول تألیف شیخ منصور علی ناصف از علمای الأزهر، چاپ مصر صفحۀ 13.

احادیثی که در این کتاب جمع کرده چهارهزار حدیث می‌باشد، بعضـی او را بـر بخـاری تفضیل داده‌اند، شیخ الحاکم گوید: [1] در زیر چادر و ظاهر آسمان کبود صحیح‌تر از کتـاب مسلم نیست، بعضی از علمای مغرب گفته او را تأیید کرده‌اند، البته این ادعا بـه نسـبت کمـی تکرار و حسن بناء و ترتیب مسلم مورد قبول است، زیرا او در آنچه که آورده در جای دیگر باز آن را تکرار نمی‌کند، امام بخاری این عمل را تکرار کرده است.

و راجع به آراء و عقاید شیخین، در ترجمۀ شیخ بخاری ما توضیـحات بیشـتر را داده ایـم، در مقدمۀ شروط السته به نقل از ذهبی آمده است که ابی عمـرو حمـدان گفتـه: از ابـن عقـده سؤال کردم: بخاری حافظ‌تر است یا مسلم؟ گفت: هردو عـالم هسـتند، بـاز مجـدداً سـؤال را تکرار کردم، گفـت: بـرای محمـد بـن اسـماعیل در اهـل شـام اشـتباه واقـع مـی‌شـد، زیـرا او کتاب‌های آنان را می‌گرفت گاهی مردی را در جائی به کنیۀ او نقل می‌کرد و همـین مـرد را در جائی دیگر تکرار به اسم می‌آورد، اما مسلم کمتر برای او اشتباه واقع شده چون مسانید را نوشته و مقاطیع و مراسیل را ننوشته است، و بایـد ایـن را هـم بـدانیم بخـاری از شـیوخ مسـلم می‌باشد.

مذهب او یا مذاهب ائمۀ ستّه

امام مسلم شافعی‌مذهب[2] و همچنین امام ابی داوود و امام ابوعیسی ترمذی و امام مجتبـی نسائی و امام ابن ماجه قزوینی صاحبان صحاح، شافعی و پیرو مـذهب امـام همـام محمـد ابـن

---

(1)- در البدایه و النهایه جزء 11 صفحۀ 33 به نقل از ابی علی حسین بن علی نیشابوری این جمله تأیید شده است.

(2)- در مقدمه تاج الاصول و شرح صفحۀ 13 تألیف منصور علی ناصف از علمای الازهر «طبع دار إحیاء الکتب العربیه» به مصر: در مورد نسائی نوشته شده: وبلده الأصلي نسا ومسلم من نیسابور وکلاهما

ادریس شافعی بوده‌اند، ولی چنانکه ذکر کردیم امام بخاری با این که مذهب ائمۀ اربعه «حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی» را قبول داشته، طبق تحقیق خود او مجتهد مطلق و صاحب رأی و جنبۀ اجتهاد را داشته است، بعضی گفته‌اند: او نیز شافعی بوده.

تذکر: نسائی و مسلم در اقلیم خراسان بوده‌اند، بخاری در بخارا، ترمذی در ترمذ که جزو اقلیم ماوراء النهر می‌باشند، و ابوداوود سجستانی است که جزو اقلیم سند می‌باشد و ابن ماجه قزوینی است که همگی منسوب به فارس و ایرانی می‌باشند و این اقالیم اعجمی و فارسی هستند که به غیر از قزوین در شرق خلیج فارس واقع شده‌اند، در مقدمۀ تاج الاصول آمده: لکن سند در مقابل مدینه است و خراسان و ماوراء النهر به سوی شمال مایل اند، چنانکه در خریطه و نقشه ممالك اسلامیه مرحوم امین بک واصف دیده می‌شود[1]، این‌ها عرب نیستند و از جزیره العرب هم نمی‌باشند.

به هرحال، این شش امام همه یا اکثر[2] آن‌ها ایرانی هستند و همه از اصحاب مهم حدیث و دریک عصر یعنی در قرن سوم هجری[3] که قرن طلائی تدوین حدیث بوده زندگی

بأقليم خراسان، والبخاري من بخارى، والترمذي من ترمذ وكلاهما بأقليم ماوراء النهر وأبو داوود من سجستان بأقليم السند وهذه أقاليم أعجمية فارسية شرق خليج فارس إلا أن السند بإزاء المدينة نصاً وخراسان وماوراء النهر مائلان إلى الشمال كما في خريطة الممالك الإسلامية للمرحوم أمين بك واصف فليس فيهم عربي ولا من جزيرة العرب ولكن الله ألان لهم علم حديث كما ألان الحديد لداود υ وهؤلاء الأئمة يتعبدون على مذهب الشافعي τ إلا البخاري فلم يعلم مذهبه».

(1)- مقدمه و شرح تاج الأصول جلد اول صفحۀ 3.

(2)- همه آن‌ها ایرانی بوده‌اند و از این که گفته شده یا اکثر آن‌ها به این معنی است که جد مسلم در اصل عرب بوده، ولی خود مسلم در نیشابور متولد شده و زادگاه و پرورشگاه او و پدر او ایران است، و از این که بعضی امام ابوداوود را به سجستان دهی در بصره نسبت داده‌اند صحیح نیست، بلکه امام ابی داوود اهل سجستان «سیستان» اقلیم مشهور ایران است.

(3)- بخاری متوفی به سال 256، مسلم متوفی به سال 261، ابوداوود متوفی به سال 272، ترمذی متوفی به سال 279، نسائی متوفی به سال 303 و ابن ماجه قزوینی متوفی به سال 273.

کرده‌اند، و از اخذ علم از بعضی شیوخ معلوم عصر شرکت جسته‌اند، مسلم و ترمذی کثیر الاجتماع با بخاری بوده‌اند و حتی می‌گویند: هروقت مسلم بر بخاری وارد می‌شد او را سلام می‌کرد و به عنوان احترام دست او را می‌بوسید.

امام بخاری و مسلم و ابوداوود و نسائی و ترمذی که در یک قرن زیسته‌اند در اخذ علم از مشایخ و اساتید معلومه اشتراک داشته‌اند و چون در قرن سوم که خورشید حدیث و بسط انوار آن در آن ظهور کرده و آن‌ها معاصر و هدف‌شان یکی بوده، این هم‌عصر بودن عقاید آنان را بیشتر به هم نزدیک می‌کند.

مثلاً بخاری و مسلم ملتزم شده‌اند که حدیثی را روایت نکنند، مگر این که متصل السند به نقل ثقه باشد، چنانکه اتصال سند از اول تا آخر آن بدون شذوذ و علت باشد. البته در عرف علماء حدیث این تعریف صحیح و خلافی در آن نیست، لکن طریقهٔ مسلم این است که اگر راوی و مروی عنه در یک زمان باشند با این که درک حضور همدیگر را نکرده و اجتماع باهم نداشته باشند باز اکتفا کرده ولی بخاری اجتماع آن‌ها را شرط دانسته و زیادی احتیاط را منظور داشته است.

فصل سوم:

امام ابوداوود /

نام و نسب:

سلیمان بن اشعث بن اسحاق بـن بشـیر بـن شـداد ابـن عمـرو بـن عمـران ازدی سجسـتانی (منسوب است به سجستان)، اقلیم[1] مشهوری در ایران است، و از ایـن کـه بعضـی گفتـه‌انـد: منسوب است به سجستان یا سجستانه که دهی است در بصره صحیح نیست.

کنیه:

ابوداوود.

لقب و نسبت:

حافظ ازدی، سجستانی، سید الحفاظ.

تاریخ تولد:

سال 202 (اثنین ومائتین) ابوعبید آجری گوید: از او شنیدم که می‌گفت: در سال 202 به دنیا آمدم و نماز بر عفان خواندم در بغداد به سال دویست و بیست.

محل تولد:

سجستان (به قرائن).

تاریخ وفات:

---

(1)- ابن خلکان گوید: «هذه النسبة إلی سجستان الإقلیم المشهور» جلد دوم صفحهٔ 140 در البدایه و النهایه نوشته: سلیمان بن الاشعث بن اسحاق بن بشیر بن شداد بن یحیی بن عمران.

سال 275 در روز جمعه نصف شوال و یا سال 272 یا 273. در تاریخ حبیب السیر آمده: در سنهٔ خمس و سبعین و مائتین (275) ابوداوود که یکی از صحاح سته مصنف او است وفات یافت. و هو سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر الأزدی السجستانی، ولادت ابوداوود در سنهٔ اثنین ومائتین اتفاق افتاد و او در ایام تحصیل جهت ضعف و صحت احادیث نبویه به اطراف بلاد رفته از علماء عراقین، جزیره، شام، مصر و حجاز استماع حدیث کرد، و در تصحیح المصابیح از ابوبکر بن محمد واسر مروی است که گفت: شنیدم از ابی داوود که می‌گفت: کتابت نمودم من از رسول الله ρ پانصد هزار حدیث و از آن‌ها چهار هزار و هشتصد حدیث انتخاب کرده در کتاب سنن مندرج گردانیدم. والله اعلم.

محل وفات:

بصره و در جانب قبر سفیان ثوری دفن گردید[1].

محل سکونت:

بصره.

منذری گوید: احمد بن محمد بن یاسر هروی گفته: سلیمان بن اشعث سجزی یکی از حفاظ اسلام برای رسول خداست، علم و علت و سند او در اعلی درجهٔ نسک و عفاف و صلاح و روع بود او از رجال برجستهٔ و فرسان حدیث است.

کتاب مشهور او «السنن» یکی از کتاب‌های مشهور در اقطار و ثالث صحاح سته است، حفظ و اتقان و تقدم مصنف آن در نزد حفاظ امصار و بلاد محفوظ و زبانزد خاص و عام است، و ثناء ائمه بر این کتاب و بر مصنف آن از روایات و آثار مأثور و مروی می‌باشد.

در دائرة المعارف الاسلامیهٔ احمد سنتاوی و مؤلفین آمده:

---

(1)- البدایه و النهایه جزء 11 صفحهٔ 55.

«قام في حداثته برحلات طويلة لجمع أحاديث النبي، ودرس في بغداد على الإمام أحمد بن حنبل واستقر بعد ذلك نهائيا في البصرة وبها توفي وقد أوصى أبوداوود علماء المدينتين المقدستين بكتابه «السنن» في رسالة له عرض فيها آرائه وبين نفع مصنفه وقد نال مصنفه بعد ذلك نجاحاً كبيراً».

و باز گوید: آن کتاب بر کتاب‌هائی که به عنوان جامع مشهور اند امتیازاتی دارد از جملۀ او: در این کتاب تعرض به مسائل تاریخیه و خلقیه و اعتقادیه نکرده است، چون که آن تنها متضمن به نوع خاصی است، پس موضوع آن را می‌توان گفت: مقصور است بر مسائل فقهیه. و او اقل الصرامة و در نقد اسانید مستبد به رأی نبود.

شغل و کسب:

ظاهراً تعلیم و تعلّم.

نام پدر:

اشعث.

شغل پدر:

نامعلوم.

نام فرزند:

ابوبکر عبدالله متوفی سال 316 که از اکابر حفاظ در بغداد بوده است.

شغل فرزند:

کسب و نشر علم.

درآمد:

نامعلوم.

رابطه با حکومت:

محترم و خوب بوده است، ذهبی در تذکرة الحفاظ گوید: برادر خلیفه بعد از فتنۀ زنـج از او التماس کرد که در بصره مقیم باشد تا به سبب او علم آباد و رونق خود را از سر گیرد.

محل تحصیل:

شهرهای مصر و شام و بغداد و خراسان و سجستان و جزیره و شـیراز، و شـهرهائی کـه در پی کسب تحصیل به آن جاهـا مسـافرت کـرده اسـت، در دائـرة المعـارف بسـتانی گویـد: از عراقیین و خراسانیین و شامیین و مصریین و جزیریین نوشته است.

استادان و شیوخ او:

امام ابوداوود از عده‌ای از بزرگان حدیث اخذ روایت کرده است، و اینک ما طبـق آنچـه استاد محمد محیی الدین عبدالحمید مدرس در کلیـۀ لغـت عربیـه در جـامع الازهـر مصـر در مقدمۀ سنن ابی داوود ذکر کرده است به بیان استادان او می‌پردازیم:

1- امام فقیه حافظ حجت ابوعبدالله احمد بن محمد بـن حنبـل شـیبانی مـروزی بغـدادی، متولد سال 164 و متوفی سال 241.

2- ابوزکریا یحیی بن معین بن عون غطفانی متوفی سال 233.

3- ابورجاء قتیبه بن سعید بن ثقفی متوفی سال 240.

4- ابوحسن عثمان بن محمد بن شیبه ابراهیم بن عثمان عیسی کوفی متوفی سال 239.

5- ابوعبدالرحمان عبدالله بن مسلمه[1] بن قعنب قعنبی حارثی مدنی متـوفی سـال 221 در مکه.

6- حافظ ابوالحسن مسدد بن مسرهد اسدی بصری متوفی به سال 228.

---

(1)- عبدالله بن مسلم قعنبی البدایه و النهایه.

7- حسن بن عمرو سدوسی بصری که به قول ابن حجر: قبل از سال سیصد فوت کرده است.

8- ابوعثمان عمرو بن مرزوق باهلی بصری متوفی به سال 224 هجری.

9- حافظ ابوجعفر عبدالله بن محمد بن علی بن نفیل قضاعی حمرانی متوفی به سال 234 هجری.

10- حافظ ابوبکر محمد بن بشار بن عثمان عبدی بصری ملقب به بندار متوفی به سال 252 هجری.

11- حافظ ابوخیثمه زهیر بن حرب بن شداد حرشی مولاهم النسائی متوفی به سال 234 هجری.

12- ابوشعیب عبدالله بن عمر بن میسره جشمی مولاهم البصری قواریری متوفی به سال 235 هجری.

13- حافظ ابوموسی محمد بن المثنی بن عبید بن قیس عنزی بصری متوفی به سال 252.

14- حافظ الثبت ابوکریب محمد بن العلاء بن کریب همدانی متوفی به سال 242.

15- حافظ امام نصر بن علی بن نصر بن علی بن صهبان ازدی جهضمی متوفی به سال 250.

16- حافظ صالح ابوسری هناد بن سری بن مصعب تمیمی دارمی متوفی به سال 243.

17- حافظ ابوعمرو مسلم بن ابراهیم ازدی فراهیدی مولاهم البصری متوفی به سال 222.

18- ابوجعفر محمد بن عبسی بن نجیع بغدادی متوفی به سال 223.

19- ابویعقوب اسحاق بن ابراهیم بن سوید بلوی رملی متوفی به سال 254.

20- ابوحفص عمر بن الخطاب سجستانی نزیل اهواز متوفی به سال 264.

21- حافظ ابوعبدالله احمد بن عبدالله بن یونس بن عبدالله ابن قیس یربوعی تمیمی کوفی متوفی به سال 227.

22- ابوعثمان عمرو ناقد بن محمد بن بکیر بن شابور بغدادی نزیل الرقه متوفی به سال 222.

23- محمد بن آدم بن سلیمان جهنی مصیصی متوفی به سال .250

24- عیسی بن یونس طرطوسی.

25- محمد بن حاتم بن بزیع بصری متوفی به سال .247

26- ابوخالد یزید بن خالد بن یزید بن عبدالله بن موهب رملی متوفی به سال .232

27- حافظ ابوعباس حیوة بن شریح بن یزید حضرمی حمصی متوفی به سال .224

28- حافظ ابوعثمان سعید بن منصور بن شعبه جوزجانی مولد، بلخی منشأ متوفی به سال 227.

29- ابوعثمان عمر بن عون بن اوس بن جعد بزار سلمی واسطی نزیل بصره متوفی به سال 225.

30- ابومحمد خلف بن هشام بن ثعلب مقری بزار بغدادی متوفی به سال .227

31- وهب بن بقیه بن عثمان واسطی متوفی به سال .229

32- ابوثور ابراهیم بن خالد یمان کلبی بغدادی متوفی به سال .240

33- ابواسحاق ابراهیم بن موسی بن یزید تمیمی رازی یکی از بحرهای حدیث متوفی به سال 220.

34- حافظ بن محمد بن عوف بن سفیان طائی حمصی عالم شام متوفی به سال .272

35- ابوربیع سیمان بن داوود بن عماد مهری مصری متوفی به سال .253

36- ابوعبدالله محمد بن کثیر عبدی بصری که صد سال عمر داشته متوفی به سال .223

37- ابوالحسن احمد بن عبدالله بن ابی شعیب قرشی حرانی متوفی به سال 232. و او در صحیح بخاری یک حدیث دارد و آن حدیث کعب بن مالک در تفسیر سورهٔ برائت است.

38- حافظ ابوعلی حسین بن علی بن محمد خلال هزلی حلوانی ریحانی مکی متوفی به سال 242.

39- حافظ ابوعمر عبدالله بن معاذ عنبری متوفی به سال 242.

40- ابوجعفر محمد بن سلیمان علاف اسدی کوفی مصیصی معروف بلوین متوفی به سال 245 یا 246.

41- حافظ ابوعبدالله محمد بن منهال تمیمی مجاشعی بصری ضریر متوفی به سال 231.

42- عبدالملك بن شعیب بن لیث مصری متوفی به سال 248.

43- ابوصالح جعفر بن مسافر الهزلی مولاهم متوفی به سال 254.

44- ابوالفضل عباس بن ولید بن مزید عدوی بیروتی متوفی به سال 257.

45- ابوالفضل شجاع بن مخلد بغوی نزیل بغداد متوفی به سال 235.

46- ابوبکر عبدالرحمان بن مبارك عیشی بصری متوفی به سال 228.

47- امام حافظ حجت مصنف ابوالولید هشام بن عبدالملك باهلی مولاهم الطیالسی البصری متوفی به سال 228.

48- حافظ علم ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبه ابراهیم بن عثمان عیسی مولاهم الکوفی متوفی به سال 235 هجری قمری.

ابن داسه گوید: امام ابی داوود یك آستینش واسع بود و آستین دیگرش تنگ، علت را از او پرسیدند، گفت: این که گشاد است برای کتاب‌ها می‌باشد[1] و آن دیگر که تنگ است مورد احتیاج نیست[2].

(1)- محمد بن بکر بن عبدالرزاق گوید: «كان لأبي داوود كم واسع وكم ضيق فقيل له: ما هذا؟ يرحمك الله! فقال: هذا واسع للكتب والآخر لا يحتاج إليه». البدایه والنهایه جزء 11 صفحۀ 55.

(2)- در البدایه والنهایه نیز این موضوع به نقل از محمد بن بکر بن عبدالرزاق آمده است جزء 11 صفحۀ 55.

زکریا گوید: کتاب خدا اصل اسلام است و سنن ابی داوود عهد اسلام، حافظ موسی بن ابراهیم گوید: ابوداوود در دنیا برای حدیث خلق شد و در آخرت برای بهشت، او رحمه الله یکی از رجال برجستهٔ علم حدیث بود.

نام مدارس:

در مدارس و مکاتب شهرهایی که به آنجا مسافرت کرده به تحصیل پرداخته است.

نام مساجد:

مساجد شهرهای مصر، شام، عراق، خراسان، حجاز، سجستان و شیراز محل تحصیل و عبادت او بوده است.

مسافرت:

به شهرهای حجاز، عراق، جزیرة العرب، شام، مصر، بغداد کراراً، خراسان، اصفهان و شیراز مسافرت کرده است.

اجازه از که گرفته:

استادان او زیاد بوده‌اند، مخصوصاً مجاز استادانی بوده که از آن‌ها روایت کرده است، تفصیل اجازه و چگونگی آن در بحث امام بخاری ذکر شد.

کجا درس می‌داده است:

مسجد یا مکاتب و مدارس معمولهٔ آن زمان.

شاگردان نخبهٔ او و آنان که از او روایت کرده‌اند:

ترمذی، نسائی، ابوعوانه، ابوعلی اللولوی، ابوبکر بن داسه، ابن اعرابی و غیره از او اخذ و روایت کرده و سماع نموده‌اند.

در تذکرة الحفاظ ذهبی مرقوم است: عده‌ای از او روایت حدیث کرده‌اند، مانند: ترمذی، نسائی، پسرش ابوبکر بن ابی داوود، ابوعوانه، ابوبشر الدولابی، علی بن حسن بن العبد، ابواسامه محمد بن عبدالملک، ابوسعید بن الاعرابی، ابوعلی اللولوی، ابوبکر بن داسه، ابو سالم محمد بن سعید الجلودی، ابوعمرو و احمد بن علی که این هفت نفر سنن را از او روایت کرده‌اند و باز محمد بن یحیی صولی و ابوبکر نجار و محمد بن احمد بن یعقوب مقری و غیره از او روایت حدیث کرده‌اند و همچنان شیخ او احمد بن حنبل شیبانی فرد حدیثی را از او روایت کرده است که امام ابی داوود به آن فخر نموده و عدۀ دیگری نیز از او روایت کرده‌اند که از شاگردان ابی داوود بوده‌اند، مانند پسرش عبدالله بن سلیمان بن اشعث و احمد بن محمد بن هارون خلال و علی بن حسین بن عبد و محمد بن مخلد دوری و اسماعیل بن محمد صفار و احمد بن سلیمان نجار[1] و غیره.

مخصوصاً چهار نفر از امام ابی داوود کتاب السنن او را روایت کرده‌اند:

1- امام حافظ ابوعلی محمد بن احمد بن عمرو اللولوی بصری که آن را در محرم سال 275 از امام ابی داوود روایت کرده است که آخرین املای ابی داوود بوده از نسخۀ کتاب خود که بر ابوعلی املاء کرده، و این روایت در بلاد شرق معروف است.

2- امام حافظ ابوبکر محمد بن بکر بن عبدالرزاق بن داسه بصری تمار که روایت او نزدیک به روایت لولوی است که در بین آن‌ها به غیر از تقدیم و تأخیر اختلافی نیست و زیاده و نقصان مشهودی در آن روایت دیده نمی‌شود، و این روایت در بلاد غرب مشهور و معروف است.

3- حافظ ابوعیسی اسحاق بن موسی بن سعید رملی وراق ابی داوود که روایت او به روایت ابن داسه نزدیک است.

(1)- در البدایه والنهایه جزء 11 صفحۀ 55 نوشته شده: و هو آخر من روی عنه فی الدنیا.

4- امام حافظ ابوسعید احمد بن محمد بن زیاد بن بشر معروف به ابن اعرابی که روایت او نسبت به سایر روایات ناقص است و نواقص آن تقریباً بدین قرار است:

1- کتاب الفتن. 2- کتاب الملاحم. 3- کتاب الحروف. 4- کتاب الخاتم. 5- نزدیک به نصف از کتاب لباس. 6- اوراق زیادی از کتاب وضو و نماز. 7- ابن دیبغ شیبانی گوید: بعضی از کتاب نکاح هم در آن نیست به ظن قوی این چهار روایت به طور بعضی از بعضی دیگر متمایز است.

ذکر ابی داوود در بارۀ کتاب خود: ابوبکر محمد بن عبدالعزیز گوید: من از ابی داوود بن اشعث در بصره شنیدم و از او در بارۀ رساله‌ای که برای اهل مکه نوشته بود، سؤال شد و آن را بدینگونه برای ما املاء کرد: «سلام عليكم فإني أحمد الله الذي لا إله إلا هو وأساله أن يصلي على محمد عبده ورسوله ρ، أما بعد! عافانا الله وإياكم.. فهذه الأربعة آلاف والثمانمائة كلها في الأحكام، فأما أحاديث كثيرة من الزهد والفضائل وغيرها من غير هذا فلم أخرجها».

ابوبکر بن داسه می‌گوید: از ابی داوود شنیدم که می‌گفت: از رسول خدا پانصد هزار حدیث نوشته ام، آنچه را در این کتاب انتخاب کرده‌ام چهار هزار و هشتصد حدیث است. در آن ذکر کرده‌ام آنچه صحیح یا مشابه و یا نزدیک به صحیح است و هرچه در آن سستی و ضعف باشد بیان کرده‌ام و چیزی که در آن ذکر نکرده‌ام «صالح» است و بعضی از آن‌ها از بعضی دیگر صحیح‌تر اند.

ابوداوود رحمه الله عنایت و توجه تمام او به طرف احادیث احکام بوده است که شریعت اسلامی برآن دور می‌زند و اعتماد کرده است برآنچه از رسول خدا نوشته واین نشانۀ بزرگی و اندازۀ درستی و صحت از احادیث است.

خلاصۀ کلام در گفتار ابی داوود این است احادیثی که بیان ضعف آن را کرده در نزد او سست و ضعیف است، و علماء هم در این خلافی ندارند و احادیثی که در بارۀ آن سکوت کرده اگر در یکی از صحیحین «مسلم و بخاری» موجود باشد، آن صحیح است و اگر در

یکی از صحیحین نبود در صورتی که یکی از علماء درجۀ آن حدیث را بیان کرده باشد مبنی برآن است و اگر در یکی از صحیحین مروی نباشد و یکی از علماء هم درجۀ آن را بیان نکرده باشد امام ابن صلاح و امام نووی گفته‌اند: این حدیث از نوع حسن است و به درجۀ صحیح نرسیده و غیر آنان گفته‌اند: باز آن احادیث همه از شمار احادیث صحیح هستند، و اما آنچه که ابن صلاح و امام نووی به سوی آن رفته‌اند، بنابر بر احتیاط در اخذ حدیث و استدلال به آن است، زیرا نوع حدیث «صالح» برای احتجاج گاهی وقت «صحیح» است و گاهی وقت «حسن»، مسلماً درجۀ «صحیح» از «حسن» بالاتر است، زیرا اعتماد بر قوۀ ضبط راوة و حفظ و صفات آن‌ها بیشتر و شدیدتر است بر اعتماد بر حدیث حسن و نیز احتیاط در صحیح بیشتر می‌باشد.

آراء علماء در کتاب السنن

امام احمد بن حنبل امام اهل حدیث شیخ و استاد ابی‌داوود کتاب او را مستحسن دانسته و از آن تقدیر کرده است[1].

امام حافظ ابوسلیمان خطابی گوید: «اعلموا رحمكم الله إن كتاب «السنن» لأبي داود رحمه الله كتاب شريف لم يصنف في علم الدين كتاب مثله» بدانید -رحمت خدا بر شما- به درستی کتاب سنن ابی داوود -رحمت خدا بر او باد- کتابی است شریف که مانند آن در علم دین تصنیف نشده است.

کافۀ مردم آن را قبول کرده‌اند و این کتاب در بین فرقه‌های علماء و طبقات فقهاء بر اختلاف مذاهب آنان حَکَم است و چشمه‌سار حدیثی این کتاب مشرب و مورد همه بوده است.

(1)- ابن خلکان گوید: وجمع كتب السنن قديماً وعرضه على الإمام أحمد بن حنبل τ فاستجاده واستحسنه وعده الشيخ أبو إسحاق الشيرازي في طبقات الفقهاء من جملة أصحاب الإمام أحمد بن حنبل. جلد 2 صفحۀ 13.

این کتاب برای اهل عراق و اهل مصر و بلاد مغرب و بسیاری از اقطار جهان مرجع و محل اعتماد و توجه است، اما بیشتر اهل خراسان بر کتاب صحیح محمد بن اسماعیل بخاری و صحیح مسلم بن حجاج توجه و اهتمام دارند، ابن قیم جوزیه گوید: کتاب السنن ابی داوود در اسلام جائی قرار گرفته که خدا به آن اختصاص داده به حدی که در بین اهل اسلام به «حَکَم» واقع شده است.

ابوعمرو محمد بن عبدالواحد زاهد گوید: ابراهیم حربی به من گفت: هنگامی که ابوداوود این کتاب را تصنیف کرد حدیث برای او نرم شد، همچنان که برای داوود پیغمبر آهن نرم گردید.

امام نووی گوید: برای کسی که به فقه اشتغال داشته باشد لازم است به سنن ابی داوود اهتمام کند و معرفت تمام را در آن داشته باشد.

خطابی رحمه الله گفته: هنگامی که کتاب السنن را جمع کرد آن را بر امام احمد τ عرضه نمود، امام احمد τ از آن تمجید و تحسین به عمل آورد.

شیخ ابواسحاق در طبقات الفقهاء او را از جمله یاران امام احمد قلمداد می‌کند.

ابن حبان گوید: ابوداوود یکی از ائمهٔ دنیا است از لحاظ فقه و علم و حفظ و نسک و ورع و اتقان.

ابن اعرابی گوید: اگر کسی چیزی از کتاب‌ها به غیر از کتاب خدا «قرآن» و سپس کتاب ابی داوود در دست نداشته باشد، با وجود کتاب خدا و سنن ابی داوود احتیاجی به کتاب‌های دیگر ندارد.

وی رحمه الله گوید: از پیغمبر اکرم ρ پانصد هزار حدیث نوشته‌ام، چهار هزار و هشتصد حدیث را از آن انتخاب کرده‌ام و در این کتاب آورده‌ام، آنچه را که صحیح یا شبیه یا

نزدیک به آن است بیان کرده‌ام و چهار حدیث[1] از آن احادیث که ذیلاً ذکر می‌شود جهت دین برای انسان کافی است که به آن توجه و اهتمام شود.

1- چنانکه پیغمبر اکرم ρ فرموده است: «**إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ**»[2].

2- قوله ρ: «**مِنْ حُسْنِ إِسْلامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لا يَعْنِيهِ**».

3- قوله ρ: «**لا يَكُوْنُ الْمُؤمِنُ مُؤمِناً حَتَّى يَرْضَى لأخيهِ ما يَرْضَى لِنَفْسِهِ**».

4- قوله ρ: «**الْحَلالَ بَيِّنٌ، وَالْحَرَامَ بَيِّنٌ، وَبَيْنَ ذَلِكَ أُمُورٌ مُشْتَبِهَةٌ**».

ابواب کتاب و احادیث آن طبق آنچه استاد محمد محی الدین بن عبدالحمید مدرس در کلیهٔ لغت عربیه در جامع الازهر مصر در مقدمهٔ سنن ابی داوود نوشته گوید: این کتاب مشتمل است بر 35 کتاب که سه کتاب آن تبویب نشده است و باقی مشتمل است بر 1871 باب؛ «واحداً وسبعين باباً وثمانمائة باب وألف باب» و همهٔ کتاب مشتمل است بر 5274 حدیث «أربعة وسبعين حديثاً ومائتي حديث وخمسة آلاف حديث» که تفصیل آن در پاورقی ملاحظه شود[3]. ضمناً استاد محمد محی الدین در پایان تعداد شمارهٔ احادیث که

---

(1)- ابن خلکان جلد 2 صفحهٔ 139.

(2)- در اکثر تذکره‌ها من جمله البدایه والنهایه جزء 11 صفحهٔ 55 چهار حدیث مورد اهتمام مذکور ذکر شده است.

(3)- 1- کتاب صلاة که شامل است بر صد و چهل و سه باب و سیصد و نود حدیث از رقم 1 تا 390.

2- کتاب صلاة که شامل است بر سیصد و هفت باب و هزار و شصت و پنج حدیث از رقم 391 تا 1555.

3- کتاب زکات که شامل است بر چهل و هفت باب و صد و چهل و پنج حدیث از رقم 1556 تا رقم 1700.

4- کتاب لقطه که شامل است بر بیست حدیث از رقم 1701 تا رقم 1720.

5- کتاب مناسک که شامل است بر نود و هشت باب و سیصد و بیست و پنج حدیث از رقم 1721 تا رقم 2045.

6- کتاب نکاح که شامل بر پنجاه باب و صد و بیست و نه حدیث از رقم 2046 تا رقم 2174.

7- کتاب طلاق که شامل است بر پنجاه باب و صد و سی و هشت حدیث از رقم 2175 تا رقم 2312.
8- کتاب صوم که شامل است بر هشتاد و یک باب و صد و شصت و چهار حدیث از رقم 2313 تا رقم 2476.
9- کتاب جهاد که شامل است بر صد و هشتاد و دو باب و سیصد و یازده حدیث از رقم 2477 تا 2787.
10- کتاب ضحایا که شامل است بر بیست باب و پنجاه و شش حدیث از رقم 2788 تا رقم 2843.
11- کتاب صید که شامل است بر چهار باب و بیست و سه حدیث از رقم 2844 تا رقم 2861.
12- کتاب وصایا که شامل است بر هفده باب و بیست و سه حدیث از رقم 2862 تا رقم 2884.
13- کتاب فرائض که شامل است بر هفده باب و چهل و سه حدیث از رقم 2885 تا رقم 2927.
14- کتب خراج و اماره و فیء که شامل است بر چهل باب و سیصد و شصت و یک حدیث از رقم 2928 تا 3088.
15- کتاب جنائز که شامل است بر هشتاد و چهار باب و صد و پنجاه و سه حدیث از رقم 3089 تا رقم 3241.
16- کتاب ایمان و نذور که شامل است بر سی و دو باب و هشتاد و چهار حدیث از رقم 3242 تا رقم 3325.
17- کتاب بیوع و اجاره که شامل است بر نود و دو باب و دویست و چهل و پنج حدیث از رقم 3326 تا رقم 3570.
18- کتاب اقضیه که شامل است بر سی باب و هفتاد حدیث از رقم 3571 تا رقم 3640.
19- کتاب علم که شامل است بر سیزده باب و بیست و هشت حدیث از رقم 3641 تا رقم 3668.
20- کتب الاشربه که شامل است بر بیست و دو باب و شصت و هفت حدیث از رقم 3669 تا رقم 3735.
21- کتاب اطعمه که شامل است بر پنجاه و پنج باب و صد و نوزده حدیث از رقم 3736 تا رقم 3854.
22- کتاب طب که شامل است بر بیست و چهار باب و هفتاد و یک حدیث از رقم 3855 تا رقم 3925.
23- کتاب عتق که شامل است بر پانزده باب و چهل و سه حدیث از رقم 3926 تا رقم 3968.
24- کتاب حروف و قرائت که شامل است بر چهل حدیث از رقم 3969 تا رقم 4008 که مصنف آن را باب‌گذاری نکرده است.
25- کتاب حمام که شامل است بر سه باب و یازده حدیث از رقم 4009 تا رقم 4019.

5274 آخرین رقم احادیث است، اشاره کرده و می گوید: به این حساب 5274 حدیث در کتاب سنن ابی داوود مذکور است، مع ذلک خود امام گفته است کتاب او شامل است بر چهار هزار و هشتصد حدیث. بنابراین، به نظر می‌رسد که بقیهٔ احادیث زیاده باشد، خود استاد به این ایراد پاسخ می‌دهد که به حساب ما احادیث زیاده از دو وجه سرچشمه گرفته: یکی این که بعضی از روایات این کتاب از بعضی روایات دیگر ناقص‌تر است و زیاده و نقصان‌هائی در نسخ مختلف دیده می‌شود. بنابراین، در این نسخه اشاره به یک حدیث یا زیادتر شده است که در بعضی از نسخه‌ها بوده و در بعضی نبوده است.

دوم این که در این کتاب احادیث زیادی به طور تکرار به اسناد واحد در یک جا و یا چند جا آمده، چون که آن حدیث شامل عده‌ای از احکام مختلف می‌باشد. بنابراین، اصل حدیث یکی است و نسبت به مورد حکم تعدد پیدا می کند با این توضیح زیاده نسبت به مورد است و خارج از حساب امام ابی داوود نیستند، استاد می‌افزاید: کتاب سنن ابی داوود چند بار

26- کتاب لباس که شامل است بر چهل و هفت باب و صد و سی و نه حدیث از رقم 4020 تا رقم 4158.

27- کتاب ترجل که شامل است بر بیست و یک باب و پنجاه و پنج حدیث از رقم 4159 تا رقم 4213.

28- کتاب خاتم که شامل است بر هشت باب و بیست و شش حدیث از رقم 4212 تا رقم 4239.

29- کتاب فتن که شامل است بر هفت باب و سی و نه حدیث از رقم 4240 تا رقم 2278.

30- کتاب مهدی که شامل است بر دوازده حدیث از رقم 4279 تا رقم 4290.

31- کتاب ملاحم که شامل است بر هجده باب و شصت حدیث از رقم 4291 تا رقم 4350.

32- کتاب حدود که شامل است بر چهل باب و صد و چهل و سه حدیث از رقم 4351 تا رقم 4493.

33- کتاب دیات که شامل است بر سی و دو باب و صد و دو حدیث از رقم 4494 تا رقم 4595.

34- کتاب سنت که شامل است بر سی و دو باب و صد و هفتاد و هفت حدیث از رقم 3596 تا رقم 4772.

35- کتاب ادب که شامل است بر صد و هشتاد باب و پانصد و دو حدیث از رقم 4773 تا رقم 5274 که طبق آنچه استاد محمد محی الدین گفته آخرین رقم کتاب است.

در هند و مصر به چاپ رسیده و بعضی از شروح آن نیـز در مصـر و هنـد و شـام چـاپ شـده است و نسخه‌هائی که در اختیار او بوده‌اند بدین قرار است:

1- نسخه‌ای که در مطبعۀ کستلیه که در سال 1280 هجری بـه عنایـت اسـتاد شـیخ نصـر مورینی به چاپ رسیده است.

2- نسخۀ مطبوعه در مطبعۀ التازیه لصاحبها عبدالوهاب محمد التازی.

3- نسخۀ مطبوعه در مطبعۀ مجتبائی در شهر دهلی.

4- نسخۀ قطعه‌ای از کتاب که شامل است بر جزء اول از تجزیۀ خطیب بغدادی رحمه الله تا صفحۀ چهل و هشت، جلد اول در این مطبوعه که مذیل است بـه شـرح علامـه ابـی طیـب محمد، شهیر به شمس الحق عظیم آبادی که غایت المقصود در شرح سنن ابی داوود نام دارد و این قطعه در مطبعۀ انصاری در دهلـی بـه چـاپ رسـیده اسـت و بـه غایـت عنایـت و دقـت تصحیح شده است.

5- نسخۀ مطبوعاتی که در ذیل آن شرحی دیگر از علامه ابی طیب محمـد شـمس الحـق که عون المعبود علی سنن ابـی داوود نـام دارد، دیـده مـی‌شـود و ایـن نسـخه علـی الاطـلاق صحیح‌ترین نسخه‌هاست.

آثار علمی او

1- مهمترین آثار علمی او، کتاب «السنن» در حدیث است. خود او می‌گوید: حـدیثی را در کتاب خود نگذاشته ام که اجماع بر ترک او شده باشد، یعنی همۀ احادیث متفـق علیـه را آورده ام و آن کتابی است که هر حدیثی را که از پیغمبر بخواهید، در آن می‌یابید. «السـنن» او در مصر و لکنو هند و با شروح متفرقه چاپ شده. و آن را خود ابی داوود بعد از تألیف بـه امام احمد بن حنبل τ آخرین ائمۀ اربعه رسانیده و مورد تحسین امام واقع شده است.

ذهبی در تذکره الحفاظ گوید: امام ابی داوود گفته است: از پیغمبر ρ پانصد هزار حدیث نوشته‌ام و این سنن که شامل چهار هزار و هشتصد حدیث اسـت از آن انتخـاب کـرده ام، در

تاریخ البدایه والنهایه [1] آمده که ابوحامد امام عزالی در بارۀ کتاب السنن گفته: معرفت السنن در قسمت احادیث نبوی برای مجتهد کافی است.

2- مراسیل که در قاهره چاپ شده است.

3- ناسخ القرآن و منسوخه.

4- دلائل النبوة.

5- اختلاف المصاحف.

آنچه که علامه دهخدا در بارۀ امام ابی داوود در فرهنگ و لغت نامۀ دهخدا آورده عیناً نقل می‌کنیم.

ابوداوود (اوو)

سجستانی، سلیمان بن اشعث ابن اسحاق ابن بشیر ابن شداد ابن عمرو ابن عمر ابن عمران السجستانی الازدی بالولاء. اصل او از سیستان و مولد او به سال دویست و دو (202) بود، وی در اوان صبابۀ نیشابور بود و با فرزندان اسحاق ابن راهویه به یک دبستان سبق می‌خواند، و آنگاه که هنوز سنین عمر او به ده نرسیده بود نزد محمد بن اسلم طوسی استملاء احادیث می‌کرد، سپس به بصره شد و بدانجا اقامت گزید و چند کرّت به بغداد سفر کرد و از روایت حرمین، عراق، خراسان، شام، مصر، بصره و جزیرۀ ابن عمر از جمله احمد بن حنبل، احمد بن صالح، مسلم بن ابراهیم، احمد بن عبید، سلیمان بن حرب و عدۀ بی شمار دیگر اخذ و روایت کرد، و احمد بن حنبل از او روایت نمود. و ابوالفرج ابن جوزی گوید: او در نقل حدیث و علل آن از اکابر ائمه محدثین و علمای آنان است، و مانند کتاب سنن او یکی از صحاح سته اهل سنت و جماعت تصنیفی نیامد، او این کتاب را بر احمد بن حنبل عرضه کرد، وی را پسند آمد و تحسین کرد.

---

(1)- البدایه والنهایه تألیف حافظ عماد الدین ابی الفداء، جزء 11 صفحۀ 55.

یـافعی گویـد: «کـان أبـو داوود رأسـاً فـي الحـديث ورأسـاً فـي الفقـه ذا جلالـةٍ وحرمَـةٍ وصلاحٍ وورعٍ».

و ابراهیم حربی گوید: حدیث در کف ابی داوود چون آهن در دست داوود نبی نرم شـد و او با علم خـویش ورع و تقـوا را جمـع کـرد. و ابـن خلکـان گویـد: «أحد حفاظ الحديث وعلمه وعلله وكان في الدرجة العالية من النسك والصلاح».

و شیخ ابواسحاق شیرازی او را از اصحاب امام حنبل شمرده است و ابـوبکر بـن راشـد در تصبیح المصابیح از ابوداوود حکایت می‌کنـد کـه مـی‌گفـت: از پیـامبر پانصـد هـزار حـدیث نوشتم و چهار هزار و هشتصد حدیث از آن عدۀ کثیر برگزیدم و آن کتاب سنن است مرکب از اخبار صحاح و شبه صحاح و نزدیک به صـحاح و تنهـا چهـار حـدیث از آن دیـن مـرد را پسندید.

یکی از آن چهار قول رسول الله ρ که فرمود: «**الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ**» یعنـی: «تمـام کارهـا بـه نیت (شخص) بستگی دارد».

و دیگر فرمود: «**مِنْ حُسْنِ إِسْلاَمِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لا يَعْنِيهِ**» یعنی: «از زیبایی اسلام فرد، ترک کردن کارهای بیهوده و اعمالی است که برایش فایده‌ای ندارد».

و دیگری فرمود: «**لا يَكُوْنُ الْمُؤمِنُ مُؤمِناً حَتَّى يَرْضى لأخيهِ ما يَرْضى لِنَفْسِهِ**» یعنی مؤمن، مؤمن نبود تا آنگاه که برای دیگران آن پسندد که برای خود می‌پسندد.

و دیگر فرمود: «**الْحَلالَ بَيِّنٌ، وَالْحَرَامَ بَيِّنٌ، وَبَيْنَ ذَلِكَ أُمُورٌ مُشْتَبِهَاتٌ. فَمَنْ تَرَكَ الْشُبَهاتِ نَجي مِنَ الْمُحرماتِ وَمَنْ أخَذَ بالشُّبَهاتِ اِرْتَكَبَ الْمُحَرَّماتِ فَهَلَكَ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُ**» یعنی: روا و حلال پیدا و ناروا و حرام پیدا است، و میان این دو اموری است که حکم آن روشن نیست و متشبه است هرکه از این امور پرهیز جست از نارواها و محرمها ایمن ماند و آن که بدانان یازید در نارواها و حرامها افتاد و از آن سوی که ندانست خود را به ورطۀ هلاک افکند.

ابوبکر گوید که ابوداوود می‌گفت: شهوت خفیه یعنی آز نهان و آز حب و دوستی و ریاست است وقتی در مجلس استملاء دوستی از او اجازه خواست تا با محبرهٔ وی چیزی نویسد، ابوداوود گفت: «مَنْ شَرَعَ في مالِ أخيهِ بالاستئذانِ فَقَدْ اِسْتَوجَبَ بِالحشتمهِ الحِرْمانِ» و در ترجمهٔ او آمده است که سهل بن عبدالله تستری زاهد مشهور که صاحب مقامات و کرامات بود، به زیارت ابوداوود شد، او را گفتند: این سهل است که به زیارت تو آمده است، ابوداوود بر پای خواست و او را اکرام کرد و بنشاند. سهل گفت: مرا به تو حاجتی است. ابوداوود گفت: آن چیست؟ گفت: بگوی با مکان آن حاجت برآورم، ابوداوود بگفت، سهل گفت: خواهم اجازت دهی تا برآن زبان که با وی از رسول الله ρ حدیث کرده‌ای بوسه دهم، ابوداوود زبان بیرون کرد و عبدالله زبان وی ببوسید.

و باز گویند: او در روش و هیبت و منظر و شمائل بر رسول الله ρ مانند بود بدین سیاق: «عن إبراهيم عن علقمة قال: كان عبد الله يشبه بالنبي ρ في هدبه ودله وكان علقمه يشبه بعبد الله وقال جرير بن عبد الحميد: كان إبراهيم يشبه بعلقمة وكان منصور يشبه بإبراهيم وقال غير جرير: كان سفيان يشبه بمنصور وقال عمران ابن أحمد وقال أبو علي القوهستاني: كان وكيع بسفيان وكان أحمد بن حنبل يشبه بوكيع وكان أبو داوود يشبه بأحمد بن حنبل τ».

و ابوداوود به سال دویست و هفتاد و پنج (275) در بصره درگذشت، و عبدالله بن عبدالوهاب هاشمی بر وی نماز کرد، حاجی خلیفه علاوه بر سنن دو کتاب یکی به نام «ناسخ القرآن و منسوخه» و دیگری را به قولی به نام «دلائل النبوة» آورده است.

ابن ندیم کتابی دیگر موسوم به کتاب اختلاف المصاحف از او نام برده و در قاهره کتابی به نام مراسیل منسوب به او طبع شده است.

و سجستان که ابوداوود از آنجاست خراسان ولایت معروف است که به فارسی سیستان نامند و یاقوت در معجم البلدان گوید که ابوالفضل محمد بن طاهر مقدسی گفت که از محمد بن نصر شنیدم که نسبت ابی داود به سجستان یا سجستانه قریه‌ای از بصره است، و این

گفته استوار نیست چه گذشته از این که قاطبۀ حفاظ و ضابطین بر خلاف محمد بن نصر گفته‌اند: هم سبق بودن داوود با اولاد اسحاق بن راهویه به نیشابور و حدیث شنیدن وی در صغر سن از محمد بن اسلم طوسی دو گواه دیگر بر مصداق روایت مشهود است و نسبت ازدی در نام ابی داوود بالولاء است.

فصل چهارم:
امام ترمذی /

نام و نسب:

محمد بن عیسی بن سَوره بن موسی بن ضحّاك سلمی ضریر بوغی ترمذی و اصل او از مرو بوده است. بوغ دهی است از شش فرسخی ترمذ[1]. وی یکی از اصحاب کتب سته و از ائمۀ مقتدی به و از اعلام حفاظ و مشاهیر محدثین است.

کنیه:

ابوعیسی، ابوالحسن.

لقب:

حافظ ترمذی.

تاریخ تولد:

سال 200 (مائتین) یا 209 چنانکه ابن خلکان نوشته است.

محل تولد:

ترمذ.

تاریخ وفات:

شب دوشنبه سیزده رجب سال 279 (تسع وسبعین ومائتین).

---

(1)- وهي مدينة قديمة على طرف نهر بلخ وهو جيحون. دائرة المعارف فريد وجدى جلد دوم صفحۀ 671.

غیاث الدین بن همام الدین حسینی در تاریخ حبیب السیر[1] گوید: شب دوشنبه سیزدهم رجب سنۀ «تسع و سبعین ومائتین» (279) به مدینة الرحال وفات ابوعیسی محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن الضحاک الترمذی الضریر که در سلک جماهیر اهل حدیث انتظام دارد و جامع او داخل صحاح سته است اتفاق افتاد و در تصحیح المصابیح مسطور است که «وأعلی ما وقع له، إسناد حدیث واحد وقع بینه وبین النبي ρ ثلاثة رجال».

محل وفات:

ترمذ. سمعانی گوید: در قریه بوغ فوت کرده است، و تاریخ فوت او را 275 نوشته. در ریحانة الادب دویست و هفتاد و نه در هفتاد سالگی ضبط کرده است. ذهبی[2] در میزان الاعتدال و ملا علی قاری در شرح الشمایل این نظریه را داشته‌اند[3].

در دائرة المعارف مؤسسه انتشارات فرانکلن به سرپرستی غلام حسین مصاحب و الأعلام خیرالدین زرکلی نوشته شده: در آخر عمر از نعمت بینائی چشم پوشیده است، در معجم مطبوعات العربیه و المعربه نوشته شده: امام ابوعیسی بن محمد بن عیسی بن سوره بن طحال سلمی بوغی از اجلۀ حفاظ و محدثین بوده و کتاب او ثالث صحاح سته است و هرکسی این

---

(1)- در تاریخ حبیب السیر جزء سوم از مجلد دوم صفحۀ 282 در مقدمۀ صحیح ترمذی ابواشبال گوید: ابوعیسی محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن ضحاک السلمی البوغی الترمذی الضریر. در البدایه والنهایه در مرتبه سوم گوید: محمد بن عیسی بن سوره بن شداد بن عیسی سُلمی الترمذی الضریر.

(2)- در مقدمه جامع الصحیح ترمذی به قلم ابی الاشبال احمد محمد شاکر در صفحۀ 77 آمده: وقد ذکر الحافظ الذهبي في میزان الاعتدال: أنه مات سنة 279 وکان من أبناء سبعین وقال العلامة الملا علي قاري في شرح الشمایل بعد أن ذکر وفاته سنة 279: «وله سبعون سنة»، وقال الصلاح الصفدي في «نکت الهمیان» وله سنة بضع ومأتین والله أعلم.

(3)- منقول از دائرة المعارف اسلامی احمد السنتاوی.

کتاب در خانۀ او باشد مثل این کـه پیغمبـر در خانـۀ اوسـت و صـحبت مـی‌کنـد[1]. در دائـرة المعارف اسلامی، احمد سنتاوی گوید: اکثر روایت بر نسب او آن اسـت کـه مـا در نسـب او ذکر کرده‌ایم و روایاتی دیگر هست که گویند: محمد بن عیسی بن سوره بن شداد. و محمـد بن عیسی بن یزید بن سکن. و صاحب همین دائرة المعارف این را ضبط کرده است: ابوعیسی محمد بن عیسی ابن سوره ابن شداد ترمذی، منسوب است به ترمذ که در اعلـی مجـرای نهـر جیحون بر مسیر شش فرسخ از بلخ قرار گرفته است.

بعضی گویند: هنگامی که بـه دنیـا آمـد، اکمـه[2] و نابینـا بـود، و بعـد نابینـائی او برطـرف گردید، همین کتاب اضافه می‌کند جز اطلاعات کمی در بارۀ او نداریم و نمی‌دانـیم ترمـذی کجا به دنیا آمده، آیا در قریه بوغ یا شهر ترمذی چشم به جهان گشـوده، سـمعانی گویـد: در تعلیل نسبت او به بوغ یا این که در این قریه بوده است و یا در اینجا سـاکن شـده تـا ایـن کـه فوت کرده است، ملا علی قاری از ترمذی نقل می‌کند که او گفته: جد مـن مـروزی بـود در ایام لیث بن سیار سپس از مرو به ترمذ نقل مکان کرده است.

در مورد وفات او ابوالاشبال احمد شاکر در مقدمۀ سنن ترمذی[3] گوید: در تاریخ وفـات او به طور جزئی و غیر جید اختلاف شده است، سمعانی در الانساب در ماده الترمـذی گفتـه: در دهکدۀ خودش بوغ که یکی از روستاهای ترمذ است در «سنه نیف وسبعین مائتین» فـوت کرده است و در ماده البوغی گفته: در سال 275 در قریۀ بوغ زندگی را بدرود گفته. یـاقوت در قسمت اول از سمعانی تقلید کرده و ابن خلکـان در مـورد دوم از او پیـروی کـرده اسـت، شیخ عابد، سندی به خط خودش بر نسخۀ ترمذی ذکر کرده است که ترمـذی در سـال 209

(1)- کشف الظنون جلد دوم.

(2)- در البدایه والنهایه جزء 11 صفحۀ 66 آمده: «يقال: إنه وُلد أكمه». در مقدمۀ ترمذی ابی الاشبال احمد محمد شاکر در صفحۀ 78 گوید: وقد قيل: إنه ولد أكمه «نقل ذلك الحافظ المزني في التهذيب وابن العماد في الشذرات وغيرهما» وهذا خطأ يرده، ما عرف من ترجمته.

(3)- صفحۀ 91 چاپ مصر.

به دنیا آمده و 68 سال زندگی کرده و در سال 277 فوت کرده است. احمد شاکر می‌افزاید: این نظریه اشتباه است، صواب آن است که حافظ المزنی در التهـذیب از حـافظ ابـی العبـاس جعفر بن محمد بن المعتز المستغفری نقل کرده است که گفته: شب دوشنبه سیزده رجب سال 279 ابوعیسی ترمذی در ترمذ[۱] وفات یافته است، این قسمت مورد اعتمـاد علمـاء و تـاریخ فوت او را در این سال قرار داده‌اند، مستغفری مؤرخ بزرگی بوده به خراسان مسافرت کرده و مدت مدیدی در آنجا اقامت داشته است. چنانکه ترجمهٔ او در الانساب سمعانی صفحهٔ 528 و تذکرة الحفاظ ذهبی (283:3) بر این دلالت دارد.

احمد شاکر باز می‌گوید: با همهٔ آنچه که ذکر شد ترجیح می‌دهـیم کـه ترمـذی در قریـهٔ بوغ[۲] به دنیا آمده و در آنجا هم فوت کرده است، آنان که گفته‌اند: در ترمذ وفـات یافتـه بـه این منظور بوده که در دهکده‌ای «بـوغ» از دهـات ترمـذ کـه تـابع آن بـوده بـه رحمـت حـق پیوسته و مانند این نسبت زیاد است.

محل سکونت:

---

(1)- در مقدمهٔ سنن ترمذی نوشتهٔ احمد شاکر صفحهٔ 78 و 79 آمده: در ضبط کلمهٔ «ترمذ» اختلاف است آنچه که معروف و مشهور است بر زبآن‌ها به کسر تا و میم و سکون را بر وزن «اسمد» می‌باشد، چنانکه صاحب قاموس آن را ضبط کرده است، سمعانی گفته: ترمذ شهری است قدیمی بر طرف نهر بلخ که آن را جیحون گویند، ابن خلکان گفته: از کسی که آنجا را دیده پرسیده‌ام: آیا در ناحیهٔ خوارزم است یا ماوراء النهر؟ جواب داده در شمار ماوراء النهر است از آن طرف.

یاقوت گفته: «مدينة مشهورة من أمهات المدن راكبة على نهر جَيحون من جانبه الشرقي، متصلة العمل بالصغانيان (چغيانيان) ولها قُهندز (كُهَن دِز «دژ قديم») وربض يحيط بها سورٌ وأسواقها مفروشة بالآجر ولهم شرب يجري من الصغانيان لأن جيحون يستقل عن شرب قراهم».

(2)- بوغ به ضم با و سکون واو و غ معجمه: دهکده‌ای از دهات ترمذی است که بین آن‌ها شش فرسخ می‌باشد و محتمل است اهل این قریه باشد که نسب او به این قریه یا شهر آن بوده، زیرا به نظر نمی‌رسد که اهل شهر باشد و به دهات آن منسوب شود.

ترمذ.

شغل شخصی:

کسب و نشر علم، و شغل و درآمد دیگری برای او پیدا نکردم.

نام پدر:

عیسی.

شغل پدر:

نامعلوم.

نام فرزند:

فرزندی برای او نیافتم.

شغل فرزند: ــــــ

درآمد:

نامعلوم.

رابطه با حکومت:

خوب بوده است.

محل تحصیل: ــــــ

استادان و شیوخ او:

در مقدمهٔ سنن ترمذی به قلم احمد شاکر آمده[1]: وی بسیاری از شیوخ را درک کرد و از آن‌ها سماع حدیث نمود و عصر او عصر نهضت علمیهٔ عظیمه در علوم حدیث بود و این نهضت از امام محمد بن ادریس شافعی مطلبی ناصر حدیث سرچشمه گرفته، زیرا او در این باره عموم مردم و اهل عراق و مخصوصاً اهل مصر را تعلیم کرد و معنی احتیاج به سنت و معنی عمل به آن با قرآن را نشان داد و اصول آن را تحدید و تحریر نمود.

و سپس ائمهٔ اصحاب کتب سته که طبقهٔ تالیهٔ عصر شافعی بودند، با این که او را از لحاظ روایت و سماع درک نکردند[2]، ولی اقران، معاصران، مناظران و شاگردان او را درک کرده و در این میان به حد نبوغ و عظمت مقام حدیثی رسیده بودند.

ائمه سته از بسیاری از شیوخ روایت کرده‌اند بعضی از آن‌ها از بعضی شیوخ منفرداً به روایت پرداخته‌اند و بعضی از آن‌ها با بعضی دیگر شریک در روایت بوده‌اند، موافق با گفتهٔ احمد شاکر در دائره المعارف احمد سنتاوی و هیئت مؤلفین آمده: ترمذی بسیاری از قدماء شیوخ را درک کرده و از آنان سماع حدیث را نموده است، او با جمیع اصحاب کتب سته فقط با نه نفر اشتراک روایت داشته است و آن‌ها عبارتند از:

1- محمد بن بشار بُندار متولد 167 متوفی 252 هجری.

2- محمد بن المثنی موسی متولد 167 متوفی 252 هجری.

3- زیاد بن یحیی حسانی متوفی 254 هجری.

4- عباس بن عبدالعظیم عنبری متوفی 246 هجری.

5- ابوسعید الأشج عبدالله بن سعید کندی متوفی 257 هجری.

6- ابوحفص عمرو بن علی الفلاس متولد 160 متوفی 249 هجری.

7- یعقوب بن ابراهیم الدَورَقی متولد 166 متوفی 252 هجری.

---

(1)- صفحهٔ 80.

(2)- زیرا شافعی τ قبلاً زنگی را بدرود گفته بود، مقدمهٔ ترمذی صفحهٔ 80.

8- محمد بن مَعمَر القیسی البحرانی متوفی 256 هجری.

9- نصر بن علی الجَهضَمی متوفی 250 هجری.

ترمذی شیوخ و استادانی قبل از این‌ها را درک کرده و در کتابش از آن‌ها روایت به عمل آورده است، از جمله عبارتند از:

1- عبدالله بن معاویه جُمحَی متوفی 243 که عمر او متجاوز از صد سال بود.

2- علی بن حجر المروزی متوفی به 240[1] که عمر او نود و یک سال بود.

3- قطیبه بن سعید الثقفی ابورجاء متولد 150 و متوفی 240.

4- ابومصعب احمد بن ابی بکر الزهری المدنی متولد 150 متوفی 242.

5- ابراهیم بن عبدالله بن حاتم هروی متولد 178 متوفی 244 هجری.

6- محمد بن ملک بن ابی شوارب متوفی سال 244 هجری.

7- اسماعیل بن موسی فزاری السُدی متوفی به سال 240 هجری.

8- سوید بن نصر بن سوید مروزی متوفی 240 در 91 سالگی.

9- محمد بن ابی معشر نجیح سندی متوفی به سال 244 و قیل در سال 247 در 99 سالگی و 8 روز.

استادان و شیوخ او زیاد بوده‌اند، وی رحمه الله نیز از قتیبه بن سعید و محمد بن اسماعیل بخاری و ابراهیم بن عبدالله هروی و اسماعیل بن موسی سماع و اخذ نموده است.

او در حدیث بر بخاری تفقه کرده و از او علم حدیث را اخذ نموده خریج و تلمیذ و از شاگردان او و به دوام در حضور او بوده و از او پرسیده و استفاده کرده و با او مناظره نموده، و سپس موافق او شده و گاهی به عادت تحقیق و اثبات حق در بحث و مناظره رأی مخالف

---

(1)- در مقدمۀ صحیح ترمذی نوشته: علی بن حجر مروزی متوفی سال 24 که نزدیک به صد سال عمر کرده است و من اصل این قسمت را از دائرة المعارف سنتاوی اخذ کرده ام که فعلاً دسترسی به آن ندارم.

را پسندیده است، امام بخاری شاهد دقت نظر و مقامات علمی او بوده چنانکه عادت کبار شیوخ است که از کوچکتر از خود نیز روایت کرده‌اند، امام بخاری حدیث واحدی را از امام ترمذی روایت کرده است[۱]. و باز در بعضی از شیوخ مانند قتیبه بن سعید و علی بن حجر و ابن بشار و غیره با بخاری شرکت جسته است[۲] و از خراسانیین و حجازیین و عراقیین نیز سماع حدیث کرده است.

نام مدارس:

مدارس و مکاتب و یا مساجد ترمذ و شهرهایی که به آنجا مسافرت کرده است.

نام مساجد:

مساجد شهرهای محل تحصیل او.

مسافرت:

به خراسان و حجاز و عراق در پی کسب علم و سماع مسافرت کرده است[۳].

اجازه از که گرفته:

به وجهی که در قسمت بخاری قبلاً ذکر شد، از استادانی که از آن‌ها سماع حدیث را کرده است.

---

(1)- مقدمۀ صحیح ترمذی به قلم احمد محمد شاکر صفحۀ 83.

(2)- در مقدمۀ صحیح ترمذی به قلم احمد شاکر آمده: ابوعیسی ترمذی به شهرها به گردش پرداخته و از خراسانی‌ها و عراقی‌ها و حجازی‌ها سماع کرده ولی گمان نمی‌کنم به بغداد رفته باشد و الا از سید المحدثین زعیم بغداد امام احمد بن حنبل روایت می‌کرد و یا حافظ ابوبکر خطیب ترجمۀ او را در تاریخ بغداد می‌آورد، صفحۀ 83. نگارنده: می‌گویم: چون به عراق رفته محتملاً به بغداد هم مسافرت کرده است.

(3)- مقدمۀ صحیح ترمذی، به قلم احمد محمد شاکر، صفحۀ 83.

کجا درس می‌داده:

بیشتر در مسجد یا مدرسه و مکتبۀ معمولۀ آن روزگار.

شاگردان نخبۀ او و کسانی که از او روایت کرده‌اند:

محمد بن محبوب مروزی یعنی ابوالعباس محبوبی، محمد بن احمد بـن محبـوب مـروزی محدث و شیخ و رئیس مرو که کتاب جامع الترمذی را از ا و روایت کرده است[1]، احمد بن یوسف نسفی، هیثم بن کلیب شاشی صاحب المسند، مکحول بن فضل، محمد بن محمود بـن عنبر، حماد بن شاکر، عبد بن محمد النسفیون، احمد بـن علـی بـن حسـنویه، امـام بخـاری[2]، محمد بن منذر بن شکر و غیر آن‌ها از او روایت و سماع حدیث کرده‌اند.

آثار علمی و تألیفات او

1- صحیح ترمذی[3] که مهمترین تألیفات او می‌باشد و جامع پنج هزار حـدیث اسـت، او در علم حدیث زبردست بوده و به ملاحظات نقد ممتاز و مواضع خـلاف بـین مـذاهب را در این کتاب بیان کرده است، شرح‌هایی بر این کتاب نوشته‌اند از جمله شـرح «تحفة الأحـوذی» لِلمبارکفوری الهندی متوفی به سال 1353 هجری می‌باشد.

در مقدمۀ صحیح ترمذی[4] آمده: قاضی ابی بکر بن العربی در آغاز شرحی که بر صـحیح ترمذی نوشته و «عارضة الأحوذی» نام داده و فصل نفیسی در مدح کتاب ترمـذی نوشـته و از آن به خوبی توصیف کرده است[1].

---

(1)- مقدمۀ صحیح ترمذی، به قلم احمد محمد شاکر، صفحۀ 83.

(2)- مقدمۀ صحیح ترمذی، به قلم احمد محمد شاکر، صفحۀ 83.

(3)- مقدمۀ صحیح ترمذی صفحۀ 87 آمده: وفي كشف الظنون في الكلام عن «الجامع الصحيح» للترمذي وهو ثالث الكتب الستة في الحديث وقد اشتهر بالنسبة إلى مؤلفِهِ، فيقال: جامع الترمذي ويقال له: السنن أيضاً والأول أكثر.

(4)- مقدمۀ صحیح بخاری به قلم احمد محمد شاکر صفحۀ 89.

امام ترمذی گوید: این کتاب را بر علماء حجاز و عراق و خراسان عرضه کردم به آن راضی بودند، و کسی که کتاب من در خانۀ او باشد مثل این که پیغمبر در خانۀ اوست و صحبت می‌کند[۲].

در شرح تاج الأصول و مقدمۀ ترمذی آمده که امام ترمذی گفته است: این کتاب را بر علماء عراق و خراسان و حجاز نشان دادم به آن راضی بودند و آن را نیکو و مستحسن دانستند: مَنْ كانَ في بيته هذا الكتاب فكأنما في بيته نبيٌ يتكلم[۳].

کسی که این کتاب (صحیح ترمذی) در خانۀ او باشد مثل این که پیغمبری در خانۀ اوست، و حرف می‌زند، این کتاب در مصر و قاهره و هند چاپ شده و برآن شرح‌ها نوشته‌اند.

2- العلل: نصف این کتاب را در سمرقند تألیف کرده و در عید اضحی سال 270 آن را به پایان رسانده است[۴].

3- الشمائل المحمدیه: که در کلکته و اسلامبول و فاس و دهلی چاپ شده است، و محمد بن قاسم جسوس شرحی به نام الفوائد الجليلية البهية على الشمائلِ المحمدية بر الشمائل او نوشته و هردو در قاهره به چاپ رسیده‌اند.

---

(1)- از جمله گفته: وفيه أربعة عشر علماً وذلك أقرب إلى العمل وأسلم: أسند وصحح وضعف وعدد الطرق وجرح وعدل واسمي وأكنى ووصل وقطع وأوضح المعمول به والمتروك وبين اختلاف العلماء في الرد والقبول لآثاره، وذكر اختلافهم في تأويله، وكل علم من هذا العلوم أصل في بابه، وفرد في نصابه. صفحۀ 90.

(2)- در شرح تاج الاصول صفحۀ 15 اینطور از امام ترمذی منقول است: مَنْ كانَ في بيته هذا الكتاب فكأنما في بيته نبيٌ يتكلم.

(3)- در مقدمۀ صحیح ترمذی به قلم احمد شاکر آمده: ابوعلی منصور بن عبدالله خالدی از ترمذی نقل کرده که در شأن کتابش (الجامع) گفته: صنفت هذا الكتاب فعرضته على علماء الحجاز والعراق والخراسان فرضوا به، ومَنْ كانَ في بيته هذا الكتاب فكأنما في بيته نبيٌ يتكلم. صفحۀ 88.

(4)- البدایه والنهایه جزء 11 صفحۀ 67.

4- کتاب التاریخ: کتاب التاریخ را در فهرست ابن ندیم یافتم در معجم المؤلفین عمر رضا کحاله آمده از تصانیف او است:

الجامع الصحیح، والشمائل في شمائل النبي ρ والعلل في الحدیث.

5- رساله‌ای در خلاف و جدل (الجرح والتعدیل)، و تاریخ حافظ عمادالدین ابی الفداء در تاریخ البدایه والنهایه[1] گوید: او مصنفات مشهوره ای دارد از قبیل: الجامع، الشمائل، أسماء الصحابه وغیر ذلک.

6- الزهد.

7- الأسماء والکنی. وغیر ذلک.

ابن حبان در کتاب الثقات گوید: ابوعیسی از کسانی بود که جمع کرد و حفظ کرد و مذاکره نمود، عمر رضا کحاله گوید: او محدث و حافظ و فقیه و مؤرخ بود. علامه طاش کبری زاده در کتاب مفتاح السعاده گوید: او یکی از اعلام علماء حفاظ بود و در فقه ید صالحی داشت، حدیث را از جماعتی از ائمه اخذ نمود و به درجۀ صدر اول از مشایخ رسید[۲].

ابوسعید ادریسی گوید: ابوعیسی در حفظ، ضرب المثل بود[۳]. حاکم گوید: از عمر بن علک شنیدم گفت: «مات البخاري فَلَم یَخلف بخراسان مثل أبي عیسی» در علم و حفظ

(1)- جزء 11 صفحۀ 66 البدایه والنهایه.

(2)- مقدمۀ صحیح ترمذی به قلم احمد شاکر صفحۀ 86.

(3)- ادریسی گفته: شنیدم از ابی بکر محمد بن احمد بن حرث مروزی فقیه که می‌گفت: از احمد بن عبدالله ابی داوود مروزی شنیدم می‌گفت: از ابی عیسی محمد بن عیسی حافظ شنیدم که می‌گفت: در راه مکه بودم و دو جزء را از احادیث یکی از مشایخ نوشتم و آن شیخ به نزدیکی ما عبور کرد و پرسیدم، گفتند: فلان شیخ است. پیش او رفتم و گمان کردم دو جزئی که از او نوشته‌ام همراه دارم و دو جزء را در محل گذاشته بودم، فکر کردم همان دو جزء او می‌باشند هنگامی که به حضور او رسیدم از او پرسیدم و به من جواب داد، چون نگاه به دو جزء کردم دیدم سفید هستند و عوضی برداشته‌ام تعجب کردم، سپس شیخ

و ورع و زهد، و او اینقدر از خوف خدا گریست تا این که بینایی را از دست داد و چندسال به ضریری باقی ماند رحمه الله تعالی.

در حفظ آن احادیث را بر من قرائت می‌نمود، و مرا نگاه می‌کرد و دید دو جزئی که در دستم می‌باشد سفید هستند بعد گفت: از من خجالت نمی‌کشید، گفتم: نه و قصهٔ خویش را برایش بیان کردم و گفتم: همهٔ آن احادیث را حفظ دارم. گفت: بخوان، پس همهٔ آنچه برایم خوانده بود مرتب برایش خواندم باور نکرد و گفت: قبلاً آن را حفظ کرده‌ای، پس گفتم: احادیثی غیر از این برای من بخوان، سپس چهل حدیث از غرائب حدیث را برای من خواند، بعد گفت: پس این‌ها را بخوان، و من همهٔ ان را آن طوری که تقریر کرده بود از اول تا آخر برایش بازگو کردم و حتی از یک حرف هم خطا نکرده بودم، پس گفت: من مثل شما را ندیده ام. مقدمهٔ صحیح ترمذی صفحهٔ 85. در پاورقی نوشته، در الانساب و التهذیب و تذکرة الحفاظ این حکایت نیز آمده است.

فصل پنجم:
امام نسائی /

اسم و نسب:

احمد بن علی بن شعیب بن علی بن سنان بن دینار ابن بحر نسائی که یکی از اصحاب کتب سته است، نسائی منسوب است به «نساء» که شهری است از شهرهای خراسان[1]، عده‌ای از رجال برجسته و نامدار واعیان علم و ادب از این شهر ظهور کرده‌اند، بین نسا و سرخس دو روز و بین مرو پنج روز و ابیورد یک روز نیشابور شش یا هفت روز است.

وجه تسمیه نساء به این جهت است که فاتحین مسلمین هنگامی که وارد خاک خراسان شدند قصد شهر نساء را کردند این خبر به اهل آنجا رسید همه فرار کردند و به غیر از زنان کسی به جا نماند و چون مسلمین وارد شدند، به غیر از زنان کسی را ندیدند، سپس گفتند: این‌ها نساء هستند و با زن‌ها مقاتله نتوان کرد، ما این‌ها را بگذاریم تا مردهای‌شان باز گردند و به همین جهت این شهر به نساء معروف شد که امام نسائی منسوب به آن است.

در تاریخ حبیب السیر آمده[2]: در سنۀ ثلاث وثلاثمأة، ابوعبدالرحمان احمد بن شعیب النسائی که یکی از صحاح سته مصنف او است به عالم آخرت رحلت نمود، در تصبیح المصابیح مسطور است که نسائی اول کتابی مبسوط در علم حدیث تألیف کرده آن را سنن کبری نام نهاد و بعد از اتمام آن نسخه، روزی بعضی از امراء از او پرسیدند که جمیع احادیثی که در این کتاب نوشته‌ای صحیح است، جواب داد: نه، گفتند که پس برای ما کتابی در

---

(1)- ونسبته إلى نساء به فتح النون وفتح السين المهملة وبعدها همزه وهي مدينة بخراسان خرج منها جماعة من الأعيان، ابن خلكان صفحۀ 60 جلد اول چاپ مصر به اهتمام محمد محیی الدین عبدالحیمد.

(2)- تألیف غیاث الدین بن همام الدین حسینی جزء سوم جلد دوم صفحۀ 290.

سلك تحریر منتظم گردان که احادیث بـه تمـام صـحیح باشـد آنگـاه صـحاحی را کـه حـالا مشهور است تصنیف نمود، موسوم به «مجتبی» گردانید، و غـرض علمـاء هرگـاه نویسـند کـه «رواه النسائی أو أخرجهٔ النسائی» حدیثی است که در مجتبـی مکتـوب اسـت. و در بعضـی از نسخ به نظر درآمده که نوبتی نسائی به دمشق رسید بعضی از متعصبان آن بلده نـزد او مجتمـع گشته و التماس نمودند که حدیثی در باب فضل حضرت معایه τ برای ما روایت کن، نسـائی گفت: آیا حضرت معاویه τ با سر به سـرهم راضـی نیسـت و آن مـردم از شـنیدن ایـن سـخن خشمناك شده، نسائی را ایذاء نمودند، وفات نسائی در وقتی که از مصر به دمشق می‌رفت در بلدهٔ رمله اتفاق افتاد.

کنیه:

ابوعبدالرحمان.

لقب:

حافظ، شیخ الاسلام، قاضی و به نسائی شهرت دارد.

تاریخ تولد:

215 (خمس عشرة ومائتین) وقیل: 214. در معجم البلدان یاقوت حموی گویـد: در بـارهٔ تاریخ تولدش از او سؤال کردند، گفت: امکان دارد 215 باشد.

محل تولد:

نسی خراسان[1].

تاریخ وفات:

(1)- ابن خلکان گوید: رأیتُ بخطي مسوداتي أن مولده بنساء.

روز دو شنبه سیزدۀ صفر یا شعبان سال 303 هجری فوت کرده است، در حالی که 88 یا 89 سال داشته است.

دارقطنی گوید: هنگامی که مورد امتحان عقیده در دمشق قرار گرفت و رنج و آزار دید، گفت: مرا به سوی مکه حمل کنید او را به مکه بردند، در حالی که بیمار و علیل بود در آنجا فوت کرد و در بین صفا و مروه دفن گردید. ابن نویس و ابوجعفر طحاوی گویند: او در فلسطین در ماه صفر این سال فوت کرده است.

او رحمه الله اهل زهد و جهد و اتقان و فقه بود، روزها یک در میان روزه داشت، روزی روزه می‌گرفت و روزی افطار می‌کرد، حافظ ابوقاسم معروف به ابن عساکر گوید: چهار زن داشته و به همه رسید و تقسیمات شرعی را در بین آن‌ها اجرا کرده است.

دارقطنی گوید: «اُمْتُحِنَ بِدمشق فأَدْرَكَ الشهادةَ».

محل وفات:

مکه حرسها الله تعالی و قیل: در رمله از خاک فلسطین فوت کرده است، ولی ارجح آن است که در مکه فوت کرده و در بین صفا و مروه دفن گردیده است[1].

محل سکونت:

بیشتر مصر که در محلۀ زقاق القنادیل ساکن و اقامت داشته است.

شغل:

قضاوت و وعظ و تبلیغ و نشر علم. از او در بارۀ لحنی که در حدیث است سؤال کردند، گفت: اگر چیزی باشد که عرب به آن ناطق است با این که لغت غیر قریش هم باشد تغییر

(1)- در تاریخ البدایه والنهایه جزء (11) صفحۀ 124 آمده در مکه که شهری از فلسطین بود فوت کرد و بیت المقدس دفن گردید با این عبارت «مات ابوعبدالرحمن النسائی بالرملة مدینة الفلسطین و دفن به بیت المقدس.

داده نمی‌شود، چونکه پیغمبر ρ با مردم به کلام و محاورۀ آن‌ها صحبت می‌کرد و اگر در لغت عرب آن لحن نبود رسول خدا ρ در این مورد به لحن سخن نمی‌گفت.

نام پدر:

علی.

شغل فرزند:

نامعلوم.

نام فرزند:

فرزندی برای او نیافتم.

شغل فرزند:

درآمد:

نامعلوم.

رابطه با حکومت:

رابطۀ او با حکومت وقت خوب بوده است و مخصوصاً مورد احترام امیر رمله بوده است، و کتاب مجتبی را به دستور او از السنن الکبری اختصار کرده است، در شذرات الذهب آمده: با امیر مصر به غزا رفت و او با شهامت و شجاعت توصیف می‌شد، و باز می‌گوید: وكان رئيساً نبيلاً حسن البزة كبير القدرة له أربع زوجات يقسم لهن ولا يخلو من سرية لنهمته في التمتع ومع ذلك كان يصوم صوم داود ويتهجد. قال ابن مظفر: الحافظ سمعتهم بمصر يصفون اجتهاد النسائي في العبادة بالليل والنهار وأنه خرج إلى الغزو مع أمير فوصف في شهامته وإقامته السنن في فداء المسلمين واحترازه عن مجالس الأمير.

در تذکرة الحفاظ الذهبی آمده: كان مليح الوجه ظاهر الدم مع كبر السن يوثر لباس البرود[1] النبوية والخضر ويكثر الاستمتاع، له أربع زوجات يقسم لهن ولا يخلو مع ذلك من سرية وكان يكثر أكل الديك الكبار تشترى له وتسمن وتخصى.

او قوی العارض، مستقیم الحجة، واضح البرهان بود، و قوهٔ جسمیه را با قوهٔ عقلیه جمع می‌کرد.

ابوعلی نیشابوری گوید: از ائمهٔ حدیث چهار نفر را در وطن خود و در سفرهای خود دیده ام: نسائی در مصر، عبدان در اهواز، محمد بن اسحاق و ابراهیم بن ابی طالب در نیشابور. حاکم گوید: نسائی افقه مشایخ اهل مصر در عصر خود، و اعرف آن‌ها بود در صحیح و سقیم از آثار و رجال.

وی به نزد قتیبه مسافرت کرد در سال دویست و سی در سن پانزده سالگی و گفته یک سال و دو ماه در نزد او بودم.

دارقطنی گوید: ابوعبدالرحمان نسائی در عصر خود مقدم است بر هر کسی که با این علم ذکر می‌شود، در تذکرهٔ الحفاظ نوشته شده او با پادشاهی که به غزا رفته بود از مجلس او پرهیز می‌کرد، و انبساط در مأکل داشت و از خوردن شبهات احتیاط می‌نمود و بر این روش بود تا این که در دمشق به وسیلهٔ خوارج شهید گردید.

محل تحصیل:

شهرهای مصر، شام، دمشق، نیشاپور، خراسان و غیره.

استادان و شیوخ او:

احمد بن نصر نیشابوری و ابی شعیب موسی، قتیبه بن سعید، اسحاق بن ابراهیم بن حبیب بن شهید، اسحاق بن شاهین، اسحاق بن منصور الکوسج، اسحاق بن موسی انصاری، ابراهیم

(1)- البرود كحل تبرد به العين، ثوب برود ماله زبر البرود وثوب مخطط جمع برود.

بن سعید جوهری، ابراهیم بن یعقوب جوزجانی، احمد بن بکار بن ابی میمونه، عیسی بن حماد، عیسی بن رغنه، حسن بن محمد زعفرانی، اسحاق بن راهویه، هشام بن عمار، محمد بن نصر المروزی، اباکریب، سوید بن نصرالشاه، سلیمان بن اشعث[1]، حارث بن مسکینی، محمود بن غیلان، محمد بن بشار، علی ابن حجر، علی بن خشرم، مجاهد بن موسی، احمد بن عبده و غیره بوده‌اند[2].

نام مدارس:

مدارس یا مکاتیب و مساجد شهرهای آن روزگار مورد درس‌خواندن و درس‌دادن او بوده است.

نام مساجد:

مساجد شهرهائی که به آنجا رفته است.

مسافرت:

در پی کسب علم و حدیث به عده‌ای از شهرها از جمله مصر و شام و نیشابور و خراسان مسافرت کرده است و به دمشق[3] رفت و از آنجا از هشام بن عمار و دحیم و جماعت دیگری روایت حدیث نمود و جماعتی از حفاظ و شیوخ مانند عبدالله ابن الامام احمد در طرسوس و ابوبشر دولابی با او اجتماع می‌کردند.

اجازه از که گرفته:

از استادانی که از آن‌ها سماع حدیث کرده است.

---

(1)- امام ابی داوود سلیمان بن اشعث سجستانی.

(2)- در البدایه و النهایه جزء 11 صفحهٔ 123 آمده: مشایخی که مشافهةً از آن‌ها روایت کرده در کتاب التکمیل ذکر کرده‌ایم و شرح حال او را نیز در آنجا نوشته‌ایم.

(3)- در سال 302 البدایه والنهایه جزء 11 صفحهٔ 124.

کجا درس می‌داده است:

اغلب مسجد، گاهی در خانه و مدرسه‌ها و مکتب‌های معموله.

ورع و امانت او

او رحمه الله دارای غایت پرهیز و ورع تقوی و شایستگی بود، در بین او و استادش حرث بن مسکین دلرنجی و خشونتی پیدا شد که در مجلس او خود را ظاهر نمی‌کرد و در هنگام تدریس و تحدیث استاد حاضر می‌شد و مخفیانه در گوشه‌ای که صدای او را بشنود و استاد بر او اطلاع پیدا نکند می‌نشست و از او سماع حدیث می‌کرد. وی به جهت ورع و شایستگی اگر از این استاد چیزی را روایت می‌کرد، می‌گفت: «**هكذا قُرِئَ عَلَيْهِ وَأَنَا أَسْمَعُ**» و نمی‌گفت در روایت از او: حدثنا یا أخبرنا، همچنانکه در روایت دیگر از سایر مشایخ این را می‌گفت.

مکانت علمیهٔ او

وی رحمه الله یکی از ائمهٔ حافظین و اعلام دین بود، رکنی از ارکان حدیث حاذق و متفنن و پهلودار و در علم به اقصی درجه آن رسید، ممارسهٔ مشکلات و معضلات نمود، قائد علم گردید، بر اهل عصر سیادت یافت و بر علماء آن غلبه پیدا کرد و او عمده و قدوهٔ آن‌ها بود، مکانت او در بین اصحاب حدیث وعالمین به جرح و تعدیل در بین علماء معتبر بود، حاکم گوید: بیشتر از یک دفعه از ابی الحسن دارقطنی شنیدم که می‌گفت: ابوعبدالرحمان امام نسائی بر هر کس که به علم حدیث و به جرح و روّات و تعدیل آن‌ها در زمان او یاد شود تقدم دارد.

ابوسعید عبدالرحمان بن احمد بن یونس صاحب تاریخ مصر گوید: نسائی امام در حدیث ثقهٔ ثابت و حافظ بود، به مصر قدم گذاشت و زمان درازی در آن اقامت کرد و خزانه‌های پوشیدهٔ علمی خود را در آن ظاهر نمود و پرده را از روی رموز خفیات خود برداشت، آتش او علماء را برافروخت به درجه‌ای منقاد او شدند و در نزد آن‌ها به منزلهٔ بلندی نائل گردید و

در مقامات علمی آن سهیم آن‌ها شد، در البدایه والنهایه آمده: ائمۀ حدیث به فضل و تقدم او در این شأن گواهی دادند. «وقد ولي الحكم بمدينة حمص».

سُنَنُهُ الكُبرى

تاج سبکی از شیخ خود حافظ ذهبی و پدرش امام سبکی نقل می‌کند: امام ابی عبدالرحمان نسائی احفظ از امام مسلم بود و سنن او بعد از صحیحین از هر سنن دیگری کمتر حدیث ضعیف دارد، و بعضی از شیوخ او گویند: در اسلام مانند مصنفۀ او تصنیفی وضع نشده است، و آن اشرف همۀ مصنفات است.

ابن منده و ابن سبکی و ابوعلی نیسابوری و ابواحمد بن عدی و خطیب و دارقطنی گویند: «**كُلُّ ما في سننِ النسائي صحيح غير تساهل صريحٍ**» حافظ ابوعلی می‌گوید[1]: برای نسائی شرطی است که شدیدتر است از شرط مسلم و به همین جهت بعضی از علمای مغاربه او را بر بخاری ترجیح می‌دهند، وی رحمه الله شافعی‌مذهب بود، و مناسکی برای حج بر مذهب امام شافعی τ دارد.

سید جمال الدین گوید: امام نسائی در اول امر کتابی تصنیف کرد که سنن الکبری نام داشت و آن کتابی جلیل، ضخیم الحجم و قطور بود و مانند آن در جمع طرق حدیث و بیان مخرج آن کتابی نوشته نشده بود.

شاگردان نخبۀ او:

از فقها و محدثین ابوبکر احمد بن محمد معروف به ابن سنی، حسن ابن رشیق عسکری بوده‌اند، و احمد بن عمیر بن جوصا، محمد بن جعفر بن تلاس، ابوالقاسم بن ابی العقب، ابوالمیمون بن راشد، ابوالحسن بن خذلم، ابوبشر الدولابی که از اقران او بود، ابوعلی حسین بن علی حافظ نیاموزی الطبرانی، ابوسعید اعرابی، ابوجعفر طحاوی، ابوعلی حسین بن محمد

(1)- البدایه و النهایه جزء 11 صفحۀ 123.

نیشابوری، حمزة الکنانی، حسن بن خضر السیوطی، ابوالقاسم الطبرانی، محمد بن معاویه بن احمد اندلسی، محمد بن عبدالله حیویه، محمد بن هارون بن شعیب، ابراهیم بن محمد بن صالح بن سنان، ابوبکر احمد بن اسحاق السنی الحافظ و غیره از او روایت کرده‌اند.

آثار علمی او:

1- السنن الکبری که تکرار زیاد دارد، هنگامی که کتاب «السنن الکبری» را تألیف کرد، آن را تقدیم امیر رمله نمود، گفت: ای ابا عبدالرحمان، آیا همهٔ آن صحیح است؟ جواب داد: صحیح و غیر صحیح هم دارد، امیر گفت: صحیح آن را برای ما جدا و جمع کن، امام هم تمام احادیث صحیحه را جمع نمود و آن را «مجتبی» نام داد که اکنون در دست می‌باشد و از صحاح ستهٔ مشهوره است.

2- الخصائص فی فضل علی بن ابی طالب τ که در قاهره چاپ شده است.

3- کتاب الضعفاء والمتروکین من رواة الحدیث که در هند به چاپ رسیده است.

4- کتاب المجتبی فی مختصر السنن الکبری، یا السنن الصغری که مسمی به مجتبی النسائی است، و شیخ سیوطی شرحی را به عنوان زهر الربی برآن نگاشته است، ابن اثیر گوید: هرگاه محدثین بگویند رواه النسائی مراد آن‌ها روایت از مجتبی نسائی است نه السنن الکبری و مجتبی نسائی یکی از کتب سته است و هرگاه روات بگویند: اصول خمسه یا کتب خمسه منظور آن‌ها بخاری و مسلم و سنن ابی داوود و جامع ترمذی و مجتبی نسائی است.

5- مسند علی.

6- مسند مالک.

7- فضائل صحابه ψ.

8- مناسک حج: بر مذهب امام شافعی τ و غیر ذلک.

خیرالدین زرکلی در قاموس الاعلام گوید: در شهرها به جولان پرداخت و در مصر متوطن شد و اقامت گزید «ثم خرج حاجاً فمات بمکة، له السنن الصغری والسنن

الکبری في الحدیث؛ والصغری من الکتب الستة وله خصائص علي ومسند علی ومسند مالك وغیر ذلك».

ذهبی در تذکرة الحفاظ نقل می‌کند که امام نسائی گفته: به دمشق رفتم منحرف از علی زیاد بود، کتاب الخصائص را تصنیف کردم شاید خداوند آن‌ها را هدایت کند، سپس کتاب فضائل الصحابه را تألیف کرد.

در البدایه و النهایه[1] آمده که دارقطنی گفته: افقه مشایخ مصر در عصر خود بود، و در تشخیص آثار صحیح از سقیم اعرف آن‌ها بود، و اعرف آن‌ها بود در تاریخ و رجال، هنگامی که به این پایه رسید مورد حسد قرار گرفت[2] و به رمله رفت.

در مقدمۀ سنن نسائی طبع مصر آمده: چون به دمشق رفت اصحاب حضرت معاویه τ در شام در بارۀ تفضیل حضرت معاویه τ بر حضرت علی τ سؤال کردند: گفت: آیا حضرت معاویه τ سر به سر راضی نیست که در ردیف حضرت علی τ قرار گیرد تا این که بر او هم فضیلت داشته باشد.

---

(1)- جزء 11 صفحۀ 124.

(2)- «وکان خروجه من مصر في ثنتین وثلثمائة (302)». البدایه والنهایه صفحۀ 124.

فصل ششم:
امام ابن ماجه /

نام و نسب:

محمد بن یزید بن ماجه الربعی بالولاء القزوینی، ربعی منسوب به ربیعه است که عده‌ای از قبایل می‌باشد. و قزوینی منسوب به قزوین که شهری از شهرها ایـران[1] اسـت کـه عـده‌ای از علماء برجسته از آن برخاسته‌اند و این شهر مشهور بوده به باب الجنة.

محمد بن یزید مشهور به ابن ماجه یکی از ائمهٔ رجال حدیث و اعلام حفاظ در قرن سـوم هجری بود، او از کبار محدثین و صاحب کتاب ششم از صحاح سته است که به نام سنن ابـن ماجه معروف می‌باشد.

فرید وجدی در دائرة العمارف خود گوید: او امـام در حـدیث بـود و بـه علـوم حـدیث و مایتعلق به آن عارف و آشنا بود، به عراق، بصره، کوفه، بغداد، مکه، شام، مصر و ری ارتحـال و مسافرت نمود و حدیث را نوشت، او را است تفسیر قرآنکریم و تاریخ جید و کتـاب او در حدیث یکی از صحاح ستهٔ مشهوره است.

مؤلف کتاب حبیب السیر می‌نویسد: در سنهٔ ثلاث وسبعین ومـائتین ابـن ماجـه کـه مؤلـف یکی از صحاح سته است به عالم آخرت پیوست، و هو ابوعبدالله محمد بـن یزیـد قزوینـی. و چنانچه در تصحیح المصابیح سمت تصریح پذیرفته. ماجه لقب پدرش یزید است، و ابن ماجه در سنهٔ خمسٍ ومائتین متولد شد و چون به سن رشد رسـید در تحصـیل علـم حـدیث متوجـه اقطار آفاق گشته و در آن مساعی باب جمیله به تقـدیم رسـانید و او را اسـتماع احـادیثی کـه

---

(1)- ابن خلکان گوید: «هذه النسبة إلی قزوین هي من أشهر مدن عراق العجم» جلد سوم صفحهٔ 408 چاپ مصر. به هرحال، قزوین شهری است از شهرهای ایران، شاید قدیم این قسمت را عراق عجم دانسته باشند.

میان او و حضرت رسالت ρ سه کس واسطه اند میسر شد و به عرف محدثین آن احادیث را احادیث ثلاثیه گویند.

کنیه:

ابوعبدالله، ابن ماجه.

لقب:

حافظ، ماجه، ابن القزوینی.

تاریخ تولد:

209 (تسع ومائتین).

محل تولد:

قزوین.

تاریخ وفات:

سال[1] 273 هجری قمری در روز دوشنبه در 64 سالگی فوت کرد، و در روز سه شنبه هشت روز به رمضان باقی مانده دفن گردید. فرید وجدی در دائرة المعارف خود گوید: در سال 273 فوت کرد و برادرش ابوبکر بر او نماز خواند و دو برادرش ابوبکر و عبدالله و پسرش عبدالله متولی دفن او بودند[2].

(1)- ابن خلکان.

(2)- موافق با تاریخ البدایه والنهایه جزء 11 صفحهٔ 52 از جمله گوید: روز دوشنبه فوت کرد و سه شنبه هشت روز از رمضان مانده به سال 273 در سن 64 سالگی دفن گردید، ابوبکر برادرش بر او نماز خواند و ابوبکر با برادر دیگرش عبدالله و عبدالله پسر محمد بن یزید (امام ابن ماجه) متولی دفن او بودند. رحمه الله.

محل وفات:

در تذکره‌ها محل وفات او را ننوشته‌اند، اما به قرائن و از مفاد عبارت به نظر می‌رسد که در قزوین محل سکونت او فوت کرده باشد، والله اعلم.

محل سکونت:

قزوین و شهرهائی که به آنجا مسافرت کرده است.

شغل:

کسب و نشر علم.

نام پدر:

یزید بن ماجه.

شغل پدر:

نامعلوم.

نام فرزند:

عبدالله.

شغل فرزند: ________

درآمد:

نامعلوم.

رابطه با حکومت:

بی‌طرف و خوب بوده است.

محل تحصیل:

شهرهای عراق (بغداد، بصره، کوفه) و بلاد عرب، حجاز، مکه، شام، مصر، ری و شهرهائی که به آنجا مسافرت کرده است.

استادان و شیوخ او:

استادان و شیوخی که از آن‌ها استماع حدیث کرده: در دمشق: هشام بن عمار، دحیم، عباس بن ولید خلال، عبدالله بن احمد بن بشر بن ذکوان، محمد بن خالد، عباس بن عثمان، عثمان بن اسماعیل بن عمران ذهلی، هشام بن خالد و احمد بن ابی الحواری بوده‌اند.

در مصر: اباطاهر بن سرح، محمد بن رویح و یونس بن عبدالاعلی.

در حمص: محمد بن مصفی، هشام بن عبدالملك الیزنی و عمرو و یحیی دو پسر عثمان.

در عراق: ابوبکر بن ابی شیبه، احمد بن عبده، اسماعیل بن ابی موسی فزاری، اباخیثمه، زهیر بن حرب، سوید بن سعید، عبدالله بن معاویه خجمی و غیره.

ذهبی گوید: ابوعبدالله محمد بن یزید قزوینی، ابن ماجه ربعی صاحب السنن و التفسیر و التاریخ، و محدث آن دیار، در سال 209 به دنیا آمد و از محمد بن عبدالله بن نمیر، جباره بن مغلس، ابراهیم بن المنذر الخزامی، عبدالله بن معاویه، هشام بن عمار، محمد بن رمح، داوود بن رشید و طبقات آن‌ها روایت کرده است.

در شذرات الذهب آمده: از ابی بکر بن شیبه و یزید بن عبدالله سماع حدیث کرده است. ابن خلکان گوید: او در حدیث امام بود و به علوم آن و آنچه به آن علم تعلق داشت عارف بود. به عراق، کوفه، بصره، بغداد، مکه، شام، مصر و ری برای کتابت حدیث مسافرت کرد و او صاحب تفسیر القرآن الکریم و تاریخ ملیح می‌باشد، کتاب او در حدیث یکی از صحاح سته است.

نام مدارس:

مدارس و مساجد و مکاتب معمولهٔ محل تحصیل او در آن روزگار.

نام مساجد:

مساجد شهرهائی که محل تحصیل او بوده‌اند.

مسافرت:

به بصره، کوفه، بغداد، شهرهای عراق، مکه، بلاد عرب، شام، خراسان، مصر و ری جهت مسافرت حدیث مسافرت نموده و طلب حدیث و کسب تحصیل کرده و از اکابر مشایخ وقت به استماع احادیث شریفهٔ نبوی پرداخته است.

در البدایه[1] آمده که به عراقین و مصر و شام مسافرت و ارتحال کرده است و می‌نویسد: ابویعلی خلیل بن عبدالله خلیلی قزوینی گفته[2]: ابوعبدالله بن محمد بن یزید بن ماجه شناخته می‌شود که مولی ربیعه بوده و بعضی از مشایخ او را ذکر کرده که ما ترجمهٔ آن‌ها را در کتاب «التکمیل»[3] آورده ایم.

از که اجازه گرفته:

به وجوهی که در بحث بخاری گذشت نزد استادانی که از آن‌ها استماع حدیث کرده است.

کجا درس می‌داده است:

بیشتر مسجد و یا خانه و مدرسه‌ها و مکتب‌های معموله.

شاگردان نخبهٔ او و آنان که از او روایت کرده‌اند:

ابوحسن علی بن ابراهیم بن سلمه قطان، ابوعمرو احمد بن محمد بن ابراهیم ابن حکیم، ابوطیب ابن روح بغدادی، محمد بن عیسی الابهری و سلیمان بن یزید قزوینی. در کتاب

(1)- جزء 11 صفحهٔ 52.

(2)- در کتاب علوم الحدیث.

(3)- تألیف حافظ ابن کثیر صاحب البدایه و النهایه.

البدایه و النهایه آمده: کبار قدما از او روایت کرده‌اند، از جمله ابن سیبویه، محمد بـن عیسـی صفار، اسحاق بن محمد، علی بن ابراهیم بن سلمه القطان، جدی احمد بن ابراهیم، سلیمان بن یزید و غیره. (به نقل از ابویعلی خلیل بن عبدالله خلیلی قزوینی)[1].

آثال علمی او:

1- کتاب «السنن» که ششم صحاح سته است، و اولین کسـی کـه ایـن کتـاب را سـادس صحاح سته قرار داد ابوالفضل ابن طاهر مقدسی بود، و سپس حافظ عبدالغنی مقدسـی اسـت، و بر این کتاب شیخ جلال الدین سیوطی شرح لطیفی را نوشته که مصباح الزجاجه نام دارد و ابوالحسن محمد بن عبدالهادی سندی متوفی سال 1138 هجـری حاشـیه و تعلیقـاتی بـر ایـن شرح نگاشته است و در دهلی و قاهره چاپ شده است.

ابن ماجه رحمه الله گوید: این نسخه یعنی «السنن» را به ابی زرعه رازی نشـان دادم، نگـاه در آن کرد و گفت: گمان می‌کنم اگر این نسخه در دسترس مردم قرار گیـرد، سـایر جوامـع تعطیل می‌شوند، یعنی با وجود این کتاب مردم از جوامع دیگر مستغنی می‌گردند.

2- تفسیر قرآن که تفسیر ابن ماجه معروف است.

3- تاریخ ابن ماجه[2] از عصر صحابه تا عصر خودش.

4- تاریخ قزوین.

علامه دهخدا در لغت نامه گوید: وی را در تفسیر و تاریخ ید طولانی بود، علاوه بر سـنن او را تفسیری است و نیز کتابی در تاریخ و نیز در تاریخ قزوین دارد.

استاد محمد فؤاد عبدالباقی در خاتمۀ طبع سنن ابـن ماجـه گویـد: ابـویعلی خلیلـی گویـد: «**وعدد كتبه اثنان وثلاثون كتاباً**». ابوالحسن صاحب ابن ماجه گفته: در سنن هزار و پانصد بـاب

(1)- البدایه و النهایه جزء 1 صفحۀ 52.

(2)- در البدایه و النهایه جلد 11 صفحۀ 52 آمده «ولا بن ماجه تفسير حافل وتاريخ كامل من لدن الصحابة إلى عصره».

است و چهار هزار حدیث در آن جمع می‌باشد، حافظ عماد الـدین ابـی الفـداء ابـن کثیـر در تاریخ البدایه و النهایه گوید: کتاب سنن مشتمل است بر سی و دو کتاب و هزار و پانصد باب و چهار هزار حدیث «کُلُّها جیدٌ إلا الْیَسیر».

کتاب او بر علم و عمل و تبحر و اطلاع و اتباع او بر کتاب خدا و سنت رسول در اصول و فروع دلالت دارد، وی رحمه الله اهل حفظ و ورع و شرع و اتقان و زهد و عرفان بود، بعضی در بارهٔ او گفته‌اند:

اِبـــنُ یزیـــد ماجَـــه الْقَزوینـــي
راو جَـــلا عَـــوارِفَ الْفُنـــون

در تهذیب التهذیب ابن حجر آمده که این اشخاص از او روایت کرده‌اند: علی بـن سـعید بن عبدالله الغدانی، ابراهیم بن دینار الجرشی الهمدانی، احمد بـن ابـراهیم القزوینـی جـد ابـی یعلی خلیلی، ابوطیب احمد بن روح المشعرانی، اسحاق بن محمد القزوینی، جعفر بن ادریس، حسین بن علی بن برانیا، سلیمان بن یزید قزوینی، محمد بن عیسی الصفار، ابوالحسن علی بـن ابراهیم بن سلمه قزوینی حافظ، ابوعمر، احمد بن محمد بن حکیم المدنی الاصبهانی و غیره.

امام رافعی در تاریخ قزوین در ترجمه آن آورده است: وی محمد بن یزید است، و ماجـه لقب یزید می‌باشد و در مرثیه او محمد بن اسد القزوینی ابیـاتی را گفتـه اسـت کـه مطلـع آن چنین شروع می‌شود:

لَقَـــدْ أوهـــی دعـــائم عـــرش علـــمٍ
وضَعْضَـــعَ رکنَـــهُ فَقَـــدُ ابـــن ماجـــه

و یحیی بن زکریا الطرایفی او را مرثیه گفته است، چنانکه گوید:

أَیـــا قبـــرَ ابـــن ماجـــه غشـــت قطـــرا
مســـــــاءً بالغـــــــداة وبِالْعَشِـــــــيٍّ

رافعی می‌افزاید: آنان که مشهور هستند به روایت «السنن»: ابوالحسن قطان، سلیمان بن یزید، ابوجعفر محمد بن عیسی، ابوبکر و حامد الابهری است و از آن‌هائی که روایت از او کرده‌اند سعدون و ابراهیم بن دینار می‌باشند.

استاد محمد فؤاد عبدالباقی در خاتمهٔ طبع سنن ابن ماجه گوید: جملهٔ احادیث سنن ابن ماجه 4341 می‌باشد، از این احادیث 3002 حدیث را کتب خمسهٔ دیگر همهٔ آنان یا بعضی از آنان اخراج و نقل کرده‌اند، و بقیهٔ احادیث که عدد آن‌ها 1339 حدیث است در کتب خمسه نیست و زائد برآنهاست در بیان زواید گفته می‌شود: از این احادیث زائد 428 حدیث، رجال آن ثقه و صحیحه الاسناد است.

199 حدیث حسنة الاسناد است.

613 حدیث ضعیفة الاسناد است.

99 حدیث واهیة الاسناد یا منکره یا مکذوبه است.

و این کتابی که در بین و دفتین آن 3002 حدیث متفق علیه آمده، این احادیث را اصحاب کتب خمسه در کتاب‌های خود آورده‌اند، مع الوصف ابن ماجه این احادیث رااز طرقی غیر از طرق آن‌ها روایت می‌کند. همین تأییدیه، قوهٔ فوق قوهٔ آن را برای احادیث می‌بخشد.

سپس امام ابن ماجه با اعداد فوق 428 حدیث صحیحه الاسناد که رجال آن ثقه می‌باشند، اضافه می‌کند و 199 حدیث حسنهٔ الاسناد می‌آورد، و این کتاب دارای همین مزیت و مزایای دیگری است.

در دائرة المعارف بطرس بستانی نوشته: «وله تفسير القرآن وتاريخ مليح وكتابه في الحديث أحد الصحاح الستة وتاريخ قزوين وكتابه السنن المنسوب إليه» یعنی او را است تفسیر قرآن و تاریخی ملیح و تاریخ قزوین و کتاب السنن که به سنن ابن ماجه معروف است و کتاب او در حدیث یکی از صحاح سته است.

امام ابن ماجه از بزرگان و مشاهیر علوم حدیث و تفسیر و تاریخ می باشد، اهل زهد و ورع و حفظ و اتقان، خوش‌بیان و شیرین‌زبان، روشن‌دل و پاک‌روان بود.

رَحِمِهُ اللهُ تَعَالَى مَعَ اَلْأَئمَةِ الْـخَمْسَةِ الْباقيَةِ وَجَمِيْعِ الْـمُحدِّثينَ وَالـمُؤْمنينَ وَإِيَّانَا بِالْـخَيْرِ وَالسَّعادَةِ. وَصَلىَ اللهُ عَلَى سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَوْلاَدِهِ وَأَزْواجِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتباعِهِ وَأَتْبَاعِ أَتْبَاعِهِ إِلى يَومِ الدِّينِ.

تهران، ملا محی الدین صالحی 26 / 9 / 1348

بخش سوم:
خاتمه

در خاتمه در بارۀ ترجمۀ احوال عده‌ای از اصحاب دیگر مشهور حدیث که نام آن‌ها در بسیاری از کتاب‌های فقهی، دینی، حدیثی، شرعی، تفسیری و غیره به چشم می‌خورد، به طور اختصار به بحث می‌پردازیم.

حافظ ابوبکر بن خزیمه

محمد بن اسحاق بن خزیمۀ نیشابوری در سال 222 متولد شد و از اسحاق بن راهویه، محمد بن ابان مستملی، احمد بن منیع و بشر بن معاذ سماع حدیث کرده است.

شیخان خارج از صحیحین از او روایت کرده‌اند، و هکذا احمد بن مبارك و ابوعلی نیشابوری نیز از او روایت کرده‌اند، وی رحمه الله در سال 311 زندگی را بدرود گفت و «کتاب الصحیح» او در صدر کتاب‌های صحاح قرار گرفته است.

امام دارمی

ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام (یا مهران) بن عبدالصمد در سمرقند به دنیا آمد، در خراسان و بلاد شام و عراق و مصر و حجاز طلب حدیث نمود، از شاگردان او مسلم، ابوداوود، ترمذی و نسائی بوده‌اند، از مصنفات او «التفسیر» و «المسند»یا «الجامع الصحیح» می‌باشد که در هند چاپ شده است.

او از اکابر علماء و محدثین است و سنن نبویه را در شهر خود انتشار داد، و در سال 255 هجری قمری در هفتاد و پنج سالگی در مرو وفات یافت و در همانجا دفن گردید، محمد بن اسماعیل بخاری از شنیدن خبر وفات او بسیار متألم شد و گریست و این شعر را خواند:

إن عشت تفجع بالأحبة كلهم
وفن أنفسك لا أبالك أفجع

دارمی احمد

احمد بن سعید بن صربن بن سلیمان، سرخسی المولد، نیشابوری المنشأ، دارمی القبیلۀ ابوجعفر الکنیه: از مشاهیر فقهاء و محدثین اسلامی است و دارای حافظۀ قوی بوده است و

برای استماع حدیث به سیر و سیاحت پرداخته و از نصر بن شمعیل و علی بـن حسـین واقـد و مشایخ دیگر استماع حدیث نموده و در بغداد به روایت حدیث سرگرم بوده است و مسـلم و بخاری از او روایت کرده‌اند، و عاقبت به نیشابور رفت و در سال 203 بدیار دیگر شتافت.

حافظ ابوحاتم ابن حبان

محمد بن حبان بستی شافعی از اصحاب حدیث می‌باشد، و او از ابی عبـدالرحمن نسـائی، عمر بن موسی بن مجاشع، ابایعلی موصلی، ابابکر بن خزیمـه و جمـاعتی دیگـر از خراسـان و مصر سماع حدیث کرده است.

حاکم، ابوالحسن محمد بن احمد زوزنی و محمد بن احمد بن منصور بوتـانی از او سـماع حدیث کرده‌اند، و در مسند قضا زمانی بر سمرقند به سر برده است، حاکم گوید: ابن حبان از اوعیۀ علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ بوده است، وی از عقلاء رجال بوده و به شـهرهای نیشابور و بخارا مسافرت کرده اسـت و در بسـت سجسـتان متولـد گردیـد و سـپس بـه سـوی وطنش سجستان مراجعه نموده و در آنجا در سال 354 فوت کرده است، کتـاب الصـحیح او که مسمی به «تقاسیم و انـواع» است در علـم حـدیث مشـهور مـی‌باشـد، امیـر عـلاء الـدین فارسی متوفی سال 739 آن را بـر نظـام مسـانید ترتیـب داده و آن را «الاحسـان فـي تقريـب صحيح ابن حبان» نام داده است.

حافظ بزاز

ابوبکر احمد بن عمر بصـری حـافظ صـاحب «مسند كبير» از علمـای درجـه اول عـالم اسلام است، در زهد و تقوا او را قرین امام احمد شمرده‌اند، و در سال 292 هجـری در شـهر رمله زندگی را بدرود گفت.

حافظ ابوعبدالله حاکم

محمد بن عبدالله الضبی النیشابوری معروف به ابن البیع، از ائمۀ حدیث و حفـاظ بـوده، در سال 321 هجری به دنیا آمد و به شهرهای عراق، حجاز، خراسان، ماوراء النهر و ری در پـی کسب علم مسافرت کرد، از ابی عباس اصم، محمـد بـن عبـدالله بـن صـفار و ابـی عمـرو بـن سماك روایت کرده است، و دارقطنی، ابوذر هروی، ابـویعلی خلیلـی و ابـوبکر بیهقـی از او روایت نموده‌اند، از تألیفـات مهـم او کتـاب «المستدرک علـی الصـحیحن» اسـت، وی در سال 405 در نیشابور وفات کرده است.

طبرانی، ابوالقاسم

سلیمان بن ایوب بن مطیر لخمی در سال 260 هجری در طبریۀ شام متولد شده و به مسند الدنیا شهرت دارد، وی از مشاهیر محدثین و حفاظ عالم اسـلام در عصـر خـود بـود و در پـی کسب تحصیل به شهرهای عراق و حجاز و مصر و بلاد و جزیره مسافرت نمود، و سـی و سـه سال (33) به سیر و سیاحت پرداخت، و از بیشـتر از هـزار تـن از مشـایخ، حـدیث را اسـتماع نمود، سی سال بر روی حصیر خفت و به جمع و حفظ احادیث و اخبار شاغل و به تصنیف و تـألیف پرداخــت، مهمتــرین و مشــهورترین تألیفــات او «المعجـم الصـغیر»، «المعجـم الأوسط»، «المعجم الكبیـر» است. وی سرانجام در اصـفهان تـوطن اختیـار کـرد و ابـونعیم اصفهانی و جمعی دیگر از مشایخ حدیث از او روایـت کـرده‌انـد، طبرانـی در روز شـنبه 28 ذیقعده یا شوال سال 360 هجری در صد سالگی در همانجا وفات یافت و بـه خـاك سـپرده شد، و ابونعیم اصفهانی صاحب کتاب «الترغیب» بر او نماز خواند.

حافظ ابونعیم اصفهانی

ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی جامع بین حدیث و فقه و تصوف بـود، و از لحـاظ قـوه حافظه در میان شیوخ عصـر خـود نظیـر نداشـت، وی در سـال 336 متولـد و در یکشـنبه 21 محرم سال 430 فـوت نمـود، بعضـی از تألیفـات او عبارتنـد از: «حلیـة الأولیـاء»، «معجم

الصحابة» که حافظ ابـن کثیـر در البدایـه و النهایـه گفتـه: «وهو عندی بخطـه»، «دلائل النبوة» و کتابی در «طب نبوی» و «تاریخ اصفهان» و غیره.

امام ابوزرعۀ رازی

ابوزرعۀ عبیدالله بن عبدالکریم قرشی مولاهم الرازی، حافظ از اعلام ائمۀ محدثین است، و به جهت کسب علم و حدیث به شهرها مسافرت کـرد و از ابـی‌نعیم و قعنبـی سـماع حـدیث نمود، ابوحاتم گوید: بعد از او از لحاظ علم و فقه و صیانت و صـدق کسـی نخواهـد آمـد، و کسی را در شرق و غرب نمی‌شناسم که در این شأن مثل او باشد، اسحاق بـن راهویـه گویـد: هر حدیثی که ابوزرعه در حفظ نداشته باشد اصلی نـدارد. محمـد بـن مسـلم[1] گویـد: مـن و ابوحاتم در هنگام احتضار ابوزرعه آنجا بودیم، دیدیم او در حـال نـزع اسـت، بـه ابـی حـاتم گفتم: من از ابی زرعه حیا می‌کنم که شهادت را بر زبان او تلقین کنم، امـا بیـا تـا مـا حـدیث شهادت را به یاد او بیندازیم، شاید که آن را بشنود و شهادت به یادش آید. شـروع کـردیم و گفتم: «**حَدَّثَني**» محمد بن بشار سلسلۀ حدیث تا به معاذ بن جبل رسیدم، او گفت: «**قَالَ رَسُولُ اللّهِ** ρ: **مَنْ كَانَ آخِرَ كَلامِهِ لا إِلَهَ إِلا اللّه**». چون به «**إلا اللّه**» رسـید قبـل از ایـن کـه بـه «**دَخَلَ الجَنَّة**» برسد، جان را به جان آفرین تسلیم کرد و داخل جنت شد -إن شـاءالله-، او رحمـه الله در سال 264 درگذشت[2].

وی از افراد برجستۀ دهر از لحاظ حفظ و ذکاء و دین و اخلاص و علـم و عمـل و فقیـه و وارع و زاهد و عابد و متواضع و خاشع بود.

از شیوخ او حرمله و ابوحفص فلاس و جماعـت دیگـری و مسـلم و ابـن خالـه‌اش حـافظ ابوحاتم و ترمذی و ابن ماجه و نسائی و ابن ابی داوود و ابوعوانه و سـعید بـن عمـرو بردغـی، ابن ابی حاتم، محمد بن حسین قطان و غیره از او اخذ و روایت کرده‌اند.

---

(1)- محمد بن مسلم و ابوحاتم و ابوزرعه هر سه رازی (ری) هستند.

(2)- شذرات الذهب.

در تذکرة الحفاظ ذهبی آمده که بخاری گفته است: از عبدالله بن احمد بن حنبـل شـنیدم که می‌گفت: ابازرعه بر ما وارد شد، پدرم به من گفـت: «یـا بُنَّـي! قد اعتضـتُ عَنْ نـوافِلِي بمذاكرة هذا الشيخ» ای پسرم! به جای نمازهای نافله‌ام به مذاکره با این شیخ اکتفا کـردم. در البدایه و النهایه آمده: هرگاه با امام احمد بن حنبل اجتماع می‌کرد، امـام احمـد بـر نمازهـای مکتوبه اقتصار می‌کرد و تنها نمازهای واجـب را مـی‌خوانـد و اکتفـا بـه مـذاکرهٔ او نمازهـای مندوبه را انجام نمی‌داد.

ابوحاتم رازی

محمد بن ادریس بن المنذر بن داوود بن مهران حنظلی رازی کـه یکـی از ائمـهٔ حفـاظ و عارف به علل حدیث و جرح و تعدیل بود، در پی کسب علـم و حـدیث بـه اقطـار و امصـار رفت و از شیوخ عصر اخذ و سماع نمود، و خلق کثیری از جمله ربیع بن سلیمان و یونس بـن عبدالأعلا که از او هم بزرگتر بوده‌اند اخذ و روایت کرده‌اند و به بغداد رفت و از اهل بغـداد ابراهیم حربی و ابن ابی دنیا و محاملی و غیره از او به اخذ و روایت پرداخته‌اند.

وی رحمه الله قرین و پسر خالهٔ ابی زرعه و در سال 195 هجری قمری متولد و در شـعبان سال 277 زندگی را بدرود گفت. گویند: وی گفته: هرکسی یک حـدیث صـحیح بیـاورد و در پیش من نباشد یک درهم به او می‌دهم، با ایـن وجـود کسـی نتوانسـته حـدیث صـحیحی بیاورد و آن حدیث در حفظ ابی حاتم نباشد.

حافظ ابوبکر بیهقی

احمد بن حسن بیهقی شافعی در سال 384 به دنیا آمد و در سال 458 در خسروجرد قریهٔ بیهق زندگی را بدرود گفت. در رجال المنجد نوشته: در خسروجرد به دنیا آمد و در نیشـابور فوت نمود.

از حاکم و ابی الحسین علوی روایت حدیث کرده، در بغداد از هلال حضار سمع نمـود و در مکه و کوفه نیز سماع حدیث را کرده است، ابوالقاسم زاهر بن طاهر و غیـره از او روایـت کرده‌اند.

وی رحمه الله کثیر التصنیف بود و مؤلفات او به هزار جزء رسـیده اسـت، زاهـد و وارع و قانع و به کم در دنیا راضی بود، اولین کسی که نصوص امام شافعی را جمع نمود او بود، امام الحرمین گوید: کسی منت بر شافعی ندارد الا این که شافعی بر او منت دارد، لکـن بیهقـی را منتی است بر شافعی به جهت تصانیف او و نصرت و رواج‌دادن به مذهب شافعی.

کتاب «السنن الکبری والصغری» در علم حدیث از مؤلفـات او اسـت کـه بـه ترتیـب مختصر مزنی ترتیب داده شده‌انـد، سـنن الکبـری مسـتوعب و جـامع احادیـث اسـت، وی در مؤلفات خود ملتزم شده است حدیثی که بداند موضوع است نیاورد، امام سبکی گوید: کسی مانند الکبری از لحاظ تهذیب و ترتیب وجود تصنیف نکرده است.

امام دارقطنی

علی بن عمر بن احمد بن مهدی بغدادی دارقطنی شافعی مکنـی بــ «ابـی الحسـن»، فقیـه، حـافظ، محـدث، فاضـل، رجـالی و از اکـابر محـدثین و فقهـای شـافعیه اسـت، وی در محلـهٔ دارقطن[1] که طایفه‌ای اسـت در بغـداد «حـی فـی بغـداد» متولـد شـد و در طلـب حـدیث بـه شهرهای بصره و کوفه و واسط و شام و مصر مسافرت کرد و کوشـش و جـد و جهـد و نقـد فراوانی در راه کسب حدیث نمود.

از مؤلفات او «کتاب السنن» است که به «سنن دارقطنـی» معروف اسـت و در هنـد بـه چاپ رسـیده، و نیـز از تألیفـات او «المختلف والمؤتلف» مـی‌باشـد، او رحمـه الله از شـیخ ابوالقاسم بغوی و جمعی دیگر از مشایخ روایت کرده و در مذهب شـافعی تفقـه نمـوده و در

(1)- محلة كبيرة في بغداد. طبقات الفقهاء.

علم حدیث مسلّم تمام اهل عصر خود و از ائمهٔ حدیث، و در فقه و تفسیر و شعر و علوم ادبیه و معرفت حال روات و موارد اختلافات فقهاء دستی توانا داشته است.

ابوبکر برقانی و ابوطیب طبری و حافظ ابونعیم صاحب حلیة الأولیاء و غیره از او روایت کرده‌اند، و اکثر دواوین عربی از جمله دیوان سید حمیری را از بر داشته است و او در دوم یا هشتم ذیقعده یا دوم ذیحجه سال 385 در بغداد وفات یافت و در جوار قبر «معروف کرخی» مدفون گردید.

بغوی، ابوالقاسم

حافظ عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز مُکنی به ابوالقاسم از محدثین بزرگ عالم اسلام و در عهد خود محدث عراق بود، از احمد بن خلیل و ابن المدینی و مشایخ مسلم و بخاری و مشایخ بسیار دیگر روایت کرده و اخذ علم و حدیث نموده است، عمری دراز کرده به حدی که مرجع استفادهٔ آباء و اولاد بلکه اجداد و احفاد بوده. کتاب «السنن علی مذاهب الفقهاء» و کتاب «المسند» و کتاب «المعجم الصغیر» و کتاب «المعجم الکبیر فی الصحابة» تألیفات او است و در سال 317 هجری قمری در یکصد و سه یا چهارسالگی در شب عید فطر در بغداد زندگی را بدرود گفته است.

حافظ شهرزوری

حافظ ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن عبید بن جهینهٔ شهرزوری از بزرگان حدیث و ائمهٔ اثر و اجلهٔ علماء بوده است، چنانکه ذهبی گوید: تا سال 320 زنده بوده است، از ابوزرعهٔ رازی، حسن بن محمد زعفرانی، عمر بن عبدالله اودی، محمد بن عبدالرحمن مقری و طبقات آن‌ها روایت کرده است.

مرجع روایت اهل ری و قزوین بوده، احمد بن علی بـن حسـین رازی، ابـوبکر بـن یحیـی فقیه، علی بن احمد قزوینی، احمد بن حسین قزوینی، احمد بن عمـر بـن شـجاع و غیـره از او روایت حدیث کرده‌اند.

حافظ ابوالقاسم ابن عساکر

علی بن ابی محمد حسن بن هبة الله بن حسین معروف به ابن عساکر دمشقی ملقب به ثقـة الدین از اعیان فقهاء شافعیه و در علم حدیث مهارت خدادادی داشت و در پی کسب علـم و حدیث به شهرها و اطراف و اکناف رفت در بغداد از پانصد نفر از اصحاب برمکی و تنـوخی و جوهری سماع حدیث کرد و به شـهرهای خراسـان و دمشـق و نیشـابور و جبـال و اصـفهان مسافرت نمود و کتاب‌های مهمی را تصنیف کرد و تاریخ کبیـر را بـرای دمشـق را در هشـت مجلد نوشت.

وی رحمه الله در اول محـرم سـال 299 (**تسع وتسعین وأربعمائة**) در دمشـق تولـد یافـت و دوشنبه بیست و یکم رجب سال 571 در همانجا فوت کرد، و در کنار پدرش در مقـابر بـاب الصغیر در دمشق دفن گردید و شیخ قطب الدین نیشابوری بـر او نمـاز خوانـد در حـالتی کـه سلطان صلاح الدین ایوبی کُردی در هنگام نماز بر او حاضر بود.

ابن صلاح عثمان

ابن صلاح عثمان بن عبدالرحمن بن عثمان بن موسی بن ابی نصر نصری اربلی کُردی شهرزوری[1] شرخانی دمشقی حافظ شافعی مکنی به ابی عمر و ملقب به تقی الدین و معروف به ابن صلاح که پدرش[2] لقب صلاح الدین داشته، از اکابر فقهای شافعیه و از اساتید قاضی ابن خلکان بوده است، وی فقیهی بوده مفسر، محدث، رجالی، ادیب، لغوی و علاوه بر علوم دینیه در لغت و ادبیات و بسیاری از علوم متداولۀ دیگر، نیز حظی وافر داشته، بعضی از آثار او عبارتند از:

الفتاوی:

که به فتاوای ابن صلاح معروف و بعضی از شاگردانش آن را جمع و تدوین کرده‌اند.

فوائد الرحله:

و آن حاوی قواعد قواعد غریبه از علوم متنوعه می‌باشد که در رحلت و مسافرت خراسان تحصیل کرده.

علوم الحدیث:

که از مهمترین تألیفات در این موضوع می‌باشد و به انحاء مختلفه محل توجه اکابر، و به مقدمۀ ابن صلاح نیز موسوم و در مصر و هند چاپ شده است.

---

(1)- یاقوت حموی در معجم البلدان گوید: شهرزور در اقلیم چهارم است، طول آن هفتاد درجه و یک سوم و عرض آن سی و هفت درجه و نصف ربع است و آن کورۀ واسعی است در جبال بین اربل و همدان که زور بن ضحاک آن را احداث کرده است که می‌گویند: «شهرزور» و اهل این نواحی همه کرد هستند.

(2)- در البدایه و النهایه آمده: پدرش مدرس مدرسۀ اسدیه بود در حلب که واقف آن اسدالدین شیرکوه ابن شاذی بود.

ولادت او در قریهٔ شرخان از قریه‌های شهرزور و از مضافات اربل، در سال پانصد و هفتاد و هفت (577) هجری بوده و وفاتش در سال ششصد و چهل و سه یا شش هجری در دمشق اتفاق افتاد و در مقابر صوفیه مدفون گردید[1].

امام نووی /

یحیی بن شرف الدین بن بری بن حسن بن حسین بن محمد بن جمعهٔ دمشقی حورانی نووی البلده، ابوزکریا الکنیه، شافعی المذهب، محی الدین اللقب، از مشاهیر و مدققین علماء و محدثین بزرگ اسلام که حافظ حدیث و به تمامی انواع آن بصیر و بسیار مدقق بوده و در ترویج فقه شافعی اهتمام تمام به کار برده است، و همواره لباس سفید در بر و عمامهٔ سنجابی به سر و اوقاتش تنها در وظایف علمیه مصروف بوده و در شبانه روز یک دفعه در شب صرف غذا کرده و یک مرتبه نیز در وقت سحر آب خوردی و در مذاکرات علمیه و دینیه با تمام وقار و سکینه بودی. از تألیفات او است:

1- الأذكار المنتخبة من كلام سيد الأبرار.

2- الأربعون في الأحاديث النبوية: که چهل حدیث نبوی صحیح در اصول و فروع دین بوده و از صحیح بخاری و صحیح مسلم و غیره اقتباس شده.

3- التبيان فی آداب حملة القرآن.

4- التقريب والتيسير لمعرفة سنن البشير النذير.

5- تهذيب الاسماء، در رجال.

6- روضة الطالبين و عمدة المفتين، در فقه شافعی.

7- رياض الصالحين، من کلام سید المرسلین.

8- مقاصد النووی، در توحید و عبادت تصوف.

---

(1)- نقل از ریحانة الادب.

9- المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن حجاج.

10- منهاج الطالبین و عمدة المفتین. و غیر این‌ها که تماماً در مصر و قاهره و غوطا و مکه چاپ شده‌اند.

وفاتش در سال ششصد و هفتاد و ششم یا هفتم هجری قمری در مولد خود «نوی»[1] دمشق در چهل و پنج یا شش سالگی واقع شد[2].

الحافظ ضیاء الدین مقدسی

محمد بن عبدالواحد مقدسی سعدی صالحی صاحب کتاب المختاره در سال 569 به دنیا آمد و از دمشقیین، بغدادیین، اصفهانیین، نیشابوریین و هرویین سماع حدیث کرد و از بیشتر از پانصد از پانصد شیخ نوشته دارد و از تضعیف و تصحیح و تلیین و جرح و تعدیل سعی جمیل را مذبول داشته است.

عمر بن الحاجب شاگرد او می‌گوید: «**شیخنا أبو عبد الله شیخ وقتِهِ ونسیج وحده علماً حِفظاً وثقةً وديناً مِنَ العلماء الربانيين وكان شديدَة التحري في الروايةِ مجتهداً في العبادةِ**» ابن نقطه و ابن بخارا و برزلی و عمران بن احاجب الکُردی از او روایت کرده‌اند، در انواع علوم تألیفات زیادی دارد مهمترین آن‌ها در علم حدیث «**المختار مِمّا ليسَ في الصحيحين أو أحدهما**» است که نود جزء از آن را نوشته، ولی تأکمیل نکرده است، وی رحمه الله در سال 643 فوت نمود.

ابوالبرکات المجد ابن تیمیه

مجدالدین عبدالسلام بن عبدالله الحرانی معروف به ابن تیمیه الکبیر أو الجد، وی جد ابی العباس احمد بن عبدالحلیم معروف به ابن تیمیه شیخ ابن القیم است، وی در سال 590 به دنیا

---

(1)- «نوی» دهی بوده است در دمشق.

(2)- نقل از ریحانة الأدب.

آمد و در سال 652 از دنیا رفت. از احمد بن سکینه و ابن طبرزد و یوسف بن کامل سماع حدیث نمود و میاطی و امین الدین بن شقیر و محمد البزاز از او نقل حدیث کرده‌اند.

وی فقیه و مقرء و محدث بود، ابن ماکل گفته: فقه برای شیخ مجد نرم شد، همچنان که آهن برای داوودυ نرم گردید، او در حجاز و عراق و شام و شهر خود حران کسب حدیث کرد و مصنف و مدرس و ناظر در علوم معقول و منقول بود، مهمترین تألیفات او کتاب «اَلْمنتقى مِن أحاديثِ الأحكام» است و آن کتابی است مشهور، امام شوکانی متوفی سال 1250 در نیل الاوطار شرحی برآن نوشته است.

حافظ ابن حجر عسقلانی

احمد شهاب الدین ابوالفضل بن کنانی عسقلانی مصری، امیرالمؤمنین فی الحدیث، در سال 773 در مصر متولد و در سال 852 در همانجا زندگی را بدرود گفت، و در زادگاه خود نشأت و پرورش یافت و محل اقامت و منزل او نیز در همانجا بود.

در طلب علم و حدیث به شهرهای بیت المقدس، دمشق، یمن، مصر و مکه مسافرت کرد و از سراج بلقینی، حافظ ابن ملقن، حافظ عراقی ونور هیثمی سماع علم و حدیث کرد..

شاگردانش سخاوی و علماء مصر و غیر از او روایت کرده‌اند و در خانقاه خود در بیبرس مدت بیست سال املاء علم و حدیث می‌کرد و قاضی قضات شافعی در مصر بود، سپس به تصنیف و تألیف پرداخت و اولین تألیفات او «تعليق التعليق» است که تعلیقات بخاری را در آن وصل کرده است و باز «بلوغ المرام بأدلة الأحكام» از مؤلفات او است و کتاب «فتح الباری بشرح البخاری» او از بهترین شروح بخاری می‌باشد.

النور الهیثمی

علی نورالدین بن ابی بکر بن سلیمان هیثمی شافعی در سال 735 به دنیا آمد و در سال 807 هجری از دنیا رفت، در رحلات و مسافرت‌ها به حج و غیره ملازم شیخ خود شیخ زین الدین عراقی بود و با دختر شیخ خود ازدواج کرد و با او استخراج حدیث می‌نمود، و اکثر

تصانیف شیخ زین عراقی را در خدمت او بر او خواند و حافظ ابن حجر عسقلانی بر نور هیثمی قرائت نمود و در پیش او درس خواند، وی در علم حدیث تصنیفات بسیاری دارد و مهمترین آن‌ها «مجمع الزواید و منبع الفوائد» است که زواید معاجم ثلاثهٔ طبرانی و مسند امام احمد و مسند البزار و مسند ابی یعلی را با حذف اسانید در آن جمع کرده است.

حافظ سراج بلقینی

سراج الدین ابوحفص عبدالرحمن عمر بن رسلان بن نصیر بن صالح بن عبدالخالق بن عبدالحق الکنانی القاهری الشافعی العسقلانی الاصل بلقینی. محدث فقیه اصولی، مجتهد بیانی و نحوی، مفسر و متکلم و ناظم بود و در شعبان سال 722 در بلقینه از بلاد غربیهٔ مصر به دنیا آمد و در قاهره نشأت یافت و در سال 740 به حج رفت و رهسپار دمشق گردید و متولی قضا شد و بعد از مرگ اسنوی در مالکیهٔ قاهره به تدریس پرداخت و در ذیقعدهٔ سال 805 هجری در قاهره زندگی را بدرود گفت.

از تصانیف او: ترجمان شعب الإیمان، حاشیه بر کشاف زمخشری، حواشی بر مهمات روضه در فروع فقه شافعی، العرف الشذی علی جامع الترمذی فی الحدیث، زهر الربا فی فنون المعان والبیان والبدیع و کتاب التدریب فی الفقه علی مذهب الإمام الشافعی و غیره می‌باشند.

الحافظ السخاوی

محمد ابوالخیر ابوعبدالله بن عبدالرحمن ملقب به شمس الدین سخاوی الاصل القاهری المولد و النشأة، الشافعی المذهب الحافظ النساب، المؤرخ در سال 831 در قاره متولد شد، ملازم شیخ خود احمد بن حجر عسقلانی بود و علوم او را به ارث برد و اکثر تصانیف او را از او سماع و اخذ کرد و در حدود بیشتر از چهار صد نفر اخذ حدیث کرده است، و در طلب علم به شهرهای حجاز و حلب حماة و بعلبک و دمشق مسافرت کرد، در علم حدیث و تاریخ به درجهٔ ریاست و کمال رسید و مرجع علماء و اهل تخصیص بود، علماء جرح و تعدیل و

نقد الرجال در امامت او نزاع نکرده‌اند، از العلم البلقینی والشرف المناوی و ابی بکر قلقشندی روایت کرده است.

شیوخ و شاگردان او مانند: فخر دیمی و شرف عبدالحق سنباطی و بهاء علقمی از او روایت کرده‌اند و قبل از این که سن او به بیست سال برسد شروع به تألیف و تدیون نمود، مهمترین و زیباترین مؤلفات او در علم حدیث: «المقاصد الحسنة في بيان كثير من الأحاديث المشتهرة على الألسنة» است که در مصر چاپ شده. وی رحمه الله در سال 902 فوت کرد و در بقیع در جوار مرقد امام مالك دفن گردید.

حافظ شیخ جلال الدین السیوطی

عبدالرحمان ابوالفضل جلال الدین بن ابی بکر خضیری سیوطی شافعی در سنهٔ 849 در قاره به دنیا آمد، در کودکی پدر را از دست داد، و قرآن را حفظ کرد، در حالی که هشت سال داشت. از جلال الدین محلی و زین عقبی و تقی شمنی و کافیجی و غیره اخذ علم و حدیث کرده است.

علقمی و داوودی و غیره از او اخذ کرده‌اند. شیخ سیوطی از رجال علوم و فنون بود و در هر فنی تألیف دارد و به کثرت تألیفات مشهور است، مؤلفاتش در حال حیات او در آفاق و اقطار جهان شهرت پیدا کرد، اهل تحقیق و اتقان و زهد و عرفان و اعلم زمان خود در علم حدیث و فنون آن از لحاظ رجال و اسناد و استنباط بود، و در افتاء و تدریس مرجع خاص و عام و سمت تدریس و افتاء را داشت. تألیفات او در فقه و حدیث و لغت و نحو تاریخ و اجزاء حدیث به حد وفور رسید.

هنگامی که سن او به چهل رسید تجرد و انقطاع را به جهت عبادت اختیار کرد و از تدریس و افتاء دست کشید و در روضه اقامت را اختیار کرد تا این که در سال 911 زندگی را بدرود گفت. تألیفات او را تا پانصد نوشته‌اند، و به شهرهای شام و حجاز و یمن و هند و

مغرب مسافرت کرد، در علوم تاریخ و تفسیر و حدیث و فقه و نحو و معان و بیان و بدیع و لغت نابغه بود.

از جلمه مؤلفات او: «طبقات الحفاظ»، «طبقات المفسرین» است، «جمع الجوامع حدیثیه» نیز از تألیفات او می‌باشد که خواسته است جامع تمام احادیث باشد، لکن آن را به اتمام نرسانید، «الجامع الصغیر» نیز از مؤلفات اوست که علامهٔ مناوی شرحی برآن نوشته است، و علقمه شاگرد شیخ سیوطی نیز شرحی بر آن دارد، حاوی للفتاوی نیز از تألیفات او می‌باشد، الفیه فریده با شرح سیوطی نیز شرحی بر بهترین کتاب است که نگارنده آن را در مدرسهٔ دولت آباد ولد بیگی روانسر به درس خوانده و حفظ کرده‌ام، شیخ در مقدمهٔ این کتاب گوید:

فائقةً ألفية ابن مالك
لكونها واضحة المسالك

المحدث ضیاء الدین کمشخانوی

احمد ضیاء الدین بن مصطفی کمشخانوی حنفی خالدی در سال 1227 هجری قمری در ولایت طرابزون ترکیه به دنیا آمد، به سوی آستانه مسافرت کرد و درک حضور حافظ امین بن مصطفی شهری را نمود و با او حدیث را استخراج کرد، از عبدالرحمن خرپوتی کُردی و سید احمد بن سلیمان اراودی هنگام حضور به آستانه در سال 1266 هجری اخذ علم و حدیث کرد و دارای اجازه از مصطفی مبلط[1] و اهل جهد و تحقیق بود و به حج رفت و سه سال در مصر اقامت را اختیار کرد و در خلال این سه سال کتاب «راموز الأحادیث» خود را نوشت و به پایان رسانید و آن را در جامع سیدنا حسین هفت مرتبه ختم کرد، از جمله کسانی که از او اخذ کرده و اجازهٔ اخذ حدیث را داشته‌اند، شیخ محمد نجیب مطیعی مفتی دیار مصریه بود.

---

(1)- متوفی سال 1280 می‌باشد.

سپس به سوی آستانه مراجعه کرد و مدتی دیگر به تصنیف و ارشاد و نشر حدیث سرگرم بود تا این که در سال 1311 هجری قمری زندگی را بدرود گفت و در مقبرهٔ سلطان سلیم دفن گردید.

از جمله اصحاب او عبدالله داغستانی، اسماعیل قریمی، اسماعیل مرجانی، احمد فلبوی و رحمت الله هندی می‌باشند، مؤلفات او را تا پنجاه مؤلفه نوشته‌اند. از جمله: راموز الاحادیث است که به طریقهٔ الجامع الصغیر سیوطی ترتیب داده شده است، و در سال 1294 از تألیف آن فراغت حاصل کرده، راموز به معنی دریا و اصل و نمونه است و کتاب راموز را هفتاد مرتبه در خانقاه خود ختم کرد.

وی رحمه الله اهل زهد و عرفان بود هدیه را مخصوصاً به فقراء و علماء بذل می‌کرد، ناشر علم و کثیر الصدقات بود، سه مکتب خیریهٔ مرصده لاطّلاع جماهیر در ریزه، واوف، ابیورد داشت و بر این‌ها اوقافی از خود عاید نمود و ترجمهٔ حفاظ و محدثین را نوشت و بعضی از شاگردان او راموز الاحادیث را در خدمت او می‌خواندند و به بحث و تحقیق می‌پرداختند.

حافظ مبارکفوری

محمد عبدالرحمن بن عبدالرحیم بن بهادر مبارکفوری در سال 1283 هجری قمری در قریهٔ مبارکفور که دهکدهٔ بزرگی از توابع اعظم‌گره از ایالت یوبی هند می‌باشد به دنیا آمد و به زبان‌های عربی و فارسی وارد و آشنایی داشت و قرائت می‌کرد و به شهرهای نزدیک مسافرت نمود، در عهد نواب صدیق خان قنوجی بر حسام الدین مؤی و فیض الله مؤی و عبدالله غازی فوری قرائت و تدریس کرد، از سید نظیر دهلوی بهاری و حسین بن محسن یمانی انصاری خزرجی سعدی اخذ علم و حدیث نمود، عده‌ای از مدارس را تأسیس کرد و شخصاً در آن‌ها به تدریس می‌پرداخت، سپس در منزل خود اعتزال را اختیار کرد و به جهت تألیف و عبادت منزوی شد و رغبت و دعوت حکومت سعودیه را در تدریس علوم حدیث در حرم مکه اجابت نکرد و به تدریس در مدرسهٔ «دارالحدیثیه» در دهلی رغبت ننمود.

آوازۀ علم و شهرت او در جهان پیچید و در هند از هر طرف به سوی او می‌شتافتند و از علم او عدۀ کثیری ذینفع و مستفید و مستفیض شدند، از جمله کسانی که از او اخذ علم و حدیث کرده‌اند: ابوالهدی عبدالسلام مبارکفوری و محمد بن عبدالقادر هلالی مغربی و نعمت الله بردوانی است.

علماء و دانشمندان به تقدم و امامت او اعتراف کرده‌اند تا حدی که ابا طیب محمد شمس الحق عظیم آبادی مؤلف «غاية المقصود بشرح سنن أبي داوود» در شرح سنن ابی داوود از او استغاثه می‌کرد و استمداد می‌نمود و مدت چهار سال در حضور او ماند و از محضر او مستفید بود.

وی رحمه الله شرحی را به نام «تحفة الأحوذي في شرح جامع الترمذي» در چهار مجلد با مقدمه نوشت که مورد اهمیت زیادی می‌باشد و او در سال 1353 هجری قمری جهان فانی را وداع گفت و به جهان ابدی به جمع محدثین سلف پیوست.

بخش چهارم:
ملحقات

چون در مقدمه و متن این کتاب مطالبی بالذات و یا بالتبع به عنـوان ملحقـات ایـن کتـاب مفید دانستم و از طرفی در بارۀ مدارس و مساجد و نوع تحصـیل توضـیحات بیشـتری منظـور بود. بنابراین، مباحثی که ضمن تألیف یادداشت کرده بودم، بعد از خاتمه بر این کتاب افزودم امیدوارم مورد قبول واقع شود، از جمله مطالبی از کتاب «ایرانشهر» کـه بـه بحـث مـا مربـوط است نقل می‌گردد.

دین اسلام [1] که برای اصول برادری و برابری قرار گرفته بر روی مبـادی و اصـولی قـرار دارد که در مرحلۀ اولی اساسی قرآن مجید را تعلیم می‌دهد، قرآن مجموعـۀ وحـی محمـدی است مرکب از صد و چهارده سوره و هر سوره مرکب است از چندین آیه و مسلمانان برآنند که کلیۀ دستورهای معاش و معاد ایشان در قـرآن منـدرج اسـت و خیـر دنیـا و آخـرت از آن کتاب مبین حاصل می‌گردد.

در نزد مسلمانان، مجموعۀ روایاتی وجود دارد که به نام احادیث شناخته می‌شوند، و آن‌ها عبارت است از چندین هزار روایت که از کلمـات پیغمبـر نقـل شـده و آن را سـنت گوینـد. علمای روحانی در تمام ممالک اسلام از جمله کشـور ایـران بـرای احادیـث وزن و سـندیت قائلند و منابع حدیث به شرط صحت قول راویان برای حل مسائل زنـدگی بعـد از قـرآن نـزد مسلمانان اعتبار اساسی دارد.

اکثریت مسلمانان تابع چهار مکتب فقهی عمده می‌باشند کـه ایـن مکاتـب در قـرن هشـتم میلادی، دوم هجـری در سراسـر ممالـک اسـلام بـه وجـود آمـده و در رأس هریـک عـالمی روحانی قرار داشته که به نوبت خود مؤسس آن مذهب و مکتب بوده است و مسلمانان جهان بر طبق فتوای ایشان رفتار می‌کنند آن چهار عبارتند از:

1- حنفیه: پیروان ابوحنیفه نعمان بن ثابـت کـه اکثریـت مسـلمانان افغانسـتان، پاکستان، ترکیه، هند و آسیای مرکزی تابع او می‌باشند و او را امام اعظم می‌خوانند.

---

(1)- ایرانشهر – مطابق با جزوۀ جغرافیا درس استاد دکتر گونیلی.

2- **مالکیه:** پیروان مالك بن انس که مردم شمال افریقـا (لیبـی، تـونس، الجزایـر، مغـرب اقصی) به مذهب او هستند.

3- **شافعیه:** پیروان محمد بن ادریس شافعی که اکثریت مردم عراق، شام، مصر و قسمتی از افریقا مذهب او را متابعت می‌نمایند.

4- **حنبلیه:** پیروان احمد بن حنبل که مـذهب او در عربسـتان، حجـاز، فلسـطین، شـام و قسمتی از افریقا متداول است.

در زمان حاضر، اقلیت بزرگی از اهل سنت و جماعت در ایران نیز وجود دارد که قبـل از عصر سلطنت شیعی صفویه تا امروز بـاقی مانـده و در نقـاط سـرحدی و حواشـی دور دسـت زندگی می‌کنند. سنیان ایران نیز به نوبت خود تابع یکی از مذاهب اربعهٔ فوق می‌باشند.

1- کرد در ناحیهٔ غرب ایران مرکز آن سنندج اکثراً شافعی.

2- ترکمان (کوکلان یموت) در شمال ایران ناحیهٔ گرگان اکثراً حنفی.

3- بلوچ در بلوچستان جنوب شرق ایران مرکز آن بمپور[1] و ایرانشهر، حنفی.

4- بنادر جنوب در ناحیهٔ غربی سواحل خلیج فارس مرکز آن بندر لنگه، شافعی.

5- طوالش در ساحل غربی دریای مازندران و مرکز آن هشتپر اغلب شافعی.

6- ایلات شرقی طوایف بربری و تیموری خراسان مرکز آن خواف، حنفی.

7- لارستان ناحیهٔ جنوب شرقی فارس مرکز آن بستک و اوز، شافعی.

ضمناً جمعیت کل مسلمانان جهان در حال حاضر افزون بر هفتصد میلیون نفر[2] می‌باشد.

---

(1)- مرکز فعلی آن زاهدان است.

(2)- حالا در سال 1380 خورشیدی جمعیت مسلمین جهان بیشتر از یک میلیارد نفر است.

توضیح در بارۀ مدارس در صدر اسلام[1]

وضع تعلیم و تربیت در صدر اسلام مختص به یک محل نبوده و در هرجا امکان داشته مسجد و مکتب خانه یا صحرا به تعلیم و تربیت می‌پرداخته‌اند، و در مکاتب مألوفه در مجتمعات اسلامیه کودکان برای تعلم قرائت و حفظ قرآن جمع می‌شدند.

در هنگام اسلام عمر بن خطاب τ منقول است که چون به خانۀ خواهرش رفت که در بارۀ اسلام مخفیانۀ او و دامادش تحقیق کند، یکی از صحابه را دید که در خانه به آن‌ها قرآن تعلیم می‌داد[2].

احمد امین در کتاب ظهیر الاسلام گوید: ربیع بن سلیمان 174 – 270 که از شاگردان شافعی و از مشهورترین فقها و محدثین عهد طولونی است، در مسجد جامع فسطاط تدریس می‌کرد و سپس احمد بن طولون از او درخواست نمود در مسجدی که بنا کرده بود تدریس کند.

و باز در همین کتاب گوید: در عهد طولونی و اخشیدی مدارسی نبود و درس را در مصر در مسجد عمرو و مسجد ابن طولون و در خانه‌های امراء و وزراء و علماء تدریس می‌کردند و در آنجا نیز بازاری بود بازار وراقین می‌گفتند کتاب را در آن می‌فروختند و احیاناً در دکان‌های این بازار مناظره به عمل می‌آمد.

مسجد نخستین مراکز تعلیم در تمدن اسلامی

جامعۀ اسلامی در آغاز کار جامعۀ ساده و بی‌آلایشی بود که براساس تعلیمات دینی تشکیل یافته و بیش از هرچیز به تربیت دینی اهمیت داده است، به همین جهت مراکز اجتماعات دینی برای مسلمانان در حکم قدیم‌ترین مراکز تعلیمی هم بوده است و حتی

---

(1)- مربوط به بحث مدارس در صفحۀ 54 و بعد.

(2)- استاد زین العابدین رهنما در کتاب پیامبر گوید: این مردی که قرآن را به سعد داماد عمر و فاطمه خواهرش تعلیم می‌داد و برای آن‌ها می‌خواند خباب بن الارت از عشیرۀ بنی تمیم بود.

بخواهیم از مدارس کهنه و اولیه کشورهای اسلامی آغاز سخن کنیم، باید مساجد را مورد توجه قرار دهیم، و بعد از آن هم که ساختن مدرسه برای تعلیم علوم شرعی معمول شد معماری مخصوص مساجد در آن‌ها واقع گردید و همگام مدرسۀ مسجد نیز به پشتوانۀ مدرسۀ محل تعلیم و تربیت بود، و به همین جهت مدرسه را گاه مسجد و یا بالعکس مسجد را گاه مدرسه نیز می‌نامیدند، و این اشتراک اسامی و ربط و آمیزش آن‌ها با یکدیگر در تمام اعصار اسلامی معمول بوده و حتی گاه وقت مقابر و زوایا یعنی عبادتگاه‌های زهاد و یا صوفیه و خانقاه و رباط‌ها نیز برای استفاده از آموزش و پرورش بکار می‌رفتند.

در کتب تاریخ و رجال که ایرانیان دورۀ اسلامی نوشته‌اند بارها به مساجدی باز برمی‌خوریم که محل تعلیم علوم دینی و ادبی بود، مثلاً در سیستان یکی از فرمانداران عرب به نام عبدالرحمن بن سمره در قرن اول هجری مسجد آدینه‌ائی ساخت که حسن بصری عالم معروف دینی در قرن اول و دوم هجری مدتی در آنجا سرگرم تدریس و تعلیم مسائل دینی بوده و در بخارا که معروف به «قبة الاسلام» شده بود، از چند مسجد برای تعلیم شرعی استفاده می‌شد.

و ابن قتیبه در سیستان و بلخ و هرات مساجد زیادی را اسم می‌برد و در فارس نیز حلقه‌هایی در مسجد جامع عتیق تشکیل می‌یافت.

در درجۀ نخست علم قرائت قرآن و تفسیر و حدیث و فقه در مساجد و همچنین تعلیم زبان و ادب عربی مورد توجه بود، معمولاً بر گرد استادانی که در مساجد حاضر می‌شدند گروه شاگردان حلقه می‌زدند و این مجامع حلقه نام داشت، این رسم از پیغمبر اسلام شروع شد به این معنی که پیغمبر هنگام جواب سؤالات اصحاب در مسجد مدینه می‌نشست و مردم بر گرد او حلقه می‌زدند و سخنان او را می‌شنیدند و حفظ می‌کردند، حلقه‌های درس گاه کوچک و گاه بزرگ بوده، در مسجد درجه دوم و سوم بیش از یک حلقه تشکیل نمی‌شده، در صورتی که در برخی از مساجد بزرگ عده‌ی حلقه‌های درسی به رشته‌ای بوده و گاه این

حلقه را مجلس نامیده‌اند، مانند مجلس اسعد بن مسعود عتبی در قرن پنجم در جامع نیشابور و مجلس نفتویه (244 – 323) در مسجد انباریین در واسط.

از حلقه‌های معروفی که در ایران تشکیل می‌شد، یکی آن است که شیخ ابوحامد عبدالله جوینی پدر امام الحرمین جوینی[1] در نیشابور داشت، در مساجد معمولاً وسایلی برای کمک طالبان علم نیز وجود داشت و این کمک خرج که به نام «اجرا» موسوم بود از محل موقوفاتی که بر جوامع و مساجد وقف می‌کردند پرداخته می‌شد.

تعلیمات عالیه در ایران اسلامی همواره مورد توجه بوده و بعد از حملهٔ اعراب به ایران و در قرن سوم و چهارم هجری مراکزی برای علوم در میان ایرانیان از خوزستان گرفته تا خراسان و ماوراء النهر وجود داشت و همین مراکز است که بعد از شیوع اسلام در استخدام تمدن اسلامی درآمد و به نام اسلام مشهور شد[2].

نخستین مدارس در ایران

ایرانیان در ایجاد مدارس تعلیمی در همهٔ ملل اسلامی سمت تقدم دارند و در این مورد از قرن چهارم هجری شروع به کار کردند، تاریخ بنای مدارس در ایران به دو دوره تقسیم می‌گردد:

1- دورهٔ پیش از نظام الملک یعنی پیش از ایجاد مدارس نظام الملک طوسی[3] مدارس دارای تشکیلات وسیع و انتظاماتی از قبیل وظایف استادان و شاگردان و خادمان و شعبی مانند: کتابچه‌ها و دارالشفاها و مستمری برای معلمان و طالبان علم و خدام و کارکنان دیگر بود، ولی از ایجاد نظامیه به بعد به همهٔ امور بطور مضبوط و شایسته توجه کردند.

---

(1)- متوفی به سال 438.

(2)- ایرانشهر.

(3)- متوفی سنهٔ 485 هجری.

از جمله مدارس قدیم ایران مدارسی است که در قرن چهارم در خراسان ایجاد شد، مانند مدرسه‌ای که در طابران از اعمال طوس برای الحاتمی دانشمند قرن چهارم[۱] ایجاد شد، در نیشابور که از مراکز بزرگ علمی ایران بود مدارس بسیاری از همین قرن وجود داشت، مانند مدرسه‌ای که برای النیسابوری فقیه معروف شافعی به سال 396 ساخته بودند و یکی از بزرگان به نام ابن فورک[۲] خود مدرسه‌ای بنا کرد و برای دانشمندی به نام رکن‌الدین اسفراینی[۳] مدرسه‌ای که از همهٔ مدارس سابق مهمتر بود بنا نمود.

در نیمهٔ اول قرن چهارم در نیشابور، چند مدرسهٔ مشهور بود از آن جمله است: «بیهقیه» که امام ابوالحسن محمد بن شعیب البیهقی[۴] مفتی شافعیان، در کوی سیار نیشابور بنا کرد و آن را مدرسهٔ بیهقی می‌خواندند.

2- با توضیحی که داده شد معلوم می‌گردد که قبل از نظام الملک و قبل از افتتاح نظامیه بغداد به سال 459 هجری در ایران مدارس دیگری نیز معمول بوده است و از این که عده‌ای از دانشمندان مانند ابن خلکان و ذهبی صاحب کتاب تاریخ مشهور «تاریخ الاسلام» که نظام الملک را نخستین بانی مدارس در اسلام پنداشته است به این منظور بوده که نظام الملک نخستین بانی مدارس به طور مضبوط و تکمیل است و الا پیش از او مدارس دیگری در نیشابور وجود داشته، از قبیل: مدرسهٔ بیهقیه و مدرسهٔ سعیده که امیر نصر بن سبکتکین برادر سلطان محمود والی نیشابور آن را بنا کرد و مدرسهٔ دیگری از بناهای ابوسعید و اسماعیل بن علی بن المثنی استرآبادی واعظ و صوفی. و مدرسهٔ چهارمی که استاد ابواسحاق اسفراینی بنا کرد و تا آن موقع مانندی نداشته است موجود بوده.

---

(1)- متوفی به سال 396.

(2)- متوفی به سال 406.

(3)- متوفی به سال 418.

(4)- متوفی به سال 324.

غیر از نیشابور در شهرهای دیگر ایران هم مدارس کهنی وجود داشت، مثلاً در سبزوار ناحیهٔ بیهق پیش از نظامیهٔ بغداد مدرسه‌ای به وسیلهٔ خواجه امیرک از بزرگان قرن چهارم بنا شده. ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی که تا سال 401 هجری وزارت سلطان محمود غزنوی را داشت در بلخ مدرسه و کتابخانهٔ بزرگی احداث نمود.

به هرحال، به طور کل می‌توان گفت که نظام الملک نخستین کسی بود که مدرسه را به طور مضبوط تحت شرایط خاصی و توجه به حال استادان و طلاب و با راتبه و جیره مقررکردن برای آن‌ها بنا و دایر کرد و هرگونه وسایل آسایش طلاب را جهت تحصیل مهیا نمود، و حتی گویند: یکی[1] از دانشمندان به نظام الملک گفت: این برنامه و راتبه و وسایل آسایشی که برای طلاب تهیه کرده اید ممکن است اشخاص تنبل و تن‌پروری را به حلقهٔ طلاب علوم دینی درآورد، طلاب باید در کسب تحصیل کوشا و قبول سرد و گرمی‌ها کنند و به مسافرت‌ها و شهرها جهت اکتساب دانش بروند و به هر آداب و اصولی آگاه و از دانش و تجربه و اندوختهٔ هر استادی ثمر برگیرند و کسب فیض کنند و بتوانند بیشتر از مزایای علمی دانشمندان استفاده نمایند.

مسلم است که نظام الملک در زمینهٔ راتبه و جیره و نفقهٔ طالبان مکمل و مبتکر بود و در امر آموزش و پرورش و ایجاد مقرری و ماهانه و تسهیل وسایل تحصیل مخصوصاً برای مدارس نظامیه در قلمرو اسلامی نخستین بانی می‌باشد.

نظام الملک حسن بن علی طوسی[2] صاحب کتاب معروف «سیاستنامه» وزیر دانشمند سلجوقیان قبل از مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد مدرسه‌ای در نیشابور بنا نمود که به نام وی نظامیه خوانده می‌شد، بنای این مدرسه برای امام الحرمین ابوالمعالی عبدالملک بن عبدالله جوینی[3]

(1)- گویند: این دانشمند امام حجة الاسلام محمد غزالی بوده است.

(2)- متوفی سال 485 هجری قمری.

(3)- متوفی سال 478 هجری.

صورت گرفت و امام الحرمین مدت سی سال در این مدرسه تدریس کرد و در تمام این مدت تدریس و خطبهٔ روز جمعه و محراب و منبر و مناظره را انجام می‌داد و هر روز سیصد تن از دانشمندان و طالبان علم و اولاد بزرگان برای استفاده از دروس او حاضر می‌شدند و از میان همین گروه حجة الاسلام محمد غزالی دانشمند بزرگ اسلامی[1] و اوحدالدین محمد انوری شاعر معروف ایران است.

در نظامیهٔ بغداد که در شمار بزرگترین مدارس اسلامی بوده گروهی از بزرگترین دانشمندان ایران مانند: شیخ ابواسحاق شیرازی و امام محمد غزالی تدریس کرده‌اند، یکی از بزرگترین شاعران ما یعنی سعدی شیرازی در این مدرسه تعلیم یافت و راتبه می گرفت، این مدرسهٔ بزرگ مشهور قرن پنجم که توسط نظام الملک ایجاد شده بود در سال 459 هجری پایان یافت مباشر آن ابوسعید احمد بن محمد نیشابوری صوفی بود، و نظام الملک موقوفات کثیری برای آن تعیین کرد، چنان که نه تنها برای اجرت کارکنان و استاد و شاگرد کافی بود، بلکه مقداری زیادی از آن در راه طالبان علم صرف می‌شد.

مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد ساختمانی باشکوه و عالی و کم‌نظیر داشت و نظام الملک برای ساختمان آن 200000 (دویست هزار) دینار از مال خود خرج کرد و نام خود را برفراز آن نوشت و در اطراف آن بازارها ساخت و وقف مدرسه کرد، و دکاکین و گرمابه‌ها و مخزن‌ها خرید و بر آن وقف کرد و هر سال بر نفقات استادان و شاگردان 15000 (پانزده هزار) دینار صرف می‌شد و شش هزار شاگرد در آن زندگی می کردند که به تعلیم فقه و تفسیر و حدیث و نحو لغت و ادب و امثال این‌ها غیر از فلسفه و شعب و فنون عدیده می‌پرداختند، از استادان بزرگی مانند شیخ ابواسحاق شیرازی[2] و ابن صباغ[3] و حجه الاسلام غزالی و نظایر این‌ها

---

(1)- متوفی سال 505 هجری.

(2)- متوفی سال 496 هجری.

(3)- متوفی به سال 477 هجری.

استفاده می‌شد و عنوان مدرّسی همیشه از عناوین مهم علمی محسوب می‌شده و این مدرسان از جانب نظام الملك یا پسرانش که تولیت آن را به عهده داشتند و بعد از آن به وسیلهٔ خلفاء و وزراء و حکام بغداد که این سمت را داشتند معین می‌شدند[1].

مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد تا دیرگاه وجود داشت و در حوادث سال 687 هجری ابن فوطی از تعیین مدرس برای آن نام برده است.

در نظامیهٔ بلخ، رشیدالدین محمد بن عبدالجلیل بخلی معروف به «وطواط»[2] شاعر و نویسندهٔ معروف مؤلف کتاب «حدائق السحر» تحصیل کرده است.

در شهرهای مرو و هرات و موصل نیز مدارسی به نام نظامیه موجود بوده و نظامیهٔ هرات تا قرن نهم هجری باقی بود چون جامی شاعر و ادیب و عارف معروف تحصیلات ادبی خود را در همین مدرسه انجام داده بود.

در همان ایام که نظام الملك به ایجاد مدارس مشغول بود و بیشتر مدارس خود را به معلمان و محصلان شافعی اختصاص می‌داد، سلطان ملکشاه سلجوقی به تقلید از وزیر خود به انشاء مدارس توجهی کرد و از آن جمله در اصفهان مدرسه‌ای بنا کرد و بر دو فرقهٔ شافعی و حنفی وقف نمود[3].

چون وقف در اسلام همواره در خدمت تعلیم و تربیت و مدارس و مساجد و معلم و محصل بوده و از وسائل خیریهٔ مهمی بوده که در اسلام پی‌ریزی شده و قانون وقف اسلامی

---

(1)- مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد در کنار دجله و قسمت شرقی بغداد در کوی «سوق الثلاثاء» سه شنبه بازار واقع بود، سبکی صاحب «طبقات الشافعیه» گوید: نظام الملك مدرسه‌ای در بغداد، مدرسه‌ای در بلخ، مدرسه‌ای در نیشابور، مدرسه‌ای در هرات، اصفهان، بصره، مرو، آمل، طبرستان و موصل بنا کرد و گویند: در هر شهر از شهرهای عراق و خراسان مدرسه‌ای داشت و از این گذشته بیمارستانی در نیشابور و رباطی در بغداد بنا نهاده است.

(2)- متوفی به سال 573 هجری.

(3)- ایرانشهر.

در عالم انسانی و خدمت به خلق همراه با احساس عاطفی و نوع دوستی صلاح خیر دین و دنیا را در بر دارد و از ابواب مهم فقه و حدیث به شمار می‌رود، لذا ما نیز با استفاده از مندرجات کتاب «ایرانشهر» مختصری در بارۀ وقف و کیفیت آن می‌نویسیم.

نخستین وقف در اسلام

در کتاب ایرانشهر مسطور است: در کتاب صحیح بخاری آمده که پیغمبر اکرم ρ زمینی را وقف کرد و منافع آن را برای ابن سبیل صدقه داد.

فرید وجدی در دائرة المعارف خود حدیثی را نقل می‌کند که هنگامی عمر بن الخطاب خلیفۀ دوم، زمینی را از خود که به نام «تمغ» بود می‌خواست صدقه دهد، پیغمبر اکرم ρ فرمود: اصل آن را برای صدقه قرار بده، چنانکه فروخته نشود و به ارث نرسد و بخشیده نشود.

در کتاب صحیح ترمذی[1] از ابن عمر ب مروی است که حضرت عمر τ زمینی را در خیبر به غنیمت اصابت کرد و به پیغمبر خدا ρ گفت: «أَصَبْتُ مَالاً بِخَيْبَرَ لَمْ أُصِبْ مَالاً قَطُّ أَنْفَسَ عِنْدِي مِنْهُ فَمَا تَأْمُرُني؟ قَالَ: إنْ شِئْتَ حَبَسْتَ أَصْلَهَا وَتَصَدَّقْتَ بِهَا» سپس حضرت عمر τ آن را صدقه داد (وقف کرد) به طوری که اصل آن فروخته نگردد و بخشیده نشود و به ارث نرسد، چنانکه فقراء و نزدیکان و بندگان (الرقاب) و فی سبیل الله و ابن سبیل و مهمان از عواید آن استفاده کنند و متولی آن اگر به انصاف و معروف چیزی از آن بخورد گناهی متوجه او نیست و دوست غیر متمول نیز می‌تواند از آن بخورد.

---

(1)- جلد سوم صفحۀ 659 رقم 1325. ضمناً این حدیث را مسلم و بخاری نیز روایت کرده‌اند. پاورقی صحیح ترمذی.

در کتب شیعه و سنی این حدیث از پیغمبر ρ روایت شده است: هرگاه پسر آدم بمیرد عمل او قطع می‌شود، مگر از سه چیز: صدقهٔ جاریه (وقف) یا دانشی که از آن سود برد یا فرزند صالحی که برای او به خیر دعا کند.

در سنن ترمذی[1] از ابی هریره τ روایت شده است که پیغمبر ρ فرمود: «**إِذَا مَاتَ الإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلاَّ مِنْ ثَلاَثٍ: صَدَقَةٌ جَارِيَةٌ وَعِلْمٌ يُنْتَفَعُ بِهِ وَوَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ**».

«به قراری که مشهور است در محله نخاولهٔ مدینه محله‌ای به نام باغ صبا و باغ مرجان وجود دارد از موقوفات حضرت مجتبی یا حضرت علی بن حسین است ψ»[2].

وقف[3] در لغت حبس و محدودساختن است، و شرعاً عبارت است از حبس و محدودساختن مالی به طوری که اصل آن باقی بماند و از سود و عوائد آن امکان انتفاع باشد و منافع آن به مصرف مباح و مورد وقف مصروف شود، و اصل[4] آن آیهٔ شریفه: ﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ است. در حاشیه الشرقاوی[5] علی التحریر آمده: چون اباطلحه این آیه را شنید، بهترین اموال خود که باغ و حدیقه‌ای در برحاء بود وقف کرد. بعضی گفته‌اند: جای قبلی مسجد نبوی بوده که به قصر بنی جذیله معروف بوده است، در شرح تحریر امام ابی زکریا انصاری آمده: اصل در وقف خبر صحیحین است که حضرت عمر τ زمینی را اصابت کرد یعنی در غنیمت خیبر زمینی در سهم او افتاد، پیغمبر ρ به او گفت: اگر میل دارید اصلش را حبس و وقف کنید و منافعش را صدقه بدهید، حضرت

---

(1)- صحیح ترمذی جلد سوم صفحهٔ 660.

(2)- ایرانشهر.

(3)- شرح شرقاوی امام زکریای رازی بر التحریر امام ابوزرعهٔ رازی جلد دوم صفحهٔ 172 چاپ بیروت.

(4)- حاشیهٔ الشرقاوی علی التحریر جلد دوم صفحهٔ 173.

(5)- تألیف الشیخ عبدالله بن حجازی الشرقاوی جلد دوم صفحهٔ 143 طبع دارالمعرفه بیروت لبنان.

عمرτ آن را وقف نمود بر این قرار که اصل آن فروخته نشود و بخشیده نگردد و به ارث نرسد.

ارکان وقف عبارتند از:

1- وقف. 2- موقوف. 3- موقوف علیه. 4- صیغه.

از زمان پیغمبر بزرگوار اسلام هنوز چند قرنی نگذشته بود که سطح موقوفات به طور شگفت‌انگیزی رو به توسعه گذاشت که مورد استفادۀ عموم و خصوص در شهرها و دهستآن‌ها و قصبات قرار گرفت.

در دورۀ خلفای عباسی که به عصر طلائی تمدن اسلامی شهرت دارد رقبات موقوفات و درآمد آن‌ها در تمام کشورهای اسلامی رو به توسعه گذاشت، چنانکه از مصارف موقوفات همه گونه وسایل زندگی طبقات بی‌بضاعت و فقیر به خوبی فراهم بود که مسلماً طلاب نیز از این بهره، برخوردار بوده‌اند، پایۀ موقوفات و صدقۀ جاریه بر روی خیر و امور اجتماعی گذارده شده است.

تمام کشورهای وابسته به تعلیم و تربیت و بهداشت و امور اجتماعی و عام‌المنفعه که امروز در کشورهای مترقی بودجه‌ها و اعتبارات سنگین برای آن‌ها در نظر گرفته‌اند، در دوره هائی که هنوز خبری از آن مؤسسات نبود، در دنیای متمدن مغرب زمین نبود در کشورهای اسلامی رایج و مورد عمل و اجرا بود.

خواجه نظام الملک که بیش از نیم قرن به اقتدار و تدبیر وزارت کرد، چنانکه قبلاً اشاره شد از واقفین بزرگ و نیکوکاران و در تأسیس مدارس امور خیریه در عالم اسلامی شهرت به سزائی دارد.

جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی جمع درآمد موقوفات او را بالغ بر ششصد هزار دینار (600000) ذکر کرده است و جمع درآمد موقوفات مدرسۀ نظامیه بغداد را شصت هزار دنیار (60000) نوشته که مبتنی بر دلائل تاریخی است[1].

گرچه بر اثر ایراد بحث وقف به مناسبت مقام تا حدی از مطلب دور شدیم با این وجود باز رشتۀ سخن را به دست می‌گیریم و بحث در بارۀ مدارس را ادامه می‌دهیم. چنانکه در مقدمه گفته شد حضرت ابوبکر τ در موارد لزوم با کبار صحابه مشورت می‌کرد، حضرت عمر τ نیز این روش را داشت، در زمان حضرت عمر τ که اسلام در اثر فتوحات پی در پی توسعه یافت در عراق با تمدن ایران و در مصر و شام با تمدن روم مواجه شدند که در جزیرة العرب و مدینه مرکز اسلام سابقه نداشت، لذا برای جوابگوی خواسته‌ها و سؤالات وارده و تازه[2] عبدالله بن مسعود صحابی معروف به عراق اعزام گردید و عبدالله بن عمر مامور افتاء در مصر شد و عبدالله بن عباس در مکه اقامت گزید و در مدینه حضرت علی ابن ابی طالب و سایر صحابه ψ بودند.

در هریک از این مراکز مکتب و مدرسه‌ای برای نشر معارف اسلامی تشکیل می‌یافت که فقهای نامی از آن مدارس به وجود آمدند، از جملۀ بزرگترین مدارس در مرکز اسلام بوجود آمد و فقهائی چون ابوبکر بن عبدالرحمن (ابوالقاسم) بن ابی بکر، عروه بن زبیر، سعید بن مسیب، سلیمان بن یسار، خارجه بن زید بن ثابت و عبیدالله بن عبدالله که به فقهای سبعه معروف اند، بیرون آمدند و این مکتب به نام **مکتب مدینه** معروف بود.

مکتب ابن عباس:

در مکۀ معظمه مکتبی به ریاست عبدالله بن عباس تشکیل شد و رجالی چون عکرمه، محمد بن عطا، مجاهد بن جبر برخاست و از ابن عباس این عده اخذ کرده‌اند: عطاء بن ابی

---

(1)- به نقل از ایرانشهر.

(2)- مقدمه پیرامون قیاس تألیف جمال الدین جمالی.

رباح، طاووس، مجاهد، سعید بن جبیر، عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود، ابوشعثاء، جابر بن زید، ابن ملیکه، عکرمه، میمون بن مهران و عمر بن دینار.

مکتب عراق:

مدرسهٔ عراق به سرپرستی ابن مسعود اداره می‌شد، مردان بزرگی مانند علقمه بن قیس، قاضی شریح بن حارث، سعید بن جبیر، شعبی و غیره تربیت یافتند و عدهٔ کثیری از عبدالله بن مسعود اخذ فقه و حدیث کرده‌اند، مانند: اسود، عبیدهٔ السلمانی، اعور و غیره.

مکتب مصر:

مدرسهٔ مصر به قیادت عبدالله بن عمرو عاص τ اداره می‌شد، در این مکتب، شاگردانی چون: جریحه و زید بن ابی حبیب تربیت یافتند.

مکتب مدینه:

در مدینه مدرسه‌ای به ریاست ابی بن کعب وجود داشت و شاگردانی چون ابوالعالی، محمد بن کعب القرظی و زید بن اسلم تربیت شدند.

موضوع بحث در این مکتب‌ها تفسیر قرآن و آشنائی به امور اسلامی و سنت نبوی و کیفیت استنباط و اخذ احکام از قرآن و سنت و اجماع صحابه بود.

سبزواری در کتاب الأدب و الحکمة گوید: اسلام در اول امر همچنان که توحید را آورد مردم را نیز به وجوب تعلیم دعوت می‌کرد. بنابراین، برحسب اقتضاء علمی در کنار هر معبد و مسجدی که شعایر اسلامی در آن اقامه می‌شد مدارس و مکاتبی برای تعلیم عام مجانی ساختند، از این تاریخ تعلیم عام مجانی از جمله خیراتی بود که از نتایج تمدن اسلامی در عالم انسانی به وجود آمد.

احادیثی بدین عنوان مورد قبول مسلمانان است:

1- «**طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ**».

2- «**اطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهدِ إِلى اللحد**».

3- «**اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصين**»[1].

بنابراین، طلب علم از صدر اسلام به بعد فریضه بوده و مـردم از گهـواره تـا گـور جویـای دانش بوده‌اند و زنان مسلمان در محیط خانه حتی الامکان طلب علم کرده‌اند و همهٔ مسلمانان مکلف و موظف بوده و هستند که حداقل سورهٔ حمد و اخلاص را بخوانند و بدانند. تدوین و کتابت در اوایل قرن اول در عهد پیغمبر ρ معمول بوده و مسلمین به کتب و علـوم و تعلـیم و تربیت عنایت داشته‌اند.

1- این حدیث نیست بلکه ساختگی و موضوع است. (مُصحح)

بحثی از مدارس دینی کردستان

مدارس کردستان نمونه‌ای از مدارس تعلیم و تربیت در قرون اولیهٔ اسلام

در اینجا بحثی از مدارس معموله امروزهٔ مناطق کردستان که بیشتر شباهت به مدارس و طرز تحصیل در قرن‌های اولیه اسلامی دارند به میان می‌آوریم، مناطق زیبا و روح‌افزای مناطق کردستان مانند اعصار اولیه اسلامی دارای مساجد و مدارسی است، گرچه این مدارس و مساجد ساده و بی‌آلایش است، اما روحانیت و شکوه معنوی و ایمان و علاقه و اعتقاد به خدا و پیغمبر و قرآن و شرع مقدس اسلام به همه جا پرتو افکن شده است.

در بعضی از دهات و قصبات و شهرها مساجدی ساخته شده است و بیشتر در کنار این مساجد حجره‌هایی به نام حجرهٔ فقیه (طلبه) و مدرس بنا شده که مورد تدریس و تدرّس استاد و تلمیذ می‌باشند.

حجرهٔ تدریس استاد از حجرهٔ محل سکونت فقهاء جدا است و گاهی مدرس در حجرهٔ فقها نیز تدریس می‌کند، در این مدارس غالباً یک استاد و مدرس به نام «ماموستای گه‌ورَه» استاد بزرگ مقام ریاست را دارد و دورهٔ علوم عالی را به محصلین که دورهٔ متوسطهٔ علوم قدیمه را می‌خوانند و «مستعد» نامیده می‌شوند تدریس می‌نماید.

مستعدین نیز طبقهٔ ابتدائی را درس می‌دهند که این طبقه را «سُختَه» می‌گویند، سخته‌ها نیز به طبقهٔ اولی که پائین‌تر از خود هستند و «قُتابی» نام دارند درس می‌دهند، و در تمام ادوار مسجد گام به گام مدرسه و بلکه بیشتر از مدرسه محل تدریس و تدرّس و تعلیم و تربیت و دور و تکرار و عبادات طلاب و دانش آموزان است و مخصوصاً برای «سخته‌ها» همیشه محل تعلیم و تعلم است و گاهی که مدرسه نیست به جای مدرسه هم محل تعلیم و تدریس می‌باشد.

طبقات علمی و تحصیلی این مدارس قدیمه چهار گروه هستند:

استاد:

«ماموستای گەورە» که همیشه عنوان «ملا» که بزرگترین سمت استاد است بعد از «ماموستا» قرار دارد. مثلاً می‌گویند: ماموستا ملا عبدالمجید.

مستعد:

پیش از اسم این‌ها همیشه ملا می‌آید مثلاً می‌گویند: ملا محی الدین.

سخته:

این سخته‌ها اگر نزدیک باشد به کتاب تصریف «ملا علی» یا «جامی» برسند باز از اسم آن‌ها به عنوان احترام ملا می‌آید. مثلاً می‌گویند: ملا احمد.

قتابی:

این گروه از الفبا شروع می‌کنند و عنوانی ندارند فقط به اسم کوچک خود خوانده می‌شوند، از طرفی دیگر به غیر از استاد بزرگ هرسه طبقه را فقیه می‌نامند.

وظیفهٔ استاد

وظیفهٔ استاد آن است که همیشه آماده باشد مستعدین را در روزهای تحصیل درس بدهد و غیبت نکند، و از وضع تعلیم و تربیت هرسه طبقه آگاه باشد و همه را تشویق کند و به سؤالات و خواسته‌های آنان پاسخ دهد و به طور کلی در رفاه خاطر آن‌ها و تأمین تحصیل و رفاه زندگی و حفظ احترام و شئون آن‌ها با محبت و عاطفه پدرانه بکوشد، در حقیقت استاد یک استاد واقعی و یک مربی حقیقی و یک پدر روحانی و غمخوار و دلسوز برای محصلین به شمار می‌رود، و مقام استاد به اندازه‌ای پدر پیش طلاب مقدس و بزرگ و محترم است که طلاب سعی می‌کنند به تمام معنی از او پیروی نمایند و مشتاقانه از او سرمشق بگیرند وجود محبوب و مقدس و عزیز استاد مظهر ترقی و تعالی و سعی و کوشش شبانه روزی دانشجویان

است، و اجرای امر او را از جمیع وجوه مایهٔ سعادت دو جهانی خود می‌دانند، شکی نیست که ادب و احترام برای استاد و در نظرگرفتن مقام مقدس استادی او در پیشرفت و پیروی دانشجو بسیار مفید و مؤثر و عالمانه و عاقلانه است و در واقع دو اصل کلی «محبت» از طرف استاد و «ادب» از جانب محصل اساس و پایهٔ آموزش و پرورش مدارس دینی کردستان را تشکیل می‌دهد که این دو اصل در جوامع علمی و اعتقادی اهمیت به سزائی در استقبال از علم دارند و مهمترین روش برای پیشرفت تعلیم و تربیت در جوامع انسانی و روحانی است، محل سکونت استاد در مواقع درس و فحص و بحث و گاه ضرورت حجرهٔ خود و در سایر اوقات منزل خود می‌باشد.

وظیفهٔ مستعد

مستعد تدریس سخته‌ها را به عهده می‌گیرد امور حجره و دستور نظافت و درست‌کردن طعام و چای و تمام لوازم و تأمین زندگی محصلین از لحاظ خوراک و مطالعه و خواب و برنامه‌های درس به عهدهٔ مستعدین است، بایستی کارهای مدرسه را آن‌ها ترتیب بدهند و اداره بکنند در عین حال که درس می‌خوانند مدیر مدرسه و مدرس دروس سخته‌ها هم هستند.

مستعدین شخصاً کاری انجام نمی‌دهند و آقا هستند اما دستور کارهای مدرسه که به وسیلهٔ سخته‌ها انجام می‌گیرد باید این‌ها صادر کنند و ترتیب کارها را بدهند، مستعدها مجاز هستند در بارهٔ امور حجره هرگونه تصمیمی بگیرند و می‌توانند سخته‌ها را در حجره عزل و نصب کنند، البته کار حجره فقط به دست ساکنین حجره صورت می‌گیرد که شبانه روز در آنجا زندگی می‌کنند این‌ها باید دو کار بکنند، درس بخوانند و دستور کارهای مدرسه را نیز صادر کنند ضمناً مستعدّان از یک طرف مدرّس درس سخته‌ها هستند و از طرف دیگر شاگرد و در واقع این نوع تدریس مهمترین اثر ترقی را در پیشرفت علم و دانش در امر آموزش و پرورش در بر دارد که مستعدین علاوه بر این که در خدمت استاد درس

می‌خوانند، و به یاد می‌آورند و در عین حال هم معلم و هم متعلم می‌باشند و محل سکونت این‌ها حجره فقهاء و یا حجرۀ مدرس است.

وظیفۀ سُخته‌ها

اولاً: در نزد مستعدین درس می‌خوانند و ثانیاً: قتابی‌ها را درس می‌دهند و تمام کارهای حجره را این طبقه انجام می‌دهند، و مستعدین محترم و یک نوع فرمانده و مخدوم و سخته‌ها خادم و کارگزار و به احترام استادی به آن‌ها احترام می‌گذارند، گاهی از وجود قطابی‌ها برای کارهای داخلی و خارجی حجره استفاده می‌کنند، محل سکونت این‌ها حجره است.

وظیفۀ قتابی‌ها

این داسته که کودکان از هفت سال به بالا هستند به محیط علمی و دینی وارد می‌شوند، و به منظور داخل‌شدن در رشتۀ فقهی، الفباء و قرآن را شروع می‌کنند و برای طبقات بالاتر از خود احترام قائل هستند و دروس خود را در محیط و حیاط و ایوان مدرسه و مسجد و مخصوصاً در صفه‌های مساجد و مدارس می‌خوانند و می‌آموزند و غالباً محل سکونت این‌ها منازل پدر و مادرهای‌شان است، هنگامی می‌توانند مقیم حجره باشند که در مقام سخته‌ها قرار گیرند.

این طبقات و کتاب‌های اصلی و درسی آن‌ها

قتابی‌ها:

درس اول را به نام خدا، یا الله، یا فتاح، یا رزاق شروع می‌کنند، بعد الفباء و وجوه آن را با حرکات و سکنات یاد می‌گیرند و «بسم الله الرحمن الرحیم» را قبلاً می‌آموزند و سورۀ الحمد را قبلاً به طور حروف شناسی به هجی می‌خوانند و تا آخر سورۀ تبارک و یا سورۀ عم برای کسانی که زیرک باشند و زودتر حروف هجا را بشناسند به هجی می‌خوانند، به طور معمولی حداقل سورۀ عم و تبارک به هجی خوانده می‌شود و سپس قرائت قرآن را به طور

ساده «سایه» شروع می‌نمایند تا قرآن را ختم می‌کنند و در عین حالی که مشغول قرائت قرآن هستند کتاب‌های ابتدائی دیگر را از زبان‌های فارسی و کُردی و لغت‌های منظوم کُردی مانند کتاب: احمدی شیخ معروف نودهی و لغت منظوم فارسی نصاب الصبیان ابونصر فراهی را می‌خوانند و نماز و آداب دین در همین ایام به این طبقه یاد داده می‌شود و در طرز پوشیدن لباس آن‌ها مجاز هستند، ولی باید مؤدب و نظیف باشند غالباً همین قتابی‌ها در حالی که هنوز قتابی هستند عوامل جرجانی و تصریف زنجانی عربی و بعضی از کتاب‌های ابتدائی فارسی را مانند کلاس اول و دوم و سوم می‌خوانند.

سُخته‌ها:

این طبقه برنامۀ تحصیلی آن‌ها از تصریف زنجانی و عوامل جرجانی شروع می‌شود. تصریف زنجانی از علم صرف صحبت می‌کند و باید محصلین به طور حفظی حداقل تا فصل مضاعف آن را به تفصیل و تقریری که استاد برای آن‌ها بیان می‌کند بر مصداق «**خُذُوا العِلمَ مِنْ اَفْواهِ الرِّجال**» فرا گیرند یعنی استاد کتاب را بدست می‌گیرد و گاه وقت در حالی که هردو باهم قدم می‌زنند و یا نشسته‌اند درس را برای شاگرد تقریر می‌کنند و شاگرد بدون این که کتاب در دست داشته باشد و یا بتوانند کتابی را نگاه کند به طور حفظی درس را می آموزد و تا فصل مضاعف بدون مراجعه و نگاه به کتاب باید مانند آب روان تصریف را در حفظ داشته باشد، این شیوۀ تصریف شاید یادگارهای قرون اولیه اسلامی باشد از مضاعف به بعد که شاگرد در علم صرف که پایه لغت و علوم عربی است تسلطی پیدا کرد دیگر استاد کتاب را از رو تدریس می‌کند و به شاگرد اجازه می‌دهد که کتاب را از رو بخواند، بعضی از استادان تا آخر تصریف طریقۀ تدریس حفظی را به شاگرد انتخاب می‌کنند که در واقع این روش علمی و این نوع تدریس در وجود محصل به تمام معنی کارگر می‌افتد.

سپس کتاب‌های نحوی به ترتیب عوامل جرجانی، متن عوامل (عوامل پال اظهار)، انموذج زمخشری، شرح یا شرح و متن آن و یا متن آن‌ها را می‌خوانند، بعد اظهار بر کوی و سپس

تصریف ملا علی در علم صرف، وضع و استعاره را در علم وضع و علم بیان و بعد به شرح جامی در علم نحو شروع می کنند.

سخته ها هرکتابی بخوانند باید درست آن را بفهمند و یاد بگیرند و آن را تا پایان حفظ کنند و درس هر روز را قطعاً باید در همان روز حفظ نمایند، و اگر طلبه‌ای نتواند درس روزانه اش را حفظ کند روز دیگر نباید درس بخواند، خواندن درس مشروط به حفظ داشتن درس روز قبل است و همچنان هنگامی که کتابی را تمام کند باید حتماً تمام آن را در حفظ داشته باشد و الا وظیفهٔ شروع به کتاب دیگری را ندارد یا اگر شروع کند شخصاً خجالت می کشد و شرمنده است، این سخته‌ها علاوه بر کتاب‌های اصلی حفظی و اختصاصی کتاب های فرعی و غیر حفظی را نیز مورد استفاده و مطالعه و قرائت و سماع قرار می‌دهند، مانند: هدایه و صمدیه در نحو و شرح عوامل، گلستان سعدی و کلیله و دمنه فارسی و فتح القریب و فتح المعین و منهاج عربی در فقه شافعی و حساب و هندسه و غیره را نیز می‌خوانند و اگر این کتاب‌ها را حفظ نکنند مانعی ندارد، با وجود این دسته از همین تاریخ اشعار شعراء و قصاید را رفته رفته از بر می کنند و دیگر باید «قبا و سلته» لباس روحانی را بپوشند و دستمال کُردی را هم بر سر می‌بندند.

مستعدها:

این طبقه کسانی هستند که پایهٔ علمی آن‌ها لااقل به کتاب شرح جامی رسیده باشد و مشهور است کسانی که به این کتاب می‌رسند در خود احساس یک نوع غرور می کنند، زیرا از مقام سخته گری و انجام‌دادن کارها به مقام مستعدی و ارتقاء و احترام رسیده‌اند، دیگر می توان این طبقه را به عنوان دانشجو معرفی کرد و سخته‌ها را به نام دانش آموز.

کتاب‌های اصلی و حفظی دروس محصلین بدین قرار است:

«شرح جامی» - «سیوطی یا فریدهٔ سیوطی» در نحو که کافیه متن جامی و شعرهای الفیهٔ ابن مالك یا الفیهٔ فریده را باید حفظ نمایند، و «شرح نظام» در صرف باید متن آن «شافیه» ابن

حاجب را از بر کنند بعد رساله‌ای از منطق ماننـد رسـالۀ «فنـاری» بـا «ایسـاغوجی» یـا «کبـری منطق» فارسی را بخوانند و حفظ نماینـد و بعـد «عبـدالله یـزدی» یعنـی حاشـیۀ مـلا عبـدالله را می‌خوانند و قطعاً بایـد «تهـذیب المنطـق» علامـه تفتـازانی و مـتن آن را از بـر کننـد و سـپس «گلنبوی آداب» را در علم آداب قرائت می‌کنند و حتی الامکان آن را باید حفظ کنند و بعد «مقولات عشر» را در علم فلسفه می‌خوانند سپس در کلام «شرح عقاید» تفتازانی را می‌خوانند و متن آن «عقاید نسفی» را حفظ می‌کنند و بعد کتاب «مختصر المعانی» یـا «مطـول» تفتـازانی در علوم بلاغه را می‌خوانند و متن آن «تلخیص» علامه قزوینی را از بر می‌کند.

البته قبل از کتاب مختصر و مطول یا بعد از آن کتاب «گلنبـوی برهـان» در علـم منطـق را می‌خوانند و بعد جمع الجوامع شیخ جلال الدین محلی را در علم اصول می‌خوانند و مـتن آن را باید حفظ کنند و بعد «فلکیات و هیئات و حساب و هندسه» شیخ بهائی را قرائت می‌کننـد، و سپس به عنوان آخر ماده کتاب «شرح تهذیب الکلام» شیخ عبدالقادر مهـاجر کُـردی را در فلسفه و کلام قرائت می‌کنند و متن آن «تهذیب الکلام» ملا سـعد تفتـازانی را حتـی الامکـان حفظ می‌نمایند و بر مصداق «**وَعَلَیْکُمْ بِالْمتونِ**» بیشتر متنها را حفظ می‌کنند، مقـارن بـا قرائـت این کتاب‌ها، کتاب «فتح المعین» و «منهاج» امام نووی و منهج قاضی زکریا انصاری و کتـاب انوار اردبیلی و تحفۀ شیخ ابن حجر و غیره را در علم فقه می‌خوانند، و کتاب‌هـای حـدیث و قرآن با ترجمه و تفاسیر از جمله تفسیر جلالین و بیضاوی و غیره نیز مورد تـدریس و تـدرس آن‌ها است.

و در فارسی کتاب‌هائی مانند: تاریخ معجم فضل الله قزوینی را به درس مـی‌خواننـد، و بـه طور کلی در این دوره بـه مطالعـۀ تمـام علـوم متداولـه از قبیـل: ادبیـات، تـاریخ، لغـت، فقـه، حدیث، قرآن، اصول و عقاید، علم بلاغه، فلسفه، کلام، منطق، طب، حکمت، مناظره، رجال، فارسی و عربی و کُردی، شـعر و قصـیده، جغرافـی، خطابـه، نویسـندگی، حسـاب و هندسـه، تحقیق، حسن خط، استخراج مسائل، رمز، معما، علم عروض، قوافی و علوم هنـری و صـنعتی

می‌پردازند خلاصه تمام علوم معموله تا آنجائی که فرصت یابند و امکان داشته باشد مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهند.

اما اساس دانستن این علوم و مبنای استفاده از آن‌ها را بر قرآن، شرع، لغت، صرف و نحو می‌دانند، اگر در این پنج علم درست آگاه باشند می‌توانند به آسانی از سایر علوم استفاده کنند و معتقدند اگر کسی درست صرف و نحو و لغت را بداند درک سایر علوم برای او آسان است.

این طبقه چگونه درس می‌خوانند

1- باید هرروز درس امروز را حفظ کنند.

2- درسی که فردا می‌خوانند باید شب به دقت با مراجعه به حواشی و شرح مطالعه نمایند به طوری که همهٔ آن یا بیشتر آن را بفهمند که در هنگام درس‌خواندن مسلط و آماده باشند، و حتی از حواشی و خارج سؤالاتی از استاد می‌پرسند و استاد باید به تمام سؤالات آن‌ها پاسخ دهد.

3- بعد از این که صبح آن را در حضور استاد خواندند و درست فهمیدند و رفع اشکالات را نمودند، باید فوراً به گوشه‌ای بروند تنها یا با رفیقی که سامع او بوده است آن درس را با تقریرات استاد تکرار و بازگو کنند یا به کُردی «پیا بچن» در این هنگام دیگر نهار و نماز می‌رسد، نهار می‌خورند و نماز را می‌گذارند و دیگر بعد از ظهر است اگر نتوانند قبل از ظهر بعضی از درسها را تکرار و بازگو کنند باید بعد از ظهر آن را بازگو نمایند.

4- باید همین بعد از ظهر درس امروز را از بر کنند.

5- شب باید درس‌هائی که فردا می‌خوانند، قبلاً مطالعه کنند و دورس «سخته‌هائی» که تدریس آن را به عهده دارند نیز قبلاً شب مطالعه نمایند و سایر اوقات فراغت، درس‌ها را چه در روز و چه در شب به طور حفظی تکرار و دور نمایند.

6- کتاب‌هائی که در حفظ دارند باید دور و تکرار کنند به حدی که مطالب آن برای آن‌ها ملکه گردد و بیشتر قاعده در این است که آهسته قدم زنان این طرف و آن طرف خرامان می‌گردند و درس‌های حفظی را از حفظ قرائت و تکرار می‌کنند، گاهی وقت در بسیاری از محل‌های زیبا و تفریحی و یا گوشه و کنارها دور از مزاحمت دیگران قدم زنان هریکی از طرفی مشغول تکرار دروس و کتاب‌های حفظی هستند.

ضمناً کتاب‌های درسی دو قسم اند: که قطعاً باید محصلین بخوانند و بدانند و حفظ کنند و از بر مدت‌ها دور نمایند، کتاب‌های غیر حفظی را نیز باید بدانند و بخوانند و تکرار و مطالعه کنند.

هدف محصلین

هدف محصلین فقط جنبهٔ معنوی دارد و تنها به دو معنی درس می‌خوانند:

1- برای رضای خدا و رسول.

2- به منظور دانستن که این‌ها می‌گویند: دانائی توانائی است و از همه چیز برتر و بهتر است و اگر دین و دانش داشته باشند در دنیا و آخرت کامروا و محترم و در رفاه هستند.

امتحانی به طور رسمی از آن‌ها به عمل نمی‌آید، اما گاهی وقت سؤال‌هائی به میان می‌آید، قطعاً دانش‌آموز باید در حدود کتاب درس خود بداند و کتاب خود را حفظ داشته باشد و کتاب‌هائی که برای او تعیین شده، تدریس کند و باید به خوبی از عهدهٔ تدریس آن‌ها برآید و الا خجالتی خودش برای او به منزلهٔ نمرهٔ صفر است.

استاد خوب شاگردش خوب است و شاگرد خوب شاهد توانائی و قدرت علمی استاد می‌باشد، می‌توانیم بگوئیم: معرف یک استاد شاگردان او هستند و شاگردان نیز چه زیرک و چه کودن معرف استاد هستند، شاگرد اگر احساس کند استاد به خوبی از عهدهٔ تدریس او برنمی‌آید پیش او درس نمی‌خواند و به جای دیگر می‌رود، استاد هم از این قسمت ناراضی

نیست و بلکه به شاگرد اختیار می‌دهد که در نفع و مصالح خود بکوشد. و اختیار مکان و هرگونه نقل وانتقالات به عهدهٔ شاگرد است.

روش و طریقه تدریس استاد

استاد باید به هر شاگردی مخصوصاً درس او را بر او تقریر کند و ممکن است این شاگرد سامعینی داشته باشد، هر استادی در حدود معین در روز تدریس می‌کند، یعنی به تعداد محصلین مستعد باید کتاب‌های مورد قرائت اختصاصی آن‌ها را تدریس کند و این تدریس هم بر سبیل نوبت است، مثلاً اگر هفت مستعد در مدرسه باشند باید استاد هفت درس را در هفت کتاب تدرس کند و طریقهٔ خواندن این کتاب‌ها هم به نوبت است.

استاد باید هرشب درس فردای شاگرد را مطالعه کند به طوری که طبق مطالب متن و شرح و حاشیه به محصل پاسخ بدهد. محصل در هنگام درس اختیار دارد هرگونه سؤال مربوط به دروس و هرگونه اشکالات را از استاد بپرسد و استاد باید به او پاسخ دهد.

البته استاد و مدرسین و مستعدین هر درسی که فردا تدریس می‌کنند باید شب قبل مطالعه کنند و الا وظیفهٔ تدریس آن درس بدون مطالعه را ندارند، مگر این که استاد بسیار مسلط باشد و در پاسخ سؤالات محصل وا نماند و خجلت نکشد.

ادب و احترام نسبت به استاد در تمام شئون از طرف محصل رعایت می‌شود، اما در هنگام تدریس به شاگرد اختیار هرگونه اظهار نظر داده می‌شود و استاد هم ناراحت نیست و اگر استادی سهل انگاری کند و درس محصل را قبلاً مطالعه نکرده باشد و اشکالات شاگرد را درست نتواند حل نماید شاگرد متأثر و فوراً می‌گوید: من دیگر امروز درس نمی‌خوانم و همین چند سطر که خوانده ام برای امروز کافی است و استاد هم درک می‌کند و حق را به محصل می‌دهد.

طرز زندگی و اعاشهٔ استاد:

غالباً استاد نیز مثل دیگران کفیل تأمین اعاشهٔ خود و خانوادهٔ خود هستند، و از وجود غله و گله که لازمهٔ زندگی کُردها است استفاده می‌کنند و بیشتر مالکین محل و نیکوکاران و اشخاص ذی نفوذ محلی و مذهبی در رفاه و تأمین تکمیل زندگی او سهم دارند.

استاد مجانی تدریس می‌کند و حق التدریسی از متعلمین دریافت نمی‌نماید، سؤال و جواب محصلین از همدیگر و بحث و مذاکره و مناظره و قیل و قال نیز متداول و اشکالات خود را از همدیگر می‌پرسند و همه باهم باید همکاری کنند و هر طبقه نسبت به طبقهٔ دیگر باید احترام بگذارند و رعایت و حفظ احترام و درجهٔ علمی و مقام بالاتر دیگری را بنمایند.

در این محیط دینی و علمی امتیاز طبقاتی لغو است، پسر چوپان و پسر رئیس قبیله در محیط علمی در یک سطح و یک ردیف هستند، امتیاز آن‌ها به علم و تقوا است. هرکسی مقامات علمی او و کتاب تحصیلی او بالاتر باشد محترم و بزرگتر است، ادب در تمام طبقات مهمترین شرط اصلی تعلیم و تربیت در این مدارس است، هر سخته مادامی که سخته باشد باید کار کند و هر مستعدی محترم و فرمانده است صمیمیت و برادری و برابری به حدی که در بین محصلین و برادران و پدران روحانی استوار است در هیچ جامعهٔ علمی دیگر سابقه ندارد، طبقات پائین‌تر مطیع محض طبقات بالاتر هستند از بزرگان و طبقات بالا «عفو» و «عاطفه» از طبقات پائین «ادب» و «احترام» همیشه منظور نظر و جزو اصول تعلیم و تربیت در بین آن‌ها است. این طبقات در هرجا که باشند روابط حسنه و روحانی در بین دارند و مانند دستگاه ارتش و نظامی هر طبقه نسبت به مافوق در هرجا احترام قائل است و حق تقدم به بالاتر از خود می‌دهند و هرکس کتاب درسی او در درجهٔ بالاتر باشد درجهٔ او هم بالاتر است و مقام استادی در هر مکان و هر زمان محترم و محفوظ است.

تعطیلات محصلین

به استثنای روزهای سه شنبه و جمعه و عید قربان و رمضان که تعطیل است سایر روزها که روز تحصیل هستند، باید شبانه روز به تحصیل و عبادت اشتغال ورزند و روزگار خود را حتی

برای نیم ساعت به غفلت نگذرانند، اما در روزهای تعطیل مخصوصاً روز سه شنبه و جمعه که در هفته تعطیل می‌باشند هیچ درسی نمی‌خوانند فقط به تفریحات سالم و ورزش می‌پردازند و گاهی مطالعهٔ آزاد تفریحی خارج از درس انجام می‌دهند، برای کسانی که در روزهای تعطیل درس بخوانند و یا دور کنند این مثل را به سمع می‌رسانند:

«**مَنْ حَصَّلَ يَوْمَ التَعْطيل قد عَطَّلَ يَوْمَ التَّحصيل**» کسی که روز تعطیل تحصیل کند در روز تحصیل تعطیل می‌شود.

این محصلین عصر شب‌های سه‌شنبه و جمعه دیگر تعطیل می‌کنند و به بازی به صحرا می‌روند، بازی‌هائی که در بین آن‌ها مرسوم است عبارت است از: «سه باز» که مخصوص آن‌ها و یک نوع پرش مسابقه‌ای است و «توپان» که یک نوع توپ‌بازی دسته جمعی دو طرفه است و «توپان جغزین» که آن هم یک نوع توپ‌بازی دسته‌جمعی دو طرف است که به صورت حلقه صورت می‌گیرد و غیر این‌ها که این بازی‌ها جنبهٔ تفریحی و ورزشی دارند.

در شب‌های تعطیل غالباً ضیافتی درست می‌کنند و بعد از شام و نماز عشاء فصلی از قصیدهٔ برديه را یکی از آنان به صورتی دانشین قرائت و پس از پایان هر شعر دیگران به درود و سلام این بیت را عموماً به صدای بلند تکرار می‌کنند.

مَوْلایَ صَلِّ وَسَلِّم دائماً أَبَدا
عَلى حَبيبِكَ خَيرِ الْخَلْقِ كُلِّهِمِ

و بقیه شب را به بازی و خنده و مسابقه‌های هوشی و فکری و خواندن بعضی از آوازهای محلی به وسیلهٔ محصلینی که حسن صوت دارند اجرا می‌گردد و صبح روزهای تعطیل نیز تا ظهر را به بازی و تفریح و استراحت به سر می‌برند دیگر بعد از ظهر به تحصیل و دور می‌پردازند، در ماه مبارک رمضان فقهاء رسماً درس نمی‌خوانند و از درس‌های اصلی و حفظی تعطیل می‌باشند، اما اختیاراً بعضی از دروس فرعی را قرائت می‌کنند و سایر اوقات به

صیام و قیام و عبادت می‌پردازند و مردم را ارشاد می‌کنند و وعظ و تبلیغ را به عهده می‌گیرند.

کتاب‌هایی که محصلین حفظ می‌کنند باید از هر علمی لااقل متن کوچکی را همیشه حفظ داشته باشند و حتی الامکان آن‌ها را به طوری که از یادشان نرود حفظ نمایند، هر کتاب حفظی که می‌خوانند باید آن را حفظ کنند و آن‌ها را دور و تکرار نمایند و تا کتابی دیگر را حفظ نکنند نباید دست از دور و تکرار و بازگو کردن آن بردارند مگر این که مطالب آن کتاب برای آن‌ها ملکه گردد.

طرز اعاشهٔ محصلین

وضع زندگی محصلین از طرف اشخاص نیکوکار با جیره و راتبه مقرره از طرف اهالی و یا مالك محل و رئیس قبیله که مقرر گردیده، به خوبی اداره می‌شود و این محصلین آزادانه و بدون این که از کسی هم منتی بکشند در حالی که وضع درسی او اعاشهٔ آن‌ها از طرف اشخاص نیکوکار به طور خیلی محترمانه تأمین است به تحصیل خود ادامه می‌دهند و از طرز اعاشهٔ خود با کمال عزت نفس به هر عنوان راضی هستند و از تحصیل و سکنی و وسیلهٔ اعاشهٔ نسبی مجانی برخوردارند و گاهی برای تکمیل آن و کمك تحصیلی دسته‌جمعی خود نیز زحمت‌هائی متحمل می‌شوند، مثلاً یکی از آداب مرسومه در بهار «راتبهٔ فقیان» است طلاب به همراهی استاد و رئیس قوم و اشخاص ذی نفوذ و کدخدا و محترمین محل در فصل بهار هنگام وفور کره چند روز را به راتبه تخصیص می‌دهند و عموماً به در خانه‌های دهکده یا دهات قلمرو می‌روند و بر در هر خانواری با تشریفاتی که رفته‌اند می‌گویند: (راتبهٔ فقیان رحمتی خواتان لی وی) راتبهٔ فقهاء را بدهید رحمت خدا برشما. آن خانه آنچه کرهٔ یومیه را داشته باشد در کمال خرسندی آماده کرده و مفتخراً به طلاب می‌دهد.

این کره‌ها که به ده من پنجاه من روغن کرمانشاهی می‌رسد جمع می‌کنند و به مصارف دسته‌جمعی مدرسه می‌رسانند.

جیره و مقررات یومیه توسط سخته‌ها و یا نیکوکاران چه خورش و چه قند و چای و پول و هر روزه یا هر ماهه از منزل نیکوکاران وصول و به حجره آورده می‌شود، و به مصرف می‌رسانند، هدف این نیکوکاران جز رضای خدا و خدمت به خلق چیزی دیگر نیست واین اشخاص خیر از محصلین «**لا یریدون جزاءً ولا شکوراً**» است، این طبقات که آن‌ها را فقیه و روحانی می‌نامند، می گویند: این‌ها ملائکهٔ روی زمین هستند.

تمام مراسم عبادات و قضاوت و حلال و حرام و امور دینی و دنیوی به وسیلهٔ این طبقه اجرا می‌شود و به تمام معنی طبقات روحانی مرجع امور دینی و دنیائی و اداری و هرگونه سؤال و جواب مردم می‌باشند و به هر حال طلاب و روحانیون در میان مردم صاحب نفوذ اند و در نزد هر طبقه‌ای محترم می‌باشند.

محصلین در نقل و انتقال و تغییر مکان مجازند و به هرجائی در هر نقطه از مناطق کرد نشین بروند محترم و با استقبال خوب روبرو می‌شوند و در هر حجره و مدرسه که محل «جا» خواستگاری کنند و به آن‌ها جا داده شود، کاملاً وضع معاش آن‌ها مهیا است، و مدرسه به اندازهٔ ظرفیت و بودجهٔ محصلین دانشجو و دانش‌آموز می‌پذیرد و وضع زندگی محصلین در هرجا که باشند رضایت بخش است، به علاوه این طبقه قانع هستند و به اقل زندگی هم به منظور کسب دین و دانش راضی می‌باشند.

هر محصلی درس مخصوص و کتاب درسی خود را باید شخصاً در خدمت استاد بخواند، استاد نیز هر روز اندازه‌ای از کتاب درس که برای محصل ضبط شود و شب آن را مطالعه کرده باشد بر شاگرد تقریر و قرائت می‌نماید و بسیار وقت عدهٔ دیگر از محصلین پایین‌تر از این شاگرد یا بالاتر یا هم‌ردیف او که سامع نامیده می‌شود به منظور بصیرت و تقویت دروس خود این درس را سماع می‌کنند و این دو نفر یا بیشتر را سامع و مسموع گویند، و اشکالات خود را به دقت از استاد می‌پرسند، و حلقهٔ درس کتاب‌های اصلی و حفظی به طوری که درس از جنبهٔ خصوصی متوجه عموم گردد کمتر مرسوم است و بلکه هر شاگردی باید به

علاقه و الفت، تمام دروس اختصاصی خود را تنها و به نـام خـود از اسـتاد فـرا گیـرد و درس دسته‌جمعی را به عنوان درس اختصاصی خود قبول ندارند، بدین طریق استاد در صدر مجلس قرار می‌گیرد و شاگرد با ادب و احترام در جلو او زانو می‌زند و می‌گوید:

بسم الله الرحمن الرحیم

«بـارَكَ اللهُ تَعـالی فـي جمیـع مَقاصِـدِكَ» و اسـتاد در پاسـخ مـی‌فرمایـد: «إیّانـا وإیّـاكَ الرَّحمة» سپس درس شروع می‌شود و شاگرد در مطالبی که فهمیده است فقط «بلی قربان» را می‌گوید و در حالی که نفهمید از استاد توضیح می‌خواهد، چون درس به پایان رسید محصل خطاب به اسـتاد مـی‌گویـد: «رَحْمَـةُ اللهِ عَلَيْكَ» مـدرس هـم متقـابلاً گویـد: «عَلَيْنَـا وَعَلَيْكَ الرَّحْمَة».

هر محصلی باید درس اختصاصی را تنها بخواند و مدرس هم متکلم وحده مخصوصاً و به خاطر او باشد، در این صورت دانش‌آموز بـه تمـام معنـی متوجـه تقریـر اسـتاد و سـراپا بـرای شنیدن تدریس آماده و مستمع است.

محصل هنگامی که کتابی را به پایان می‌رساند، در پایـان آخـرین درس کتـاب بـا گفـتن: «رحمة الله علیك» و سلام، دست استاد و سامعین را می‌بوسد و ادای احترام می‌کند و اسـتاد نیز به سلام او احترام او پاسخ می‌دهد و برای او به خیر و تقوا و توفیق و تشویق دعا می‌نماید، و همچنین بقیهٔ رفقا نیز دست او را می‌بوسند برای او به خیر و سعادت دعا می‌کنند.

و چون کتاب دیگر را شروع کند در این موقع جشن و ضیافتی را به عنوان «مفتوحانـه» یـا «مختومانه» به محصلین مدرسه می‌دهد و بعد قرائت کتاب دیگـر را در خـدمت اسـتاد شـروع می‌کند.

یادآور می‌شود محصلین در هنگام تحصیل مادامی که محصل باشند اصولاً اختیـار همسـر نمی‌کنند و زن نمی‌گیرند، مگر این که فـارغ التحصـیل باشـند و اجـازه نامـهٔ علـوم قدیمـه را بگیرند و یا این که ترک تحصیل کنند، محصلین در حین تحصیل معمولاً باید محصل محض باشند و کارهائی که مربوط بـه تحصـیل نیسـت دنبـال نکننـد و تنهـا فکـر آنـان بایـد در بـارهٔ

تحصیل و متعلقات آن و شغل آنان فقط تعلیم و تعلم و عبادت باشد. بنابراین، در ایام تحصیل فکر خود را به زن مشغول نمی‌کنند و در این مورد ضرب المثلی دارند که می‌گویند:
«اَلْعِلْمُ مَذْبوحٌ بَيْنَ فَخذَي المرأةِ».

پایان تحصیلات علوم قدیمه (دوازده علم علوم قدیمه)

چون «مستعدین» کتاب‌های درسی را به خوبی خواندند و دانستند و حفظ کردند، سپس شرح تهذیب الکلام شیخ عبدالقادر مهاجر کُردی را بر تهذیب الکلام علامه تفتازانی می‌خوانند و پس از پایان علوم دوازده‌گانه موفقیت علمی خود را جشن می‌گیرند.

توضیحاً طلاب و علماء دین در حالی که به تعلیم و تعلم قرآن و حدیث و شرع و تفسیر که هدف اصلی و اساسی آن‌ها است مشغول اند: دوازده علم دیگر را مخصوصاً برای آگاهی از راز و اعجاز قرآن و صنایع لفظی و معنوی آن استخدام کرده‌اند.

فارغ التحصیل‌های قدیمه باید علوم دوازده‌گانه مشهور ذیل را در استخدام قرآن و حدیث و شرع فرا گیرند، آن موقع گواهی‌نامۀ فارغ التحصیلی به آنان داده می‌شود. بعد از قرآن، حدیث، فقه، شرع و تفسیر دوازده علم دیگر چنین مشهور اند:

1- علم صرف. 2- نحو. 3- لغت و وضع. 4- منطق. 5- آداب. 6- عقاید - کلام. 7- معان. 8- بیان. 9- بدیع. 10- اصول. 11- حساب. 12- هندسه و هیأت[1].

جشن فارغ التحصیلی

پس از پایان آخر مادۀ تحصیلی «تهذیب الکلام» مجلس جشن ختم تحصیلی با دعوت بزرگان علم و ملاهای دیگر و اهالی و سایر طبقات مختلف و بزرگان و رئیس قبیله با یک ضیافت باشکوه از طرف رئیس قبیله با رقص و پایکوبی که مخصوص خود طلاب و جوانان و اشخاص مذهبی متدین است صورت می‌گیرد و حتی پیرمردها نیز در این جشن شرکت

(1)- موافق با تقریر استاد بزرگوارم جناب آقای ملا عبدالمجید مدرس مدرسۀ دولت آباد روانسر.

می کنند، ولی زنان در این جشن دخالتی ندارند، مگر این که از دور مراسـم جشـن را ببیننـد، این مراسم گاهی تا یک هفته طول می کشد بعد از صرف نهار در آخرین روز جشـن خاتمـۀ تحصیلی مجلس ختم منعقد می گـردد، هر کسـی در مجلـس عشـره‌ای از قـرآن مـی‌خوانـد و قصیدۀ برده را نیز قرائت می کنند، سپس استاد بزرگ با تشریفات خاصی عمامۀ سفید و خرقۀ اجازه را بر مستعد فارغ التحصیل (ماموستا) شده می‌پوشاند «توضیحاً تـا ایـن تـاریخ طـلاب و محصلین وظیفۀ عمامه سفید بستن را ندارند، مگر این که به همین صورت مجاز شوند».

و چون این شخص فارغ التحصیل دیگر از محیط آرام خانوادگی علمی و روحانی خارج می‌شود و از استاد و دوستان و رفقای دوران تحصیل جدا می گردد یک نوع دلتنگی و گریـه بر او دست می‌دهد اشک در چشمان او حلقه می‌زند، و استاد نیز با عاطفۀ پدرانه گاهی تحت تأثیر این صحنه قرار می گردد و در فراق او متأثر می‌شود و اشک می‌ریزد، حضار نیز با وجـد و حالت از مشاهدۀ آن منظـرۀ روحـانی و جـدائی متـأثر مـی‌شـوند و اشـک شـوق و تـأثر در دیدگان آن‌ها نیز حلقه می‌زند.

بدین صورت یک قتابی به درجۀ استادی و ارشاد خلق نایل می گردد فارغ التحصـیل بعـد از آن که اجازه گرفت بیشتر میل دارد تدریس کند و هیچ محصلی در هنگام تحصیل به غیـر از تدریس و تعلیم چیزی دیگر پیش‌بینی نمی کند و حتی الامکان ایده‌آل محصلین تدریس و ارشاد خلق و خدمت به مردم است.

توضیح در بارۀ مساجد

مساجد دوران اولیۀ اسلام – چنانکه در کتاب ایرانشهر آمده – در زمان پیغمبر اسلام و خلفای راشدین چنانکه در همۀ شئون سادگی و بی‌آلایشی حکمفرما بود در ساختمان معابد و مساجد نیز همین حالت وجود داشت.

مساجد در زمان پیغمبر در مدینه و مکه عبارت بود از قطعه زمینی محصور که چند ستون در آن استوار و سقفی از حصیر و لیف خرما بر آن‌ها نهاده شده بود، تا مؤمنان از گزند آفتاب و باران در امان باشند و به آسانی عبادت خود را انجام دهند، منبر ساده‌ای نیز برای خطابه و وعظ و تعلیم و تربیت در گوشه‌ای از آنجا تشکیل داده بودند، دیگر هیچگونه ساختمان باشکوه و تزئینات و صنایع معماری و تصاویر و نقوش معمولۀ اعصار بعد در آن مساجد وجود نداشت، ولی روحانیت و عظمت و شکوه معنوی بر سراسر آن پرتو انداخته بود و همان محل ساده و بی‌آلایش و پیرایش جایگاه نماز جماعت و جمعۀ مؤمنان و محل مواعظ پیغمبر بزرگ اسلام و شور مسلمانان در امور دینی و اجتماعی بود.

در زمان رسول خدا ρ در کنار مساجد ایوان و صفه‌هائی ساخته می‌شد که محل تعلیم و تربیت قرار می‌گرفت، و عده‌ای که اولین بار در صفۀ مسجد مأوا گرفتند به اصحاب صفه[1] مشهورند. احمد بن یوسف دمشقی قرمانی در کتاب اخبارالدول گوید: اصحاب صفه ψ در زمان رسول خدا ρ فقرائی بودند بی‌منزل و بی‌عشیره در مسجد می‌خوابیدند و در سایۀ آن

(1)- در کتاب زندگی چرافتخار علی آمده: در مسجد مدینه محلی به نام صفحه موسوم بود، و کسانی که در آن می‌نشستند به عنوان اصحاب صفه موسوم بودند در زمان پیغمبر اکرم ρ و حضرت ابوبکر τ محل استراحت فقراء بود و در آنجا سایبانی به وجود آوردند که فقراء و بینواها بتوانند در آن استراحت کنند در دوران خلافت حضرت عمر بن الخطاب τ در عربستان فقیر وجود نداشت، تا این که در صفه استراحت نماید و آنجا یک مدرسۀ عالی شد که حضرت علی بن ابی طالب τ در آن تدریس می‌کرد و این صفه اولین مدرسۀ اسلامی به شمار می‌آمد که محل تعلیم و تعلم مسلمین بود.

می‌آرامیدند و صفهٔ مسجد محل و مأوای آنان بود که بـه اصـحاب صـفه معـروف و منسـوب شدند.

رسول خدا ρ برای صرف شام عده‌ای از آنان را همراه خود به منزل می‌برد و سایر صحابه دیگران را نیز صرف شام به منزل خود دعوت می‌کردند، از مشاهیر اصحاب صفه: ابـوهریره، وائله بن الاسقع و ابوذر غفاری ψ بودند.

دوران سادگی مسجد کوتاه بود، بعد از زمان پیغمبر و خلفای راشدین از اواسط قـرن اول هجری که فتوحات اسلام گسترش یافت و حکومت اسلامی در دست امویـان و عباسـیان بـه صـورت سـلطنت درآمـد سـاختمان‌هـای بـزرگ و باشـکوهی بـه نـام مـدارس و مسـاجد در کشورهای شام و مصر و عراق و پس از آن ایران و هند و افریقا و مغرب «مراکش و تونس و اسپانیا» بنیان گزارده شد، و موقوفات بسیاری برای اداره و ادامهٔ آنان تعیین گردید.

چنانکه قبلاً گفته شد مساجد نخستین مدارس و نخستین مراکـز تعلـیم و تربیـت در تمـدن اسلامی بوده و مساجد و مدارس و حجره‌های کوچک و خانه‌هـای متصـل بـه مسـجد مـورد تدریس و تدرس بوده‌اند.

بحثی از مسجد جامع بخارا:

محمد بن جعفر الزشخی در تاریخ بخـارا ترجمـهٔ ابونصـر قبـاوی گویـد: «قتیبـه بـن مسـلم مسجد جامع بنا کرد اندر بخارا به سال نود و چهار و آن موضع بتخانـه بـود مـر اهـل بخـارا را فرمود: هر آدینه در آنجا جمع شدندی، چنانکه هر آدینه منادی فرمودی هرکه به نمـاز آدینـه حاضر شود دو درهم بدهم و مردمان بخارا به اول اسلام در نماز قرآن به پارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن و چون وقت رکوع شدی مردی بود که در پس ایشان بانـگ زدی «بکنیتا نکینت» و چون سجده خواستندی کردی بانگ کردی «نکونیا نکونی».

در کتاب تاریخ الفقه الاسلامی آمده که طاش کبری‌زاده ذکـر مـی‌کنـد: هـارون الرشـید خلیفهٔ عباسی پیش امام مالک فرستاد که در مجلس او حاضر شود و امین و مـأمون پسـران او

را از وی سماع حدیث کنند، سپس هارون به او گفت: ای عبدالله، لازم است که با ما معاشرت کنی و به مجلس ما بیائید تا بچه‌های ما از شما «المؤطا» را سماع کنند و بیاموزند، امام مالك گوید: به او گفتم: خدا امیرالمؤمنین را معزز گرداند این علم از شما سرچشمه گرفته اگر آن را معزز گردانید معزز می‌شود و اگر خوار گردانید خوار می‌گردد، مردم به سوی علم می‌آیند علم به سوی مردم نمی‌رود، و هارون او را تصدیق کرد و به پسرانش گفت: به مسجد بروید تا این که با مردم سماع حدیث کنید، سپس امام مالك گفت: به شرط این که گام را به جلو بر مردم نگذارید و بنشینید در هرجائی که مجلس برای شما خالی است، آن‌ها به این شرط قبول کردند، و همچنین بود که هنگامی که هارون الرشید قصد حج را کرد چون به مدینه رسید، به سوی امام مالك فرستاد که کتاب مؤطا را بیاورد به مجلس او. امام مالك به نزد او نرفت و خلیفه گفت: قسم به خدا من نمی‌شنوم مگر در خانۀ شما نباشد، به این صورت خلیفه جهت سماع حدیث به خانۀ او رفت که این دو صورت می‌رساند هم مسجد و هم خانه جای تعلیم و تربیت و سماع بوده است.

مساجدی با سبکهای خیلی قدیم در بعضی از مناطق تاریخی و صعب العبور کردستان که خیلی قدیمی هستند دیده می‌شود. در پاوه مسجدی به نام مسجد عبدالله بن عمر ب یا مسجد حضرت عبدالله τ که به قرار در هنگام فتح ایران در عهد خلافت حضرت عمر τ توسط عبدالله پسرش ساخته شده است هنوز باقی و با خطوطی که از در و پیکر مستحکم و چوبی آن نقر شده به طور ناخوانی دیده می‌شود، می‌گویند: این همان ساختمان اولی مسجد است که عبدالله بن عمرب ساخته است و اصل ستون‌های چوبی بسیار محکم و بزرگ و تاریخی آن کماکان باقی است که طلاب در این مسجد و حجره‌های آن هنوز مشغول تحصیل می‌باشند.

مسجد قدیمی دیگر در قریۀ «ریژاب» (زهاب) «حلوان» در غرب کرمانشاه با همین استحکام منسوب به عبدالله بن عمر ب وجود دارد که آن را خیلی مقدس و متبرک می‌دانند،

در خیلی جاها در مناطق کوهستانی و جالب و حساس کردستان هنوز مساجدی به نام حضرت عبدالله بن عمرب وجود دارد که از اماکن مقدس به شمار می‌روند.

تحصیل طالبان علم در قرون اولیهٔ اسلام بیشتر در مسجد و محیط آن بوده و همچنین اصحاب کتب سته نیز در مساجد و مدارس تدریس وتدرس نموده‌اند، ولی مدارکی به دست نیامد که اسم معین مساجد یا مدارس شهرهائی که مورد تعلم و تعلیم آن‌ها بوده ذکر کنم.

تاریخ مساجد

در کتاب تاریخ المساجد الاثریه تألیف: حسن عبدالوهاب مفتش الآثار العربیه در مصر چنین ذکر شده است. مسجد بجائی می گویند که در آن از خدا سجده برده شود، زجاج می گوید: هر جائی که عبادت در آن به عمل آید مسجد است، چنانکه پیغمبر ρ فرمود: «**جُعِلَتْ لِيَ الأَرْضُ مَسْجِداً وَطَهُوراً**».

اولین مسجد:

اولین مسجدی که در اسلام بنا شد، مسجد قبا است که آن را مسجد التقوی نیز می گویند، جنانکه خداوند عالم در بارهٔ آن می‌فرماید: ﴿لَّمَسۡجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقۡوَىٰ مِنۡ أَوَّلِ يَوۡمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ﴾.

ابوسعید خدری روایت می کند که به پیغمبر خدا گفته‌اند: مسجدی که بر تقوا بنا و تأسیس شده است، چنانکه در آیهٔ اشاره به آن شده کدام است؟ فرمود: مسجدی. ای مسجد المدینه، البته این معارض اول نیست، زیرا هردو مسجد بر تقوا بنیانگذاری شده‌اند.

امام فخرالدین رازی در تفسیر کبیر گوید: بعضی گفته‌اند: مسجد التقوی مسجد قبا می‌باشد، ولی اکثر برآن اند که مسجد التقوی مسجد رسول خداستρ. مساجد نخستین مراکز عبادت است ومانند شعائر و پرچم‌های اسلامی با صدای «الله اکبر» و اذان بر فراز شهرهای فتح شده به اهتزاز در آمده است. عمر بن خطاب τ هنگامی که شهرها را فتح کرد

به ابوموسی اشعری τ که والی بصره بود نوشت که در آنجا مسجد جامع را بنـا نمایـد و بـرای قبایل نیز مسجدی بسازند، در روزهای جمعه به سوی مسجد جامع جهت نماز جمعه بشـتابند، و برای سعد بن ابی وقاص τ که حاکم کوفه بود نوشت که به همین دسـتور مسـجد جـامع را آنجا بنا کند و به عمرو بن عاص τ حاکم مصر نیز همین فرمـان را نوشـت کـه در دهکـده‌هـا متفرق نشوند، بلکه وارد شهرها گردند و در هر شهری مسجدی بنا نماینـد، و قبایـل کـوچری مسجد را بنا نکنند.

مؤمنان دستاویز به امر و فرمان عمر τ شدند و طبق فرمـان و عهـد او رفتـار کردنـد و نمـاز جمعه را در مسجد جامع هر شهر ادا می‌کردند، در مصر نماز جمعه را در مسجد جامع عمـرو بن عاص τ، در فسطاط که اولین مسجد جـامعی بـود کـه در فسـطاط در مصـر بنـا شـده بـود می‌خواندند، و بعد از آن که فضل بن علی بن عبدالله بن عباس مسجدی را مشهور بـه «جـامع العسکر» در سال 245 هجری در مصر بنا کرد، دیگر این مسجد را مسجد جامع قرار دادنـد و نماز جمعه در آن صورت می‌گرفت.

چون بحث فسطاط به میان آمد شایسته می‌دانم کـه یـک موضـع عـاطفی و دلپـذیری کـه مورخین در تاریخ اسلام آورده‌اند نقل کنم.

استاد علی پاشا صالح در کتاب اصـول فـن خطابـه مـی‌گویـد: در تـاریخ فتوحـات اسـلام داستانی از فتح مصر و تأسیس شهر «الفسطاط» و وجه تسمیۀ آن ثبت شده که شـنیدنی اسـت، فسطاط در لغت به معنی خیمه و خرگاه یا سراپرده است هنگام بسیج خبر رسید که بـر چـادر فرمانده لشکر، فاخته‌ای یا کبوتری آشیانه نهاده و تخم گذاشـته و جوجـه‌هـایش سـر از تخـم بیرون آورده‌اند، ولی قوۀ پرواز ندارند فرمانده امر داد سراپرده به حال خود باقی باشد و لشکر کوچ کند و چند تن از سپاهیان در آنجا به پاسداری بمانند تا جوجه‌ها بال درآورنـد و پـرواز کنند، سال دیگر لشکر بازگشت، و شهری به یاد سراپردۀ فرمانده به نام «فسطاط» در آنجـا بنـا

نهادند، آوازۀ این کار نیک همه جا پیچید و مردم ناتوان درمانده در همۀ کشورها چنان طرفدار اسلام شدند که خودشان لشکریان اسلام را به بلاد خود دعوت می‌کردند[1].

نویسندۀ معروف فرانسوی الکساندر مازاس در کتاب «فاتح بزرگ اسلامی عمر بن خطاب»[2] گوید: در موقعی که عمرو عاص می‌خواست از شهری که بنا کرده بود به قصد اسکندریه حرکت کند خبر دادند که کبوتری بالای خیمۀ وی آشیانه ساخته است عمرو عاص دستور داد که خیمه را برنچینند تا آشیانۀ کبوتر هم نخورد و از این جهت شهر مذکور را فسطاط که به معنی خیمه است نام نهادند.

و ضمناً در همین کتاب حکایت لطیفی که در مورد اسیرشدن عمرو عاص τ به دست دشمن و رهائی او آمده نقل می‌کنیم گه جهت تنوع مطبوع است. عمرو عاص τ در هنگام فتح مصر شخصاً چندین مرتبه برای مطالعه محل و مواضع دشمن که جبهۀ وسیعی را تشکیل می‌دادند بیرون رفت و یک روز صبح به دست کشتی‌های دشمن اسیر افتاد، و او را با افسری

---

(1)- استطراداً موضوع عاطفه‌آمیز ادیسون مخترع برق را از کتاب استاد بزرگوارم علی پاشا صالح استاد دانشگاه تهران نقل می‌کنم که می‌نویسد: یکی از وعاظ نصرانی مردم را به محبت و مهربانی نسبت به همدیگر دعوت می‌کرد ضمن وعظ قصه‌ای در بارۀ ادیسون مخترع بزرگ امریکا (1847 – 1931) نقل کرد که خلاصه اش این است: یکی از روزهای پاییز ادیسون در اطراف محل آزمایشگاه خود قدم می‌زد و در بارۀ یکی از مشکلات علمی خود به فکر فرو رفته بود، ناگهان پرندۀ کوچکی را در درختی افتاده بود، دید به فراست دریافت که پرندۀ ناتوان از دسته‌های پرندگان مهاجری که به سوی نواحی جنوبی در آن فصل پرواز می‌کنند باز مانده است، رشتۀ افکار عمیق خود را رها کرد پرنده را برداشت و به توجه و پرستاری او پرداخت، دیری نپائید پرنده جان گرفت و برای پرواز آماده شد، لکن نجات‌دهندۀ وی اطمینان نداشت که پرندۀ ناتوان از عهدۀ چنین سفر طولانی برآید جعبۀ کوچکی با لوازم سفر برای او تعبیه کرد و روی آن نوشت: آمریکای جنوبی، سپس پرنده را در جعبه جای داد و به یکی از شرکت‌های حمل و نقل سپرد که در آمریکای جنوبی آن را آزاد کند. در نظر داشته باشید که ادیسون مرد پرکاری بود، ولی نه تا آن اندازه که وقت برای این گونه مهربانی‌ها نداشته باشد.

(2)- ترجمۀ باقر قائم مقامی.

و غلامی که همراه وی بودند نزد حاکم شهر بردند به واسطۀ سادگی که در لباس‌های اعراب بود هیچگونه علامتی عمرو بن عاص τ را از همراهانش متمایز نساخت، حاکم به وسیلۀ ترجمانی از اینان به اصرار تمام سؤال کرد: چرا اینقدر به باره‌های شهر نزدیک شده‌اند، عمرو عاص τ همانطوری که مقامش اقتضا می‌کرد در پاسخ بر همراهانش سبقت جست و متانت و رزانت گفتارش باعث شد که فرماندۀ سپاه او را بشناخت و به افسرانی که در کنار او بودند، گفت: «این شخص عمرو عاص است، بی‌درنگ سر او را ببرید» اگر زرنگی آن غلام نبود امیر مسلمانان معدوم گشته بود، ولی مشارالیه که زبان یونانی عامیانه را به خوبی می‌فهمیده فوراً به جانب مولای خود برگشت و سیلی محکمی به صورت او زد و به زبان یونانی به او گفت: برای چه تو جواب می‌دهی تو که از همه کمتری بگذار رؤسای تو سخن بگویند.

ضمناً افسری که همراه عمرو عاص τ بود، اظهار داشت که امیر وی را فرستاده است، تا به این طریق در اسکندریه یا در خارج شهر وعدۀ ملاقاتی را تعیین کند، زیرا که سپاه عرب به کلی از آذوقه محروم مانده و برای حفظ جان مجبور شده است که به مصریان متوسل شود، اگر احتیاج ضروری ما را رفع کنید ما هم دست از جنگ برداشته و به آن طرف نیل عقب خواهیم نشست، فرماندۀ سپاه از این سخن فریفته شد و پنداشت که عمرو بن عاص فقط سربازی است که به ملازمت این سفیر فرستاده شده است و حکم شومی را که داده بود نقض کرد و برای انقعاد مجلس مذاکره روز و ساعتی را معین نمود و آن سه نفر را مرخص ساخت ولی خدعه به زودی کشف شد، زیرا که سپاه عرب فقدان امیر خود را حتمی می‌دانستند، وقتی که از مزاحمت او آگاه شدند هلهله راه انداختند که لشکر روم را از حقیقت امر آگاه ساخت، تمام مؤرخین امپراطوری سفلی این حکایت را نقل کرده‌اند. تم کلامه.

مصر در قرون خمسهٔ اول از مراکز مهم علوم عصر اسلامی و مقصد و مرجع طلاب بوده مسجد عمرو بن عاص τ و ابن طولون و الازهر و الحاکم و دارالحکمه مورد تعلیم و تربیت و به دراسه آباد بوده است[1].

عمرو بن عاص τ فاتح مصر در سال بیست هجری اولین مسجد جامع خود را در دیار مصر در سال بیست و یک (21) هجری بنا نمود، سال‌ها این مسجد به تعمیرات تازه‌ای از طرف حکام و امراء مسلمین دوام کرده و در سال 439 که ناصر خسرو شاعر فارسی به مصر رفته از آن توصیف کرده و آن را به عظمت نام برده است، همیشه در این مسجد کمتر از پنج هزار طالب علم و غرباء و نویسندگان نبوده است، این مسجد تا سال 566 به عظمت خود باقی بوده و چون در فتنهٔ صلیبی‌ها فسطاط آتش گرفت این مسجد نیز صدمه دید و رو به ویرانی نهاد.

جامع ابن طولون[2] (جامع طولونی) در قطایع، سوم مسجدی است که در مصر ساخته شده امیر عباس احمد بن طولون متولد 220 بغداد در روز چهارشنبه هفت روز به ماه مبارک رمضان مانده در سال 254 وارد مصر شد و مسجد جامع خود را در سال 263 بنا نمود و با اصلاحاتی این مسجد قرنها دوام کرده وتاریخ دوام آن تا سال 1336 هجری در دست می‌باشد.

جامع الازهر: هنگامی که معزالدین خلیفهٔ فاطمی در سال 362 در روز هفتم ماه مبارک رمضان وارد مصر شد، مصر که تا آن تاریخ دارالاماره بود، دارالخلافه گردید. قائد جواهر

---

(1)- مساجد الأثریه تألیف حسن عبدالوهاب صفحهٔ 12.

(2)- مساجد الاثریه تالیف حسن عبدالوهاب صفحهٔ 23.

الکتاب قصری را برای خلیفه بنا کرد و اولین مسجد جامع «الازهر»[1] را در قاهره ساخت و به دور قبۀ مسجد چنین نوشت.

بسم الله الرحمن الرحيم

«مِمّا اَمَرَ بِبنائهِ عبد الله ووَليّهِ أبو تميمَ معد الإمام المعزّ لدين الله أمير المؤمنين صَلَوات اللهِ عَلَيْهِ آبائِهِ الأكرمين عَلى يَدِ عَبْدِهِ جَوْهرِ الكاتبِ الصقلي وذلك في سَنَةِ سِتينَ وثَلاثمِائة».

که الازهر از آن روزگار تاکنون هنوز به عظمت خود باقی است، صلاح الدین ایوبی کُردی اولین مدرسه را در جوار جامع عمرو بن عاص τ به سال 566 به نام «المدرسة الناصریه» بنا کرد و بعد «المدرسة القمحیه» را به جوار جامع عمرو بن عاص τ نیز احداث نمود، اولی به رسم فقهاء شافعی و دیگری به رسم فقهاء مالکیه تعیین نمود، البته در این موقع خلیفۀ العاضد بود و هنگامی که سلطان مصر شد در سال 572 هجری مدرسۀ صلاحیه را در جوار مرقد امام شافعی τ انشاء کرد، و همچنان امر کرد که مدرسه‌ای را در جوار مشهد حسینی بسازند.

و در سال 572 امر کرد که مدرسۀ سیوفیه[2] را بر رسم فقهاء حنفی ساختند و آن اولین مدرسه‌ای بود که بر آن‌ها وقف گردید، همچنان در اسکندریه مدرسه و بیمارستان و خانه را برای مغاربه در سال 577 ساخت. و سپس اولاد و احفاد و امراء او در بناء مدارس در مصر و قاهره و سایر بلاد از او پیروی کردند.

ملك الناصر صلاح الدین یوسف اولین کسی بوده است که مدرسه و خانه برای حدیث ساخته و خانه‌ها و مکتب‌های بسیار را در شهرها برای ایتام ساخته و برای آن‌ها و برای معلمین آن‌ها راتبه‌ها و نفقات زیادی مقرر کرده است.

---

(1)- اولین مسجدی جامعی است که در قاهره ساخته شده. المساجد الاثریه صفحۀ 47 و لما ولی ملك مصر سنة 567 هجری إنشاء مدارس للمذاهب الأربعة. المساجد الأثریه صفحۀ 83.

(2)- المسجد المطهر فعلی. المساجد الاثریه صفحۀ 13.

تذکر:

اگر نگارنده در باب مدارس و مساجد توضیحات بیشتری داده‌ام و زیاد بـه حاشـیه رفتـه‌ام مبنی بر این است که از من خواسته شده بود که در بارۀ مدارس و مکاتـب و مسـاجد و طـرز تحصیل در مدرسه و یاخانه به طور تفصیل و توضـیح بحـث کـنم. بنـابراین، و نظـر بـه علاقـۀ شخص خود با مراجعه بـه کتـاب‌هـای زیـادی ایـن مطالـب مفیـد را نقـل کـردم و خـدای را شکرگزارم که به توفیق او این کتاب به اضافۀ ملحقات پایان یافت.

به تاریخ هشتم تیر ماه 1354 شمسی مطابق با 19 جمادی الثانی 1395 قمری

ملا محی الدین صالحی دولت آبادی.

خرم آباد لرستان.

امضاء 8 / 4 / 54.

مأخذ و مراجعی که بیشتر مورد استفادهٔ نگارنده بوده‌اند، عبارت اند از:

«الف»

1- کتاب ایرانشهر تألیف هیئت مؤلفین تهران – فارسی.

«ب»

2- البدایه و النهایه: تألیف حافظ عمادالدین ابی الفدا ابن کثیر دمشقی – عربی.

«ت»

3- تاج الأصول: با مقدمه و شرح غاية المأمون تألیف شیخ منصور علی ناصف از علماء الازهر چاپ مصر – عربی.

4- تاریخ نیشابور: تألیف حاکم ابوعبدالله ضبی به تلخیص احمد بن محمد خلیفهٔ نیشابوری به سعی و کوشش دکتر بهمن کریمی استاد دانشکدهٔ افسری تهران – فارسی.

5- تاریخ حبیب السیر: تألیف غیاث الدین بن همام الدین الحسینی از انتشارات کتابخانهٔ خیام تهران – فارسی.

6- تاریخ المساجد الأثرية: تألیف حسن عبدالوهاب مفتش الآثار العربية در مصر – عربی.

7- تاریخ الخلفاء: تألیف شیخ سیوطی به تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید چاپ مصر – عربی.

8- تاریخ الفقه الاسلامی: تألیف دکتر محمد یوسف موسی – عربی.

9- تذکرة الحفاظ، ذهبی – عربی.

«خ»

10- خاتمه سنن ابن ماجه: به اهتمام محمد فؤاد عبدالباقی دار إحياء الكتب العربية، عیسی بابی حلبی – عربی.

«د»

11- دائرة المعارف: فرید وجدی – عربی.

12- دائرة المعارف: احمد السنتاوی و هیئت مؤلفین – عربی.

13- دائرة المعارف: بستانی – عربی.

«ر»

14- رجال: ابن خلکان «وفیات الأعیان» - عربی.

15- ریحانه الأدب: تألیف محمد علی تبریزی – فارسی.

16- راهنمای مذهب شافعی: تألیف حاج شیخ الاسلام کردستان استاد دانشگاه تهران – فارسی.

«ش»

17- شذرات الذهب: تألیف أبی الفلاح عبدالحی بن العماد حنبلی – عربی.

18- شرح بخاری: تألیف احمد قسطلانی – عربی.

19- صحیح بخاری با مقدمه و حاشیه: إدارة الطباعة المنیریة چاپ مصر – عربی.

20- صحیح مسلم با حواشی و مقدمه: مطبوعات محمد علی صبیح وأولاده به میدان الأزهر به مصر – عربی.

«ط»

21- طبقات الفقهاء شیرازی: - عربی.

«ع»

22- الأعلام: قاموس تراجم تألیف خیرالدین زرکلی – عربی.

«ف»

23- فهرست ابن ندیم: - عربی.

«ل»

24- لغت‌نامه و فرهنگ دهخدا: - فارسی.

«م»

25- المنجد: از لحاظ لغت و رجال: - عربی.

26- مقدمه مختار الأحادیث والحکم النبویة، تألیف عبدالوهاب عبداللطیف از مدرسین کلیهٔ شرعیه در مکهٔ مکرمه – عربی.

27- مقدمهٔ سنن ابی داود: تألیف محمد محیی الدین عبدالحمید، المدرس فی کلیة اللغة العربیة بالجامع الأزهر بر سنن أبی داوود – عربی.

28- المستصفی: تالیف حجة الإسلام امام محمد غزالی – عربی.

29- معجم البلدان: یاقوت حموی – عربی.

30- المعجم المطبوعات العربیة والمصریة: تألیف الیان سرکیس چاپ مصر – عربی.

31- معجم المؤلفین: تألیف عمر رضا کحالة، طبع دمشق – عربی.

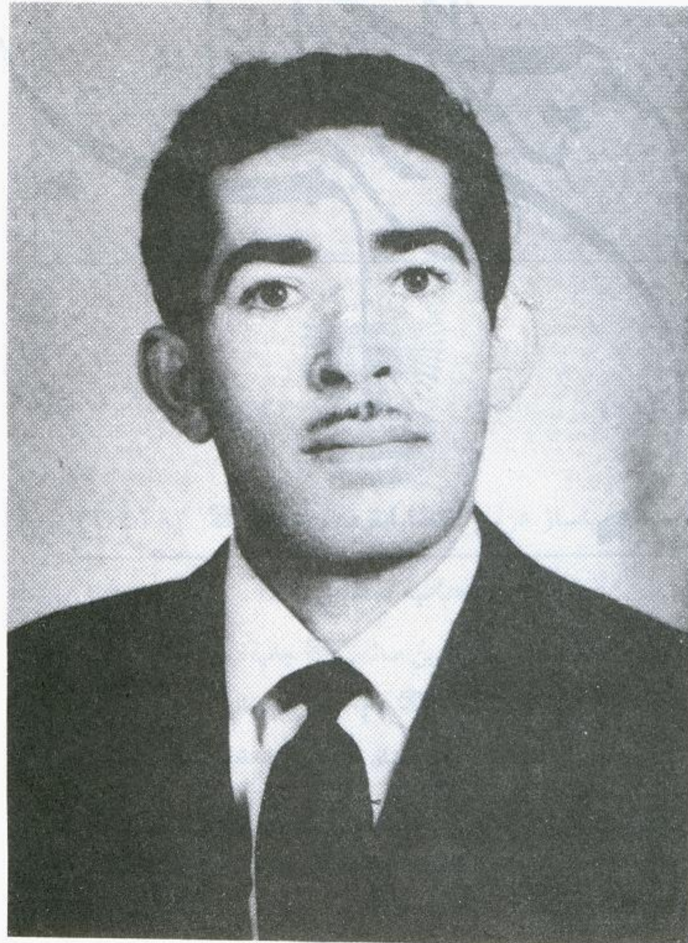
32- مقدمهٔ سنن نسائی: به شرح حافظ جلال الدین سیوطی به اهتمام مصطفی محمد، چاپ مصر – عربی.

33- مقدمهٔ صحیح ترمذی، أبی الأشبال أحمد محمد شاکر.

34- و غیره. و جهت پاره‌ای از مطالب به مقدمات چاپ‌های دیگر صحاح سته مراجعه شده و ضمناً اکثر مطالبی که در کتاب‌های متعدد آورده ام در قسمت و بحث مربوط به رجال این کتاب است و به علاوه کتابخانه‌هائی که بیشتر مورد استفادهٔ مؤلف بوده‌اند، عبارت اند از:

کتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی تهران و بعضی از کتابخانه‌های دانشگاه تهران، کتابخانهٔ مجلس شورای ملی تهران، کتابخانهٔ دولت آباد روانسر، کتابخانهٔ مراد آباد روانسر، کتابخانهٔ مدرسهٔ کمالیهٔ خرم آباد لرستان، کتابخانهٔ پارک شهر فرهنگ و هنر خرم آباد، کتابخانهٔ دبیرستان بهار خرم آباد، کتابفروشی آقای باقری در خرم آباد، کتابخانهٔ آقای والی زادهٔ معجزی در خرم آباد لرستان و کتابخانهٔ شخصی نگارنده محی الدین صالحی.

بسم الله الرحمن الرحیم



مهرماه ۱۳۵۴

محیی‌الدین صالحی : مؤلف